

ستاره

شماره ویژه ۱۲۷ ماهنامه ستاره الحرام ۱۴۱۱
مخاطبین ۱۳۸۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۵
۱۳۸۵



۴۶



ستاره
ملیونانی
هنلد رکانل

گروپ هنرمندان

سینما
در شهرهای افغانی استقلال

Ketabton.com



سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک
(۱۰۶)مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم
یک چیز هست که آن تراوش کردنی
نست ... پس ادسی درین عالم
برای کاری آمده است و مقصود -
انست همین ان نمیکزاردی هیچ هیچ
نکردن باشند ...

... خداوند فرمود [ولفد کریمایش آدم
نکت " ولفد کریمنا السبا والارض " پس
از ادسی ان کار میاید که نه از اسبا -
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که
اگر ان کار نمیکند چندین کار از سن
میاید . ادسی را برای ان کارهای
دیگر نه میاید . اند .

تو بقیست وزای دو جهانسی
چنگم قدر خود نمید انسی
مفروشه خویش از ان که تو بیس -
گران بهایسی

از فیه مافیه
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب
دست باز دارد .
عقاید و نظریات در مضامین به
نویسنده گان متعلق است .

ایڈیشن
مستشرقین و مفسرین
فون بیست
رسم و عیادت
دستخط خدمت
تحت سوال قرار
گرفتار است

در آفریقا
در برخی مناطق آفریقا
مشترکاً ۲۰ فیصد
ایران
ایستونداستان
۵۲

رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



باجا سفر
۱۸ صفحہ
چاپانہ
سرزمین اعجاب تہن بروید

PROPERTY OF
ACKU
5803

صفو ۵۷

چامی سبہ
 چامی سیاہ

صنعتی آئیڈیو کلب ایکٹو کلبش



مصاحبه اختصاصی محمد سبادون با نجیب اللہ برادر استاد فیلیہ
۳۸ صفحہ

خداوندہ
 ہوا قلب صحت خود و اطفال
 تان باشیہ . محضرتنا
 در مورد حفظ الخوخراکی
 مکن ا ایکرم ہ شہر خطا کتاب

در شماره ۴ ماه جولای

- اسرار یک پرمی در شہر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجیہ و فریدریشکا
- ترتیب ریورسپ روا شناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبتا مشکو آواز خوان مدہ ما

برای مطالبہ
برادر لریم

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان
 مدیرمسوول: دوکتور ظاہر ظنین
 تلفون : ۲۴۵۱۰
 معاون : محمد آصف معروف
 تلفون : ۶۲۷۰۲
 سکرترمسوول : ضیا عبادی
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیہ
 عکاس : شمین گل
 آمرچاپ : عبداللہ
 لیتو تایپ : محمد عارف
 چاپ مطبعہ دولتی

تصحیح سروری تا
 نشر علم صفحہ (۵۱)
 شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۳) و (۴)
 برادران استاد انجیب اللہ خان و عثمان خان
 لطفہ نورات ذیل را پتیرا و فرزندن تصنیف
 تالیف از صفحہ (۱۲) بقیہ درس ۱۲ بجای ۵
 از صفحہ ۳۳ بقیہ درس ۳۱ بجای ۲۱
 از صفحہ ۳ بقیہ درس ۵۱ بجای ۱۸۴ این ۱۹
 بقیہ درس ۵۱ بجای ۲۴
 هجرتان در صفحہ (۴۱) در محوس
 حبیب (تولدت) حبیب (بغایا) مطالعہ
 فریاد





انتخابات در بسیاری

از مکاتب پاجوسی

را به خود ستری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



در فرهنگ مکتب

بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان پست تورا

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام پدر جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکتب کشور ما نیز دستخوش زو پندارهای مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تأمین رابطه تعلیم و تربیت یعنی انطباق در بسیاری از مکاتب جا پیش را به خود ستری ها، بی پر وای ها، تغییر حاضری ها و ارتقای اتو ماتیک خالصی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار را در کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده نشان از مکتب، کار که درسی را نیز در مکتب اکثر احوار و زار ساخته

است. با لایر از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا گاهی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پاجوسی سواد فارغان مکتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چپو ناسایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربیه شده گذشته مراجه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

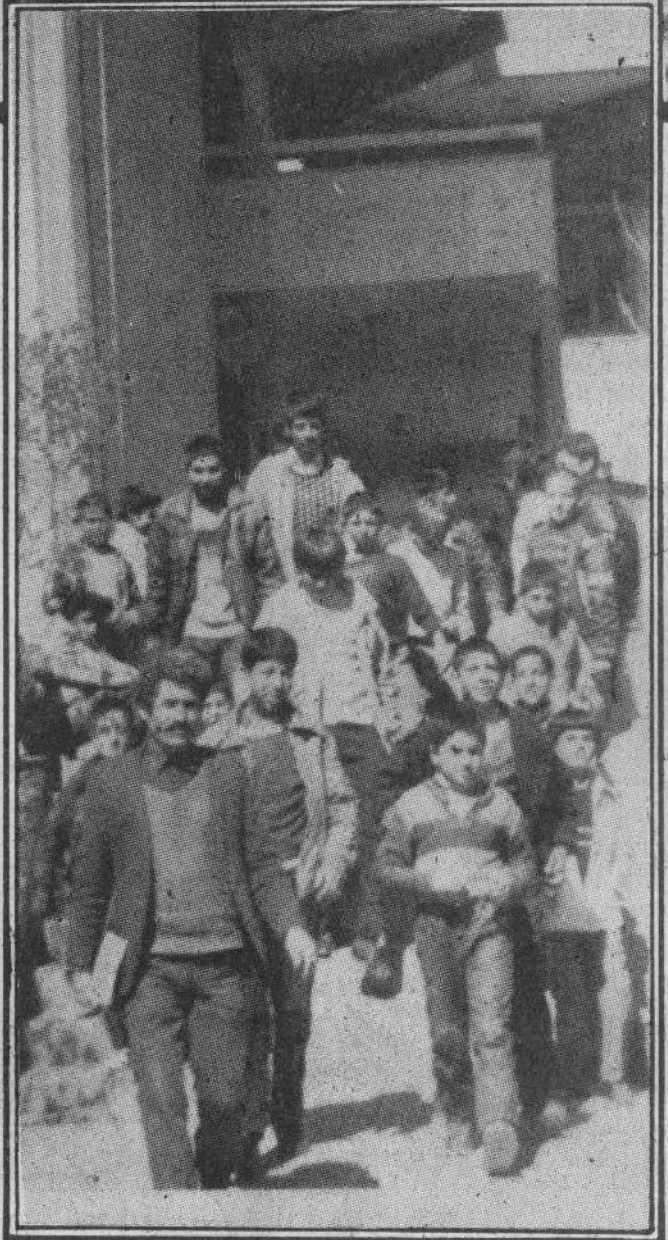
غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسایلی است که به آن عطف توجه گردد. خیر نگارن مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به برخی از مکاتب سر زنده تاسیساتی از پرو پلم های مکتب رادر صفحات سب و و ن مجسم سازند. در یک نگاه و قتی به مکتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش را در دست تو فصح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد. این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

تدریس خلاف رشته در مکاتب

آموزش ملی چی

قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حتمی اگر صنف دوازدهم را خوانند، با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.)) خیر نگارن ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شده شدیم که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. هر چه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف



رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقاضای بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمان، تقاضای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم تد ریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید. در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

اصول تد ریس را مینمایند



کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

های معمولی تاس نمیگرفت. از جرمان
مصابحه ها پیش به اساس وقت پول میخواست
نوشته ها پیش آقای رامین با سوچاها
تعبیه و تنظیم میکرد...

♦ ♦ ♦
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به
هم نمی آمد! او که بمجوزد رول های مثبت
جدی ظاهر نمیشد، دیگر از اجرای هیچ
رولی روگردان نبود.

وین، کمدین، کرکتهای معمول
هر سوزناز فری...
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس
اونام نشان های د پگری نیز کامی کرد
از برابر کرده های پرد، علم برداری تا
بخت ما بگروین روی ستیز از خوانندگی،
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس
پارلمان. نه این ترتیب من اورا در سه
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه پله گفت
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس)
از گرفتن لقب سوپرستار (در جریان شوشه
لطفاً صفحه برگردانید)

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره
امتیاز بچن ندا شتمیاشند. در جای اورا
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند. اما جایی
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت
میدند و کسی اورا افتضا میبازد. در کسی
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم:

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را
دیدم. اورا مرد محبوب و کم حرف و صمیمی
یافتم. به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاش
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ
ها را برایم بگوید. آن وقت ها او سکرتر
ندا داشت. وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب
نیبود. مرا به منزلش دعوت کرده بود.

♦ ♦ ♦
در بین پارلاقات ما پس از چند سال
هنرمندی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد
هیچ نشانه بی از غرور و خودخواهی در وجودش
پیدا نمیشد. این دوره، دوره ناامیدها
و ناکامی های او بود. هنوز صمیمیت و کمروسی
او به حال خودش بود.

♦ ♦ ♦
امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب
سوپرستار را حاصل کرد. بازورنا نیست



ستاره
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هنر

در شهرهای افغانستان استقبال شد

سن سن کابل

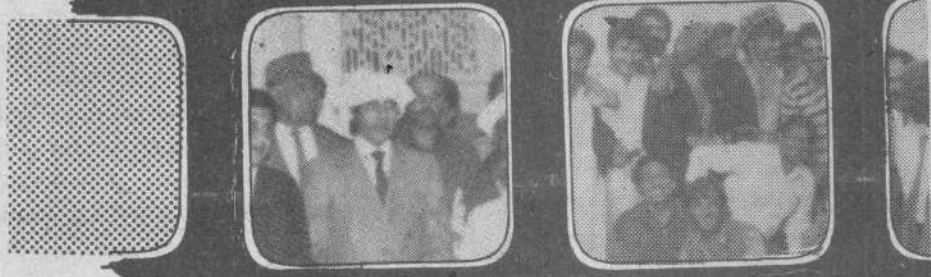


دینار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: د شير شاه رشاد زياره

دکټان دوول به يوه کسه کي راغلي چي د څارندوي يې ماهور شيرک هامر به به خولي بوري مويشي وينتاو څخه دخولي دخاوند خانکي نسي څرگندولي جو اوسني کييا. فيزيک او بيولوژي دا توان لاس ته راوړي چي دشير لک څلورسل کاله خوا ترنجرمي خورا زيات ممنوعات دخو وينتاو څخه لاس تراوړي. که دنای سره ستاسي وينتان يانه شي دوي برخي متخصص له خوا ددي وينتاو له مخي ستاسي به باب زيات معلومات ترلاسه کوي چي به هغو به دسي هم يوه نياست. هر ځل دسر ددغه اودنای سره ستاسي دوينتاو بريښيول داسي معني لري لکه تاسي چي دخپلو خانکي نو. عادتونو او شجرو به باب يادداست ناي ته بربردي. ستاسي دسر سميدو او بربري څرپلو څخه وروسته باسسه وينتان کولي شي ستاسي به باب شهادت ورکړي چي تاسي به مخدره مواد اخسته ياست اوکه به يا ديو معنده به شيان ايکه ديو سوداگر به شيان؟

پاڼه واپړي



هواخواهان هنر امتیابې بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت تفاوت - داشت و گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود. امتیابې بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوش پیش را به نشر می رساند مثلاً او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره آفریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات آفریقای هابرام خوش آیند نیستند. آن ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم و آن ها به من هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند.

از بر سر ها راحتاً زمین ببرد و آن را به دست نشینمبارد.

وجودیت امتیابې شخصیت و شهرت تمام گروه هنری رانحت الشعاع قرار داده بود. و با وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینیین بوده است.)

لحظات برگشت امتیابې بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیا از طریق تلویزیون نشان داده شد. ولی در مورد رفتن گروه هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید.

امتیابې بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد و می گفت: من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت. یگانه علاقه مندی من به محبت بیکران مردم است.



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هامنظماً از طریق تلویزیون و جراید - یکی پس دیگری نشر میگردد. در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود. تقریباً تمام سوالات در بیرومن فلم ها و زنده گي خانواده گسی او میچرخید.

آواز ژورنالیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند. زو به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است. گاهی او جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصراً اشاره می به آن هارفته است.) خود داری میکردن حتی باری با انتشاری زیاد از خبر نگار مجله سباورن خواهش نمود تا کست جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خدا گواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند. شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقه مندانش چنین شرح کرد: با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزنم بیشتر شد. زیرا افغانها مرا بهر ثقل احسان و مهمان نوازی های خود کوچک ساختند. اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم. از آنچه امت گفته است میگردم. و لکن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحمیل زاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدد پ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود.)

فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم. او مسرد عجیبی است. د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنا است (یعنی تنگ شکاری) ... شتر و گن سنا به من گفت: این چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید؟ اگر من به جای شما ژورنالیست هامی بودم، (اشاره به سوی امتیابې نموده علاوه کرد) مثلاً از امتیابې بچن میپرسیدم: تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها داری، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی؟ تنه صوری خوب بودن همه چیز نیست.

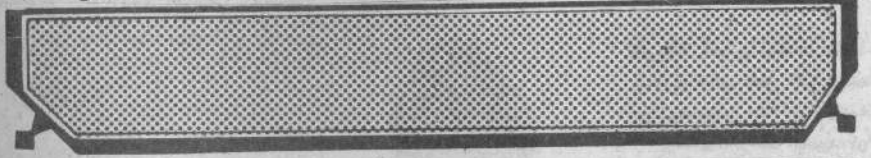
فکر کردم که امتیابې باشیدن این حرف برانروخته خواهد شد. اما او خنده - می کرد و گفت: مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابې افرین گفتم.

امتیابې بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است. کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گي هنری است. این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند هزاران عاشق پاکجاخته دارد. بدون استثناء تمام میبودن ها نقش داشتن در برابر امتیابې را برای خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند.

امروز او شن طبع و بر حرف و بیوقیب است. و آوازه شهرتش مرز قاره ها را در هم ریخته است.

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابې بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید.

اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابې گرم گرفت. هواخواهان امتیابې دسته دسته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابې بچن دنیس دینس ونگها، رمیش شرم و مکمل آمدند و دیگران



امتیابې بچن بانیم قرن عمرش بنوز در نقش جو زنب ۲۵ ساله روسی و حسینی نظی هر میشود.



گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهان سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کي بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کي تيرول. ده به کيسه ليکلو کي خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کي دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چي گراهام گرین دخورا استعداد لرونکي دي. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گېل. ده دخپلو ليکنو به لر کسي هغه څه چي ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چي دې ترسپېرموزاوستلي وو. دې پوايي چي:

((پوازي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دي بللي خوداسي يو ليکوال ښم چي له کاتولیکي افکار و سره مې عادت کړي وي.))

دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چي دا زما عادت شوي دي چي له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودې. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کي وزيريد. وروسته له دې چي ښوونځي او کالج يې دي ته ورسول - کورني يې دي داخصايو دخرابي له امله لندن ته واستاوه تر څو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چي دې اروا بيزندسکو معاینه کړې او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا بېريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کي يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چي دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړي وو، له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پوري يې د لندن دتايمز ورځپاڼي داديتور په توگه ونډه سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کي يې واده وکړ چي يوزوي اوپوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کي له خپلي ښځي څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چي دتايمز له ورځپاڼي سره يې کارکاوه اوپه همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولي

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چي يوازي خواپه کيان دي. به وروستيو کلوکي تاريخارا بله څپره هم کړي هغه داچي په وينستانو کي دعنصررويش ښځي.

دالکولو په معتادينو کي کله چي دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږيږي اوداخپره ښځي چي معتاد کله الکول بس کړي دي. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپره ده چي دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېږي شي. ددې څپري له پاره يوازي دوينسته تنه کافي نه ده بلکي دوينسته پياز هم خورا ضرور دي ځکه چي داډول معلومات ترسې به پياز کسي خورا څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل لږيږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکي څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوبي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چي دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسي نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کيږي. او سايجل څرگندوي چي د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کيږي.

سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولي چي دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهښي يعني داميتود، نه شي کولي چي د انسان دسترگو رنگ وينځي دهغه دناروغي په

دښوونکي په دې عقیده دی چي دافيون استعمال د شاعر په کړووکړو کي څرگندېږي.

ددې تجربې له مخي کيدای ويزنو باومگارتنر له خوا زمويل شوي دي. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځيني مشخصات يې دادی: يو سوي ته يو ټاکلي ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کي دويني به سيروم کي البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چي دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکي لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اوراديو اکټوي مخدره موادلاس ته راوړي پسله دي څخه به ټيوپ کي دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گډوي. که په شيره کي دمخدره موادو ماليکولونه خوراهم لږ گډ شي نو هغوي دالبوميني مادي سره گډېږي له پاره دراديو اکټوي ماليکولونو سره به سيالي کي لږيږي. په نتيجه کي دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لږيږي او کولي شوو شمير چي البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتيږي بلکي د هغو شمير هم ټاکلي کيدای شي.

دکلفورنيا په بوهندتون کي ددې تجربې دلاپراختيا او دقت له پاره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کي دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کي د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول اوپه زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چي څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلوکي دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افيون يا ترياک يې دمسکنسو درملو په ډول استعمالول چي همدغه افيون په وينستا نو کي

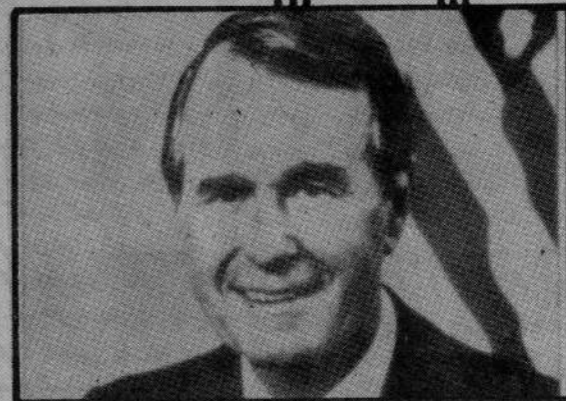
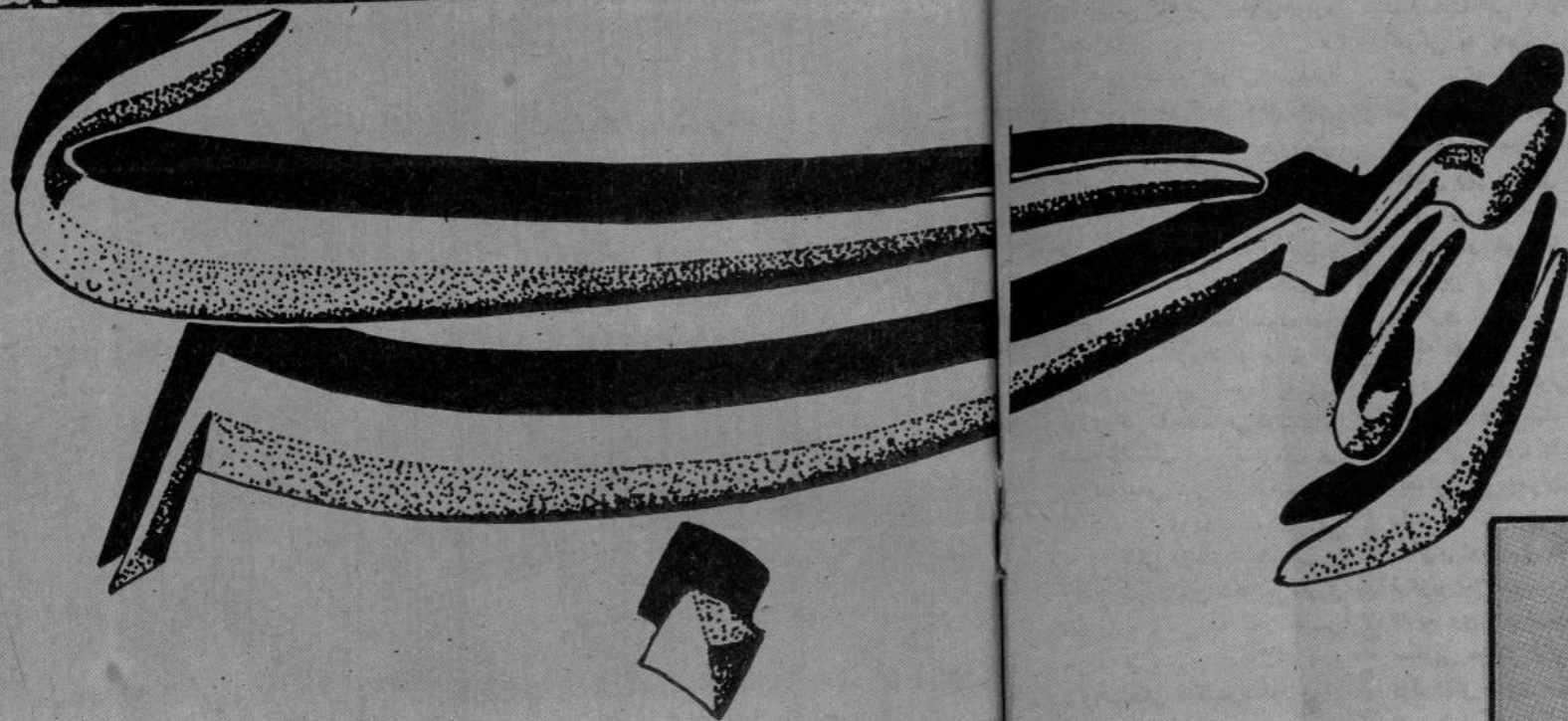


دبنديانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پوري د مخدره موادو معتاد ين دي. دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښځي. کله چي د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کي داپلينا په ټاپو کي ناپليون بناپارت مرسو نودهغه ناي دناپليون د چوتي څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې وورکړل. په ۱۹۰۰ کال کي ددې وينستانو تجزي يې وښوول چي په وينستانو کي دمورک وژني درمل شته او داسي نظريه منځ ته راغله چي ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوي دي. خود اتباعو کلو تجزي يې وښوول چي په وينستانو کي دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چي انسان دي په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کي د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کي زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کي دکاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دوينستې انواسرار

دا څيړني دلاس انجنس د کلفورنيا دبوهندتون په روغتيايي پوهنځي کي دفورمو کولو - جينستانو رونالد سايجل، ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنو باومگارتنر له خوا زمويل شوي دي. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځيني مشخصات يې دادی: يو سوي ته يو ټاکلي ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کي دويني به سيروم کي البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چي دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکي لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اوراديو اکټوي مخدره موادلاس ته راوړي پسله دي څخه به ټيوپ کي دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گډوي. که په شيره کي دمخدره موادو ماليکولونه خوراهم لږ گډ شي نو هغوي دالبوميني مادي سره گډېږي له پاره دراديو اکټوي ماليکولونو سره به سيالي کي لږيږي. په نتيجه کي دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لږيږي او کولي شوو شمير چي البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتيږي بلکي د هغو شمير هم ټاکلي کيدای شي.

دکلفورنيا په بوهندتون کي ددې تجربې دلاپراختيا او دقت له پاره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کي دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کي د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول اوپه زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چي څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلوکي دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افيون يا ترياک يې دمسکنسو درملو په ډول استعمالول چي همدغه افيون په وينستا نو کي



رهبری موتری از کارافتیده بی رامانند است که درجاده بی بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن تلاش میشود، بدینگونه که انجن رانمتوان رو شن کرد، زیرا بطری از کارافتیده واز آنجا نیکه انجن رو شن نمیشود، بطری نیز چارچ نمیکردد. چنین بود که آقای جیمز میکر یگورپرنز بحران رهبری ایالات متحده امریکا را در سال ۱۹۸۴ در کتاب خود به نام ((قدرت - رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات ضروری برای حل برابلمها نمیتواند بدون رهبری تازه ایجاد شود، اما ایجاد رهبری تازه بدون تغییرات عمده ناممکن به نظر میرسد.

مگر استماره انجس و بطری آقای برنز نسبت به شنس سال قبل هنگامیکه ریگن بر سر قدرت بود اکنون مناسبتتر به نظر میرسد. امسال امریکا بیجا در رهرو رداینده به گونه بی عجیبی فکر میکنند.

سیمای جنگ عقب نشینی و تغییرات بزرگ همه و همه زمینه را برای تجدید تقاضای کهن به خاطر ایجاد رهبری وی به میان می آورد. هنگامیکه جورج بوش بین مردم محبوبیت یافت، حتی هوا دارانش اورا به مثابه یک رهبری که ملت را برای قرن بهیست و یکم آماده میسازد فکر نمیکردند.

فکر میکردند. بوش در سال ۱۹۸۸ هو سهای دعو کراتها را به رقابت محض مورد استهزا قرار داد، اما اوباعین کوتاه نگری حکومت میکند. کارهای آقای بوش همانند کازتر معکوس رونالد ریگن است. او آدم زیرک است، مگر توانایی آزادی ندارد تا به معجزه بی بناه برسد که برای رهبری ضروری است. درجه بندیهای ریگن هیچ گاه می او را در صدر جدول روسای جمهور مردمی قرار نداد و او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حداقل توانست آن را تاجایی رهبری کند. مگر تاسف هنوز هم بیشتر میشود. رئیس جمهور کیه مقابلش را میتواند ببیند، چرا تصمیمش را نمیگیرد؟ پاسخ چنین است که رهبری واقعی ریاست جمهوری ندرتاً در هر ربع قرن ویا کمتر از آن ظاهر میشود. نسلی که در سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام لنکلن را تعقیب کرد از آن محروم شد، چنانچه بیشترین زمان نیست و پنج سال بین تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن- کنیدی به این طرف هیچ رئیس جمهوری توانمند یهای اداری و معجزه بی رانداشت. لیندن جانسن و ریچارد نکسن کارهای زیادی را انجام دادند، مگر بی اعتمادی آنها را عا جز ساختن با اطمینان باید گفت که در هر وقت عین رهبری موجود نبوده است. خانم مارگریت تاجر رهبر درستی برای بریتانیا نیای کبیر به خاطر این نبود که نتوانست آن را با اروپا یکجا سازد. حوادث در اتحاد شوروی بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از بین بردن ستالینیزم و جنگ سرد است. مگر شاید آدم درستی برای نجات اقتصاد ملتش نباشد. هنوز وقت است فهمیده شود که لیخ والیسا رهبر درخشان اتحادیه های کارگری به ریاست جمهوری غیرکمو نیستی بولند قابل انتقال باشد. هر کس میتواند رهبری کند. رهبران باید با قدرت شان چیزی را انجام دهند، نه اینکه فقط قدرت داشته باشند. مگر آقای جورج بوش چی می خواهد انجام دهد؟ در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه مشکل است که سخن به میان آید و گفته شود. رئیس ستاد او آقای جان سوتونو در این اواخر به گروهی از محافظه کاران گفت که: ((کدام قانونی ویا لایحه وجود ندارد که در دو سال ضرورت به تصویب آن باشد)). آقای بوش با چند هدف به مقام ریاست جمهوری رسید. رئیس جمهور که خود را تحصیل کرده میگوید قبلاً از خود جرات نشان نداده بود که کمپاین کند. در داخل قصر سپیست

((افسرده گی)) فراتر از عملیات سیاسی قراز گرفت. آنها اظهار کردند که بوش خودش نمیداند که در مورد مساله داغ روز چگونه بیاندیشد. توصیه بوش در مورد خلیج خیلی جدی بود. البته این همان اندیشه های جوانی اش بود که زباله کشیده و عملی گردید. اصلاً او برای از بین بردن بحران شرط بسته بود. البته کانگرس خلی رهبری را دقیقاً بر میکرد. در حالیکه رهبران آن نسبت به بسیاری از اسلاف خود توانایی بیشتر

بقیه در صفحه ۵۱

تغییرات ضروری
طر و ابلیم نامیستوانه
به روز رهبر تازه
ایجاد شود،
اما ایجاد رهبر تازه...

دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپان
سکایه نمودند.

خانم انگلیسی کواین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانه‌ای در آورد و بخود خیلی تسلیل را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کواین مصرف پالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام هنرمند دوست دختر او خواهر خوانده اش می‌دید کواین بد اخل د هلیز منزل وی کرد بد و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنهاش لفریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کواین (کاننسی ستیوت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کرد بد. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود مینی ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می‌کرد بد. دست اندر کاران مود در اروپا مینی ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش فالپ گرد بد.

بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کواین با کلسیون جدید دامن های مینی ژوب خوش به آمدن برانمودن (غوا) عازن قاره آمریکا گرد بد. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گرد بد علائقند آن زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نما پهنی مانکن های زیبای انگلیسی بادامهای مینی ژوب خود به گردش شهر برآمدند. مابین باد بد تا بد زنها رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگردد بد. بد بعد متوجه شدند که یک چیز فریاد می در آنجا وجود دارد و در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جداب) آنها گرد بد و از تعجب باد هان باز برای چند لحظه د بگرد رجای خود بی حرکت باقی ماندند در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زنها رویان انگلیسی در گشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعظمی خود رسید. کارکنان موشکاف تلویزیون عاجل از صالها خبر شدند و بدین تأمل از جریانات فیسر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند سرانجام امیکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گرد بد.

میدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیت‌های بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتوله یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میداد. اندری کوی و پیورگاردین فرانسوی را به مثابه پیش گامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بختی و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زبانی لافری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می نمودند خیلی زود پیروا هین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گرد بد. نه سوفیا لورن، بریت بارود، الیزابت تا پلیر حتی میگویند که ملکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می نمودند.

در یکی از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گرد بد بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید بد مینی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه صورت عده در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود - هران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰ مابین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگردد بد. بعد ها متوجه گرد بدند که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرمی خوردند، فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند آنها چاره دیگر نداشتند به جز از اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لافری سازند. مینیوهای نواز جنس لطیف با نرم قدانی تا پلیر های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند، شو هر ی که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاب می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشندان استرالیایی انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیاییان مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از قرصه به ثوب مصل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمرید پیار - نمت گاسترو انترولوژی استیتوت طب مسکوپرفقه تداوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (هیتوانم مکروب ایسن مرض را نشان بدهم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در اری - گانیزم انسان در آغاز قرن

جاپان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به صحت جنگی متوسط می دانستند جاپان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مصل شد. جاپان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون بر اینکه و سایلجا - پانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جاپانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایی که قبل از باز سازی دیوارهای ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فاکولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جاپانی نیز تدریس می گردد. خواها نه بهبود و توسعه مناسبات با جاپان است. سفر گر با جف به جاپان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستیشن اتمی کم قدرتی را طرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستیشن در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستیشن عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستیشن، بعد از مو تاز و به کار افتادختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نووستی این ستیشن تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتمی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع ماسی را ملغی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبومی اسی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان میناتورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ - ایران، صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راهساده میسازد. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویه اقتصاد آنکشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعل - اند، گرفته میشود.

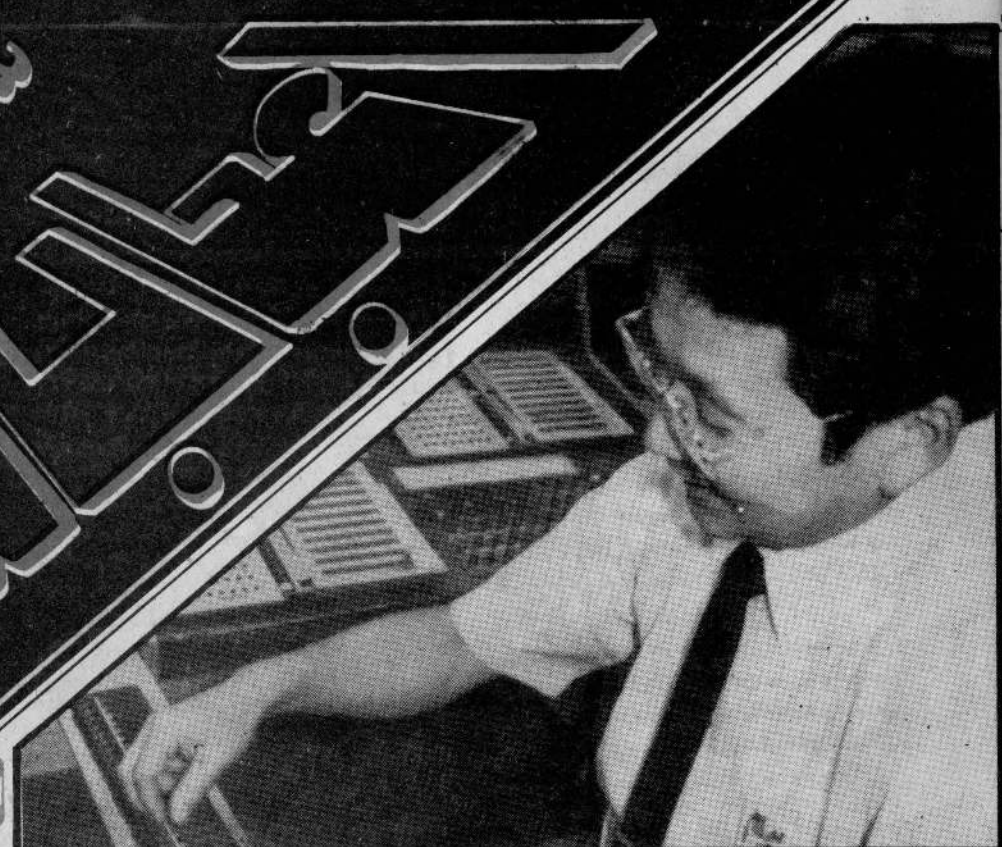
تجهیزات فسیوال

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول فسیوال جهانی موسمی مردمان ترک دایر شود. این فسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) برپا می شود. دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، قبرس، ایران، شریکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذرانند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

پتر و گراد، پتر بورک یا لینگراد

به تاریخ ۱۲ جون سال روان عیسوی در روسیه، این انتخابات برپا میشود. در این انتخابات بر علاوه انتخاب رئیس جمهور و شانراول مسکو، باشندهای لینگراد باید به این سوال نیز رای دهند که نام این شهر به پتر و گراد یا پتر بورک تعویض شود و یا این که همچنان لینگراد باقی بماند. در تاریخ روسیه، لسنگراد کنونی شهر بر حادته بود و همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر از اکتوبر ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه پیروز شد، شهر لینگراد لقب یافت. بدین گونه اطرافیان لیسن که در روس انقلاب قرار داشت، خواستند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدها ها می بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لینگراد مدعی شدند که نام شهر شانرا دو باره به پتر بورک

سرزمین جایان



جایانی‌ها مردمان
با فرهنگ اما کوشش
می‌کنند
جایانی‌ها تا در جیح می‌دهند
تا البوم فرهنگی تمام
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمان‌نوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا مه سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو ((تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی شدن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق وفتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. (آیا جاپانی‌ها بازم بدون جاباز جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))
مردم بزرگ اما گوشه گیر:
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آشنایی و بسنجاری از سیستم‌های اجرایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!
واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.
می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزاماً به مفهوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.
یک نقش مشکل:
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود درآورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند.
از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقبای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیبب در زیر آقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساساً بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura) !
کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولاً در ارتباط با ظاهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.
اصولاً دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. ۴۵ با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.
روابط اجتماعی جاپان:
به گفته یکی از منتقدین جاپان

اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلباس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های اکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش های چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فرهاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

درین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عددهای از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بسرای هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند، چقدر تحصیلات اکادمیک در رشته سینما دارند، و چقدر در طبیعتی بودن نقش های خود موفق خواهند بود، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشکار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

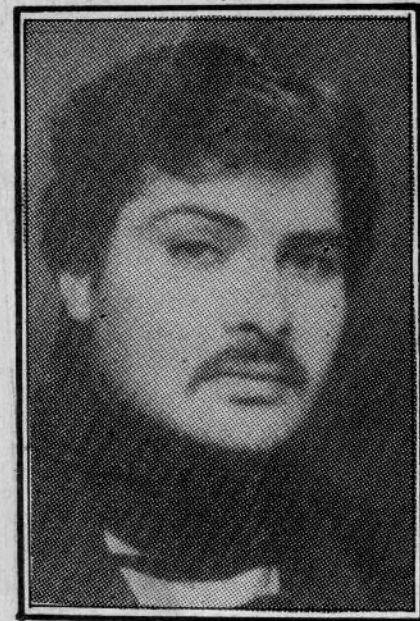
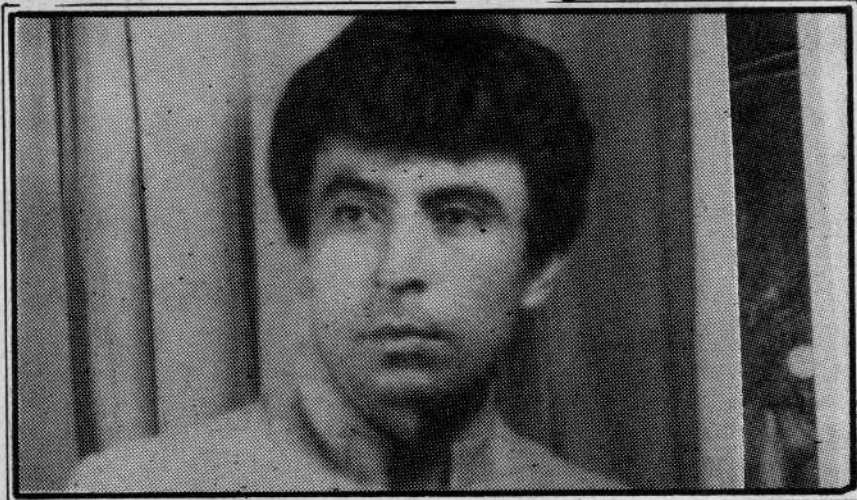


زیب الله انیل

خوشحال دی ...

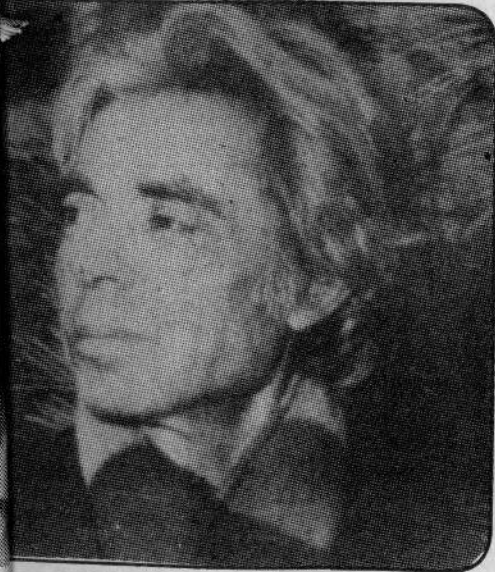
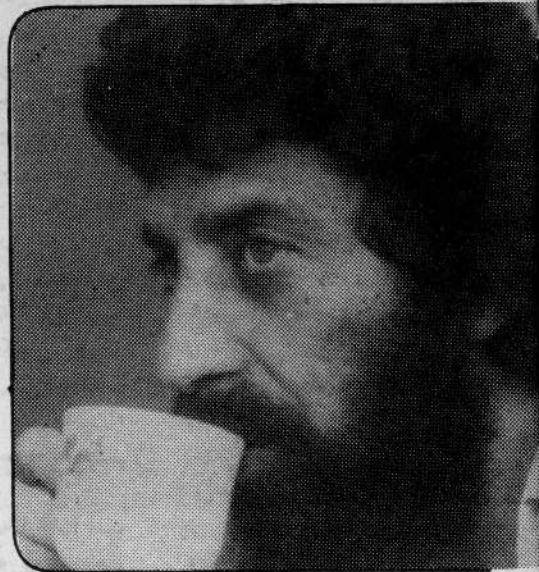
راد یوازتولونین کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی در ی کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یوازتولونین کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زباتوراد یوازتولونین کی یار چوکی بنگاره کنه یواختیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخمکی پیوند نیسی کی به سلکنی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم در شفق فلم سلکنی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسسته بی لوبری لعل لیا ره دگوند زوی به تلویزیونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینه نوم گیلونوینتونیکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته درسیده به حال کی دی .



سیریز با آهنگسازان جدید

محترم عزیز اوارخوان جوان و محبوب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای ازاد بود و تلویزیون ن بودیم ، اینک برای تیت اهنگ های تازه آماده کی دارد اوساهنگ جدید تیت نوار راد یونوره و تصمص تلویزیونی ساختن برانیز دارد . وی میخواد برای عبد قربان بازمهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران ازاد خود نماید .



سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته ه مخدومه و بزه ههروین تهیه کرده اند .

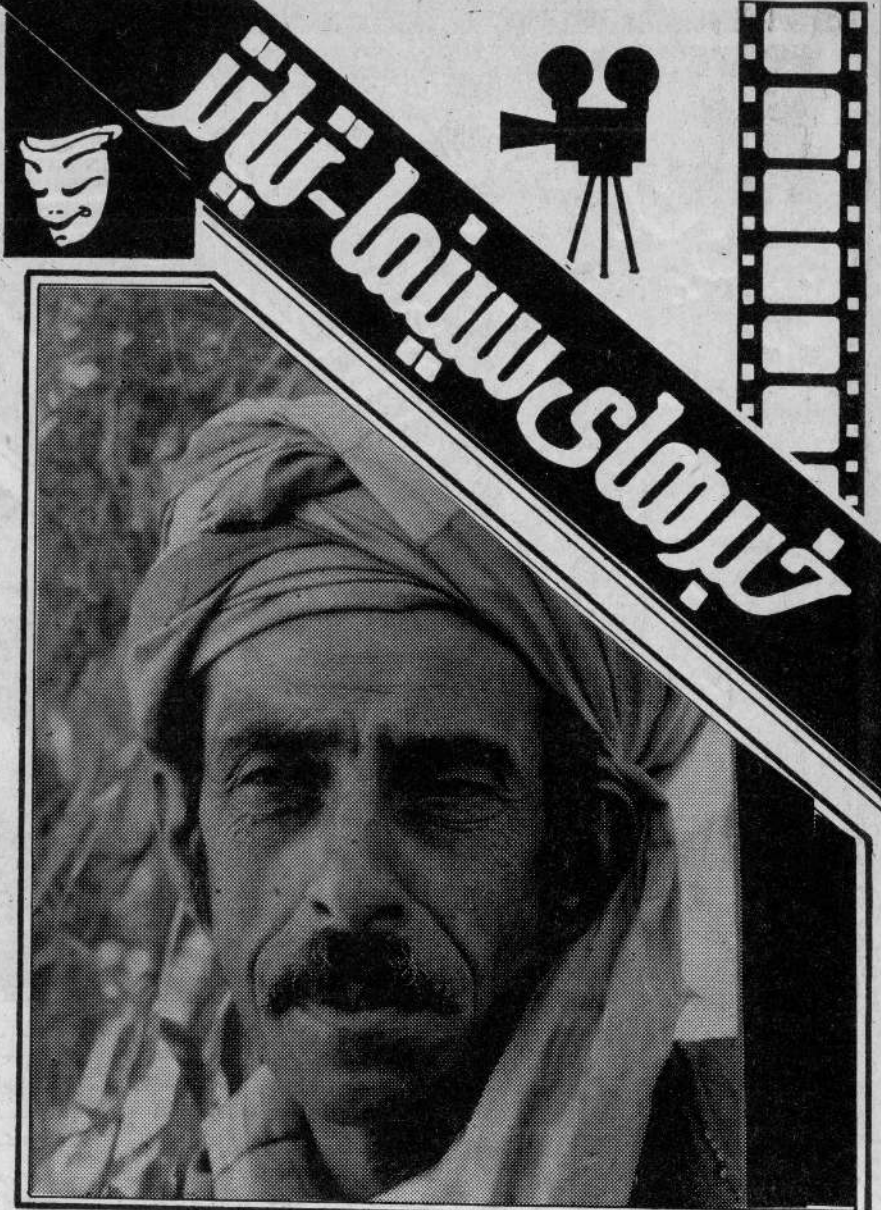
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهده خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما ه مخدومه به بزه قاچاق ههروین مچرخد که در بعهه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زرع و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدائی رواج مییابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهده این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به اخاطردیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خداگواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک سلسله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علاقمندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزد یک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که آمود وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

خپرو نو څخه ستاسو په موردي کې صدق وکړی نوډاکټر به ډير ژر ستاسو دمړوند ناخواله تشخيص کړي.

د تداوی لاری چاری :

که ستاسو ناخواله د ناروغی له کبله وی لومړنی گام د تداوی په خاطر دهغو فعالیتونو خنډول دی کوم چې درد زیاتوی - ځینې وخت امکان لری د همدغو فعالیتونو خنډول په ډیر لږ وخت کې موثر واقع شی. سربیره پردی نوری لاری چاری دی هم ددغه درد د له منځه وړلو په خاطر موجود دی، چې موږ اوس ورته اشاره کوو.

د درمی پکارول

دپوی پلاستیکی سپک وزه ډډې په واسطه چې د لاس د مړوند سره برابره وی او کولای شی مړوند وساتي دهغه درد هم له منځه ځي که ډاکټر د تصمیم ونیسی نولاس په عادی حالت اویاهم تر پینځلسو درجواړی ددو اودریو اونیو په شاوخوا کې په همدغه ډډه کې ساتی.

ځینې ډاکټران ددې همیشنی استفادی ته ترجیح ورکوی ځینې نور توصیه کوی څو یوازی د شپي له خوا ورڅخه استفاده وشي.

- دکورټیزون (دسترونید) تطبیقول :

دکورټیزون په ډول دپوه دارو تطبیق کول د مړوند په اوږدو کې لیدنی وړ څو محدودی نتیجی له خانه سره لری.

د پرسیدنې پو ضد غیسو استروئیدی دارو :

دغه ډول داروگان چې سپرین اودیپوروفن هم دهغو له ډلې څخه دی په ځینې کسانو کې کولای شی التهاب او پرسیدنه دومره لږه کړی چې درد له منځه یوسي.

جراحی :

د جراحی عمل - د مړوند د وړی د جلا کولو په اثر مړوند هډوکي او وړی نور په منځنی عصب فشار نه راوړی پاتی په (۷۴) څرک

ډاکټر بنايي د څخه وغواړی چې خپله څنگه دمیز په سر کېږدی به داسی حال کې چې مټ اولاس موسم او عمو دی نیولی وی، خپل مړوند د پوی دقیقې په شاوخوا کې کوزونیسې که دغه حالت ستاسو د مړوند د درد سبب شونو معنو مېری چې په دغه ناخواله اخته یاست.

۲- د تانبل نښه :

ډاکټر بنايی ډیر ورو ستاسو د مړوند په منځنی عصب ضربووهی، که دغه ورو ضربی ستاسو په گوتو کې سوزیدنه رامنځته کړه علت یی کیدای شی د مړوند ناخواله وی.

۳- د الکترو دیاگنوز ازمایښت :

د دیاگنوز په ازمایښتونو کې د برښنا له جریان نه د ناروغی دوروستنی تشخيص لپاره زیاتی گتوری دی د عصبی لپړدوني د سرعت مطالسی، د الکتريکی تحریکونو د لپړدولو د پاره د عصب قابلیت معلوموی. ددغو ازمایښتونو سرته



پلاستیکی سپکه وږه د مړوند د ناخوالو لومړنی درمان رسول شایي لږ نا آرامی ډډه برخه کړی څو که یوله د غسو

په ځینو وختونو کې به وژه کی دپوه کسیت شته وایي یو بدوډی یا پوه پرسیدنه لکه روماتیزمی پرسیدنه د مړوند د کانل په منځنی عصب فشار راوړی د مړوند، ناخواله که هم په نورو دلیلونو لکه د تروید لږکار کول، د شکر ناروغسی ماتیدنه، مکرروب یا د اگرومگالی په نامه یوه بله نادره ناروغسی هم د پډوډی میپوفیز هم ځان ښکاره کړی، اما اصلی علت یی په ورځینو فعالیتونو کې مړوند کوز نیول د زیات وخت لپاره دی، هغه کارونه چې کیدای شی دغه ناروغی رامنځته کړی تکراری کارونه دی، ددغو کارونو له ډلې څخه، لیکل، تایپ کول، انځورگری، فوټر-چلول دمالیاری د وساینو څخه استفاده (بیل وهل) کالی مینځل، پیانو غږول، او بډل او گڼ-تال (دی).

په مړوند بیدیدل داسی چې مړوند کوز پاتی شی هم ددغی ناخوالی دمنځته راتگ باعث گرځي، ډیری ښځی د حاملگی په دوران اویاهم د حاملگی ضد نابلیتونو د استفادی په وخت په دغه ناخواله اخته کیري.

تشخيص :

که د مړوند په ناخواله اخته یاست یوه یادوه نښی یسا ازمایښتونه بنايي به تشخيص کی درسره مرسته وکړی.

۱- د تانبل نښه :

تیریری تر فشار لاندی راځی، منځنی عصب حواس انتقالوی او دغی گوتی ځینې حرکتونه کنترولوی په دغه عصب باندی

فشار امکان لری د لاسو نسو دستنی، ستنی کیدلو، گرځتی، سوزیدنی یادرد سبب وگرځتی په زیږو هوارو کې د مړوند ناخواله په غښی گوتی د شهادت پر گوتی، منځنی او د خلورمی گوتی په نیمايي اثر واچوی. سوزیدنه، درد یا گرځتی کولای شی ځینې وخت پورته خواته هم وځغی اونه حتی اوږی ته هم ورسیري.

دغه ناخواله اخته کسبان زیاتره وایي چې ددوی ناخواله د شپي اوسپار له خوا زیاته ده اوځینې وخت دعضلاتو دضعف یاستیدو او وچیدو هم اخته کیري.

که تاسو دا ډول ناخوالسی لری بنايي ځینې کارونه لکه، د شپي له خوا د لاسونو غږول له کت څخه، د لاسونو موبسل او خنډل اویاهم په لاسونو د تودو اوسرو او یو توپول په موقت ډول ورسره مرسته وکړی.



د مړوند په عکس کې د مړوند شوی کله چې فایبری تارونه راوړی د مړوند ناخوالو د فشار لاندی اوسوزنی سره یوځای په لاس او گوتو کې منځ ته راځی.

نو څخه اوسی چې د مړوند له رنځ څخه ناآرامه دی. ښځی دوه تر پینځه څله تر نازینه زیات په دغه ناخواله چې زیاتره په ښی لاس (هغه لاس چې ډیر ورباندی کار کیري) او د خلویښتو نه تر شپیتو کالو عمر کې منځ ته راځی، اخته دی. دغه ناروغی په استثنای حالاتو کې کیدای شی د عصبی او عضلاتی همیشنی ضایعاتو دمنځ ته راتگ باعث وگرځی اما که نښی نښانی یی ډیری سختی هم وی د بیخي ښه کیدو امکان یی ډیر زیات دی!

ددغی ناخوالی پیل په Carpal tunnel Syndrome (C.T.S)

شهرت لری او بنايي یوه یا دواړه لاسونه له بی حسی او گرځتی اییا سوزیدنی سره یوځای وی، اما د وخت په تیریدو سره امکان لری درد هم رامنځ ته شی او اخته ناروغ ونشسی کولای شاده کارونه چې په گوتو اولاسو اجرا کیري، سرته ورسوی، او په پای کې امکان لری د ډرکیا د لاسو سوزیدنه ناروغ د شپي له خوږه هم باخوی.

ددغه ناخوالی علت څه ښی دی؟

د مړوند په ناخواله کې د لاس د منځنی عصب هغه ټکی چې د ننوتو په وخت کې د هډوکي اود مړوند له مفصل څخه جوړ شوی

ناخوالو سبب شی. ښځی دوه تر پینځه څله تر نازینه زیات په دغه ناخواله چې زیاتره په ښی لاس کې وی اود خلویښتو کلو عمر وروسته منځ ته راځی.

تکراری کارونه لکه لیکل، تایپ کول، انځورگری، موټر چلول، دمالیاری دوسایلو نه استفاده، د کالو مینځل د پیانو غږول، او بډل، گنډل او دستنو گنډل کیدای شی د مړوند د

صالح

قوم نمود گوش از بند حساسش
بر بستند دل در حجاب نخوت و کبر
داشتند وحش از مشاهده آثار صدق
حق فرو پوشیدند ، نبوت صالح
را انکار کردند و دعوتش را استهزا
نمودند و گفتند : این دعوت از حق
دور و از راستی منحرف است آنگاه
بسر زنش و ملامتش بر داخند ، و
چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی
ناقب او بعید شمردند و گفتند :

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم
و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم
بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم
که پروردگار جهانیا نیست
گروهی از خرد مندان و بی غرضان
با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند
ولی سران قوم ، کبر ورزیدند و
بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و
در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند:
ای صالح ! همانا که توازن فکر و
انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان
یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده ،
یا سحری در باره ات کارگر افتاده ،
از این رو نستجیده سخن میگوی

قوم عاد بعلت گناهان خود هلاک
شدند و خدا سرزمین ایشان و خانه
هایشان را یقوم نمود ابرزانی داشت.
قوم نمود جای ایشان را گرفتار و پیش
از پیش آن سر زمین را آباد ساختند
و آبها روان کردند و باغها و بوستانها
ترتیب دادند قصر ها بر افراختند
و از کوه خانه ها تراشیدند تا از
حوادث روزگار با آن بناه بر نهد
زنده گانی آن قوم بناز و نعمت و جا
و ثروت میگفتند ولی در برابر
آهه نعمت ، خدای را بیاساس
نیگذازدند و شرط و ححد و شکر الهی
را رعایت نمیکردند ، بلکه روز بروز
بر طغیان و عصیان میفزودند و بر راه
کبر و سر کشی و عناد و حق کشی
میرفتند ، تنها را شر یک خدا
میدانستند و بجای او میپرستیدند و از
آیات الهی روی بر میافتند و گمان
میکردند که با آن ظلم و فساد اخلاق
جاودانه در آن ناز و نعمت خواهند
ماند .

خدای تعالی صالح را که از جهت
نسب برگزیده و از جهت علم و عقل
برتر بود سوی ایشان مبعوث کرد
تا قوم را به عبادت خدا و توحید او
فرا خواند ، ایشان خاطر نشان
ساخت که خدای یکتاست که ایشان
را از خاک آفریده و آن سر زمین را
بنیرویشان آباد ساخته و آنرا
بجای قوم عاد بر گزیده و نعمتهای
ظاهری و باطنی بخشیده است
سبب قوم را از پرستش بشما منع
کرد ، و خاطر نشان ساخت که آن
بشما مالک و قاندر بر هیچگونه نفع
و ضرری نیستند و در برابر مشیت
الهی کاری از آنها ساخته نیست
صالح خوشاوندی خود را با قوم
تذکر داد و گفت : شما همه از قوم
من و از ابناء عشیره من ایماز اینجهت
من خیر شما را میخواهم و نیست
سویی در باره شما ندارم ، پس قوم
را دعوت کرد که از خدای تعالی آموزش
طلبید و از گناهان خود در پیشگاهش
توبه کنید ، زیرا خدایه تائبان و
خواننده گانش نزدیکست و دعایشان
را اجابت میکند و توبه ایشان را
میپذیرد .

صالح با کمال مهربانی و لطف قوم
را بر اینگونه دعوت میکرد ، و لسی

بخشد ؟ همانا که شما جز مردمی
مفتری نیستید .

جناران و سر کشان چون دیدند که
صالح در آئین خود راسخ و بمسک
حق خود متمسک است ترسیدند که
اتباع و اعوانش آتیوه شوند ؛ و برای
ایشان بسیار دشوار بود که صالح
بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و
راهنمایی قوم نایل شود ، و حق از
خود وحشتر زده ساخت ، پس به
مستضعفین قوم که نور ایشان در
شستنان دلهایشان تافت و خاطرشان
را بعباب صالح متوجه ساخته بو
گفتند : آیا شما صالح را فرستاده
پروردگار میدانید ؟

ناقه صالح مدتی بجا مشغول بود
و یگروز به آبخشور میرفت و رو ز
دیگر را نداشت آن دیگر میگذاشت
و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقوم
را بصالح متوجه ساخت زیرا از این
راه صدق رسالتش را دریافته و
بحقانیت دعوتش یقین کردند . این
ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشانرا
بوحشت انداخت و بر ریاست و بولت
خود وحشتر زده ساخت ، پس به
مستضعفین قوم که نور ایشان در
شستنان دلهایشان تافت و خاطرشان
را بعباب صالح متوجه ساخته بو
گفتند : آیا شما صالح را فرستاده
پروردگار میدانید ؟

مرحله خطرناک گامی بیش نمینهند ،
از دست شدت بیم و هراس گسام
و ابش میگشیدند ، تا سر انعام یغنی
و دلال و ناز و دلبری زنان متو مسل
شدند و بیادست که زن ز با چون
خواهشی کند مردان را ای ب آو دن
خواهشش سر و جان میبازند
عاشقان دلده که بامید نگاه هم
ناله و آهی داشتند منظره ای بهت
انگیز و حیرت آور دیدند ! از کطف
(مصدق بر مبرج) دیده که معشوقه
(مصدق بر مبرج) دیده که معشوقه
صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود
اکنون خویش را برابر او عرضه میکند
و از طرفی (قدارین صالح) مشاهده
کرد که (عنیزه دختر غنیم) که بیز
زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه
خود میخواند و یکی از دختران ماه
طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد
و تنها تقاضای آن عروسان زریبا
اینست که این شتر را که خیا لشان
را ناراحت میدارد و نوبت آب را از
اشتران قوم باز میگیرد و چهار پایان
قبیله دارم میدهد ، بی کنند
چو آنان عشق از ایسن فر صت
استفاده کردند و آتش غریزه جفت
جویی در دلهاشان شعله کشید و
شود عشق نیرو هاشان را مضاعف
ساخت ، و جرات و جسارتشان را
بیفزود ، تا در مقام تهیه وسایل کار
بصالح عزیزی یا بنوعوان و انصافش
برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان
قبیله به ایشان بیوستند ، و در وقت
وساعت معین در کعبه ناقه صالح
نشستند تا چون از آبخشور باز آمد
(مصدق) از کعبهگاه تیری بنشان
ساق پایش زها کرد که اسخووان
زاد هم شکست ، شتر بر زمین افتاد
پایش نیزه بر سینه اش فرو رفت
و آن را بکشت

بدینگونه ناقه صالح را بی کردند
و از فرمان پروردگار شان رخ بر تافتند
و گفتند : ای صالح ، اگر راست میگوی
و از بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی
ما بیاور !
صالح گفت : من شما را از آزار
ناقه بر حذر ساختم ولی شما دست
نگاه بیالودید ، و بر جرات و جسارت
خود افزودید ، اکنون سه روز در خانه
هایتان بمانید تا پس از آن عذاب
بر شما در آید و در جنگال عذاب گرفتار
شوید ، این وعده ای است که دروغ
در آن متصور نیست .

بقیه در صفحه ۱۳

ز قرآن بسیار راه صواب

گفتند : آری ما بر رسالتش ایمان
داریم ، پس ایشان کفر خود را اعلام
کردند و از سر معاوضه گفتند : ما
بآنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم
یگروز ناقه صالح که بیکری سبتر
و شکلی مخصوص داشت چهار پایان
قوم را در داده و شترانشان را ترسانند
بود ، از اینجهت وجود آن شتر را
که گامی هنگام احتیاج بسای از
استفاده باز شان میبخت تا پسند
داشتند ، و بر آن خشم گرفتند ، و از
طرفی چون وجود آن شتر حجتی
آشکار بر صحت دعوی صالح بود و
توجه قوم را باو روز افزون میساخت ،
اندهسند که ما از این راه ، مومنین
بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو
باوجود سابقه تهدید و انذار صالح
بر بی کردن و کشتن شتر تصمیم
گرفتند ، ولی باز در اجرای آن
تصمیم دچار تردید شدند و بر جان
خود ترسیدند و از فکر نزول ناپ
و وحشتر زده شدند و همچنان روزگاری
بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

نا توانی صالح از او بر صدق دعویس
معجز و نشانی طلبیدند .
صالح شتری را بر انگیخت
گفت : آیت و علامت صدق دعوی من
این شتر است که یگروز آب میاشامد
و روز دیگر آبخشور را بسرای شما
میگذرد ، پس او را در استفاده از
آب و مرتع آزاد گذارید .
صالح از طرفی دید که جاه طلبان
و متکبران قوم بر کفر خود اصرار
دارند و در پیروی باطل یا فشاری
یکنند و از طرفی این نکته را هم در
ظن داشت که منکر از ظهور حجت
ختم خود بریشان میشود و از آشکار
شدن برهان او بیسناک میگردد ، بلکه
کینه نهایش از قیام شاهد و فوت
برهان بجایش میآید ، پس ترسید
که میباید منکران بکشتن آن شتر
برخیزند ، از اینرو ایشان را از قیام
با آن کار بر حذر ساخت و گفت : بیاد
دست با زردن آن ناقه بگشایید که
اگر چنین کنید بزودی عذاب بر شما
نازل خواهد شد .

ای قومی! چرا بدینجهت باید که بگشایید

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی ،
نه از جهت نسب بر ما بر تری و نه
حیث حسب از ما فزونی و نه از جا
و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما
ما کسانی هستیم که از تو ، به پیشبری
شایسته تر و بر رسالت سر ووار تر ند
و تنها چیزی که ترا با این راه داشته
چاه طلبی و مقام پرستی توانست !
قوم با این منطق ضعیف و بیان
سخت میخواستند صالح را از دین
خود باز دارند و از دعوت خویش
منصرف سازند ، و با او چنین وانمود
کردند که اگر از او پیروی کنی راه
راست منحرف خواهی شد .
صالح از بهتانهای رخ بنافست و
بسختن بیسوده ایشان اعتناء نکرد
گفت : ای قوم ! هر گاه من با آنگه
از جانب پروردگار خود حجتی آشکار
دارم و از رحمت او برخوردارم راه و
رسم شما را پیش گیرم و با آئین
شما بگردم پروردگار خود را عصیان
کنم ، پس کدام کس مرا از عذاب
او باز میدارد یا از عقابش امان می

شب دیجور حوادث از نور عقلت
روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه
روایت از کار های فرو بسته خود
گرم بگشاییم ولی افسوس که آرزو
های مانعش بر آب شد ، و تو هدیر
گفتن را آغاز کردی و شویوه ای ناپسند
پیش گرفتی ، این چه آئین است که
مارا آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش
خدا یان بد رانمان منع میکنی ، از
صورتکه ما با این عقیده بار آمده
و با این کیش بزرگ شده ایم ما در
کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم
و بسختن اطمینان نداریم و بصدق
مدعا یات و افاق نیستیم و هرگز راه و
رسم نیاکان خود را بسوای تسب ترک
نخواهیم کرد .
صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش
را در میان ایشان اعلام فرمود ، و
نعمتهای خدا را با ایشان یاد آوری
نمود ، و از خشم و انتقام الهی بیشان
داد ، و برای دفع هر گونه شبهه ای که
بخاطر شان آید گفت : من از دعوت
خود نفعی نمیجویم ، و غیبتی نسو

سره لاس
اوگريوان
دی

تشت اولیوالی

زموڼر
فرهنگی
محیطیو
ډول



خومره گټه اخېستی شی
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه
فرهنگي بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی
پنځمې شپې دي . په دغه معتبر سند
کې چې له روسیو مراحلو وروسته په خپل اعتبار
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي
شخصیو ټولې خواړی یې زندل کېږي او هم
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکړ چې هند او سره افغانستان
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوری لیکوال دي ، چې پښتانه گوران
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره
اشنادي .
اکبر کرکړ تراوسه خپلی خلپور اترونه
خپاره کړي دي .
- سینده څه سینده بهنډه د لاندو
کيسو مجموعه .
- شپې د لاندو کيسو مجموعه .
- خيوايي یادونې د تحقیقي مقالو مجموعه
- په خانقاه کې د پایزید روایت عرفانسی
اوفلسی خیره د نوي تحقیقي اثر ، موزین
د فرهنگي نړیوالې لسیزې په اړوند اود هیواد
پښتو ادب بیا تروا په خاصه توگه پښتو
نقد په باب دوي سره مرکې کړي دي چې



باید فرهنگي مسایلو
لسره جنگي ، خشن او
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم
لاري چاري نیول کېږي .
له دې چې تیرنود افغانستان د فرهنگي
حالت او د راتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي
توگه د هیواد د روان ټولنيز - سیاسي حالت
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر
زموڼ د ټولنی اوسنی فرهنگي حالت د خوراکی
موادو د نړوځو څخه په تردی ، پورتنیو
حالت لري . سره له دې چې زياتی هڅی

دادې خپېښې .
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې
د فرهنگي لسیزې لاس ته راوړنو ټولګ وکړي
هغه څه چې د فرهنگي لسیزې د اعلام سره
اړه لري پیل او زموڼ د هیواد فرهنگي حالت
پل څه دي . دغه دوه مفروضه سره توپیر
لري په دې مانا چې فرهنگي لسیزې د پوښکو
د نړیوال سازمان له خوا په نړیواله سطحه
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه نزدی
درې کاله تیرېږي چې خومره نوي پیل کسري
چې په دې باب پیل او توضیحات ورکړي .
لسیزه د سیدن له پاره هم اعلان شوي و .
د منګولیا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم
خود وروسته پاتې هیواد ونود فرهنگي تپولو
اوسانلو پورې اړه لري چې خومره کولسی
شی د دغه ټول ماسټرونو څخه د کسان
اوخپلی ټولنی او هیواد د فرهنگ په کسبه

روای دې زیات کویښونه کېږي . خوبه
مجموع کې (جنگي حالت) زموڼ په تن اروان
کې د ویره زوږی رنسی اغلولی دي چې
موزی روحا عاجزه کړي یوازینارغه کړي یو
پود پل سره د خپرو کولو حوصله نه لرو ، یو
د پل د خبرې اوريد وزمه نه لرو ، یوه بله
د پوښتنې زلم نه لرو ، په یوه ول فح اخېستو
پوخت یو . د اخیستګه فرهنگي حالت نه
دي .
زموڼ اوسنی فرهنگي حالت له دې امله
هم وچار او ګوډوي چې په دې خوتیرو
کلونو کې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگ
اوتیوتاریخ ته مریاد مراجعه کړي وای .
اوله هموموزده کړه کړي وای له هغو
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه
نسی توگه دغه ټول فرهنگي پردیوالی
زغلی شی خوموزی له پاره داناره نسخه وړ
موز په خپل تاریخ او فرهنگي ارزښتو کې
په پرداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر
کولو اړي . خوموزی له سره وروته متوجه شوي
پودا پیل باید پري نه نیول شي . باید
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د
غضب له مخې چلنده ونشي .
له بلی خوا هرڅه اوهره پد پد وپایه د
د فرهنگ په نیم ازیایې نه شي ، باید د سطحی
ګروسی بحاي دقت ، تاامل او خورا ښه فکر
ونسی . (باید د خوموزی اړولمل وګوهره)
توپر وشی ، له پدې مرغه د هر چا زړه چې څه
وښتلی هماغه لیکي . چاپوړی او خپروړی یو
باید مسولانه چلند وشی .
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکومه
حد پیل کوي . دوام کوي . اړولتی فرهنگي
مؤسسات اود هغومسولین څه ټول فکر
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي
پرخوړد کوي اوک جنگي - له اوسنی خوموزی
څخه د راتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب
نه ، بکلی یی مورد وخوښیې وه . ځکه په
کم ستیو چې موز ولاړ یو هغه خوځوړي او
ر قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .
- نن . د پرخلک په دې نظر دي چې زموڼ
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کومه
پدیده موجود ده . هرڅه . څه لیکل

کنړي یاد مصلحت له مخې دي بایدل اخېستل
وي . اویاهم د چاغزت پاهانت او خوارکول
په مینغ کې دي . ستاسو نظرڅه دي ؟
په پښتو ادب بیا تروکسی نقد د پښتو
ادب بیا ترواخی ته په کتلو سره لرغونی تاریخ لري
په ټولو فرهنگي مقناطمو او بیا تروکسی فرهنگي
مخاضل منغ ته راغلی اود فرهنگ د پاره پسی
کارکړي دي . شعر د پاره یی کارکړي دي
نشر د پاره یی کارکړي دي . اوختی لیکنه
یې کړي دي . مثلاً د روسا نیانوپه نهضت
کې د شعر په برخه کې ، وروسته د خوشحال
خان په ادبی نهضت کې چه د هغه کورنی
په دوام ورکونکی وه اوله هغه نه وروسته هم
نقد لیکل موجود په پښتو ادب کې موجوده وه
چې د هغه نه انگار خوشکولای . ولی فکر
کوم چې ستاسو سوال معاصر فرهنگ ته
متوجه وي . په معاصر ادب کې هم بیا پوري
نقادان لرو . مثلاً د هغی له جملی نه
محمد الله یی شپون . د پښتو نقد او چی
په د پوره زبرد شتی اوه پرمخارت او جرات سره
یې نقدونه کول . په شعر باندې په داستانه
نو باندې . اوه نویو مسایلو باندې له هغه
پرتو نور محققین ، شاعران اولیکوالان هم
لکه تری ، لکه پاری جغان اوزیر . ولسی
دا ساله په اوسنیو شرايطو او تپو څو کلونو کې
پل ټول ده . په دې مانا چې اوس په
رښتیا هم چه په پښتو ادب بیا تروکسی نقد هغو
مزه چې توقع کېږي . او هومره چی
د پښتو ادب بیا ترو . مختلف زانونه اوبرخسی
تکامل کوي . نقد هومره جودت پرمختلک
نه وه کړي . اود اعینې خاص او مختلف
عوامل لري چې که یی وښمویو پښتات
دي . په مجموع کې فرهنگي وضع ، او فرهنگي
حالت همداسی ده چې پوتمداد فرهنگیان
د دې پرمخې چه په معان باندې کارکړي .
هغوی د خپل صلاحیت او د خپل حد نه
زیاته ادعا کوي . اود اد نقد اود نقد حوصله
له مینغه وړي .
پل داچی . د پښتو ادب د شعر په
پرتله داستان نسبتاً معوان زانړدي . گرچه
نقد کول په دواړو کې . په شعر کې اوسه
داستان کې مشکل کار دي . څوکا له مخ کس



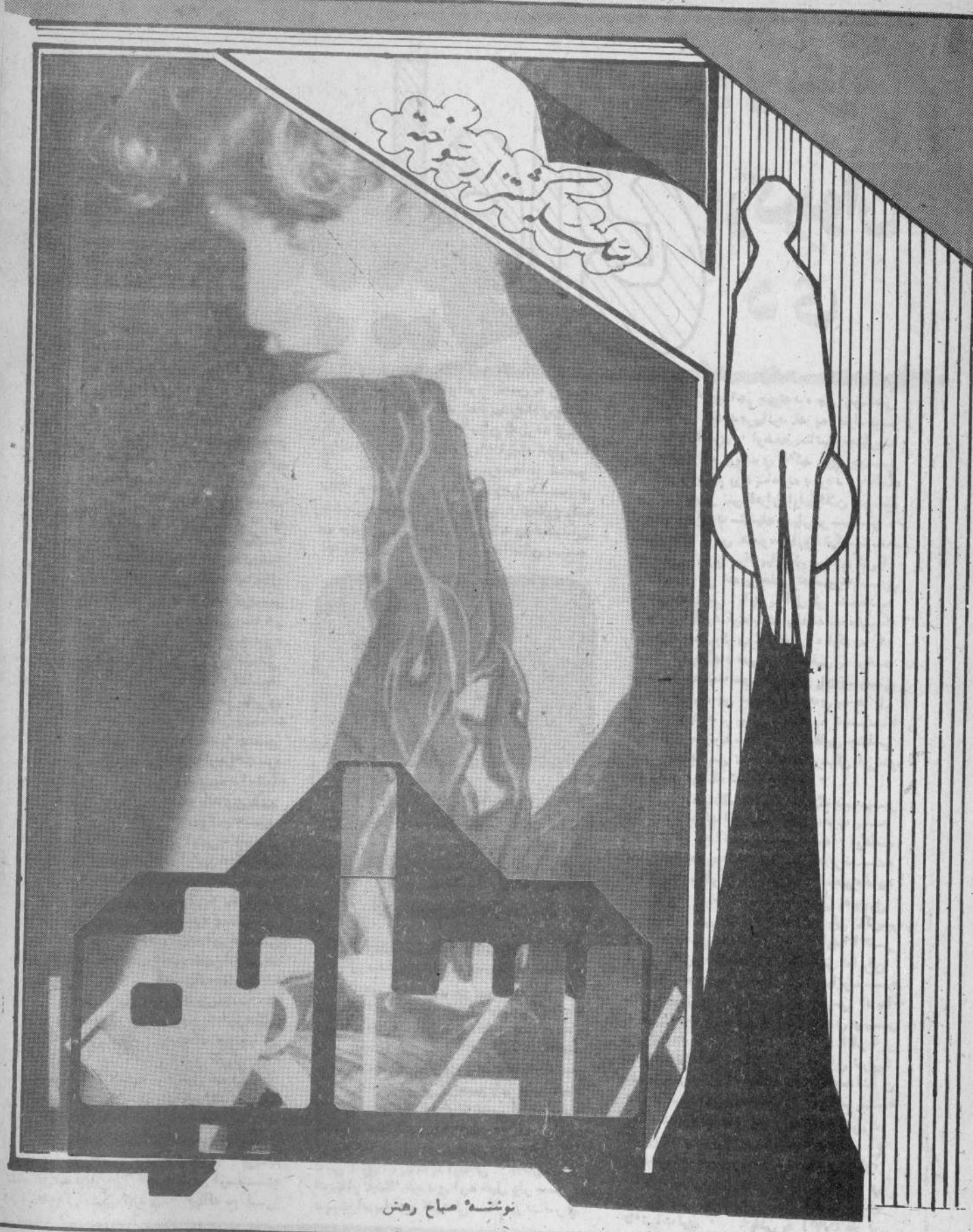
محمد اکبر کرکړ چې د افغانستان د لیکوالو
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوری لیکوال دی

برخه کې د معنیو ټولنیستیک ټول اشارو
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود
شوي وه . د پوښتنو څخه شول خود نقدونه
ټول د پدعمر المصلی سره مخامخ شول . پښتو
د دې پرمخې چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په
سره سینه باندې واوړي او معان ته متوجه
شی اوه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه
کې شی . ورته هېڅ پام نه نیسی اود اعکس-
لمبلونه موزی په د پوښتنو لیکلې دي .
ترکومه معای پورې چې پوهنیز ورسوزن او
ناسی درې ادبیات په اوله کې . د فارسی
ادب بیا ترو نه هغه ترو دي اوه خپل وار سره
د پښتو ادب بیا ترو کلیت کې د فارسی - دري

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼ
اوتاسو ننی نقد د معنیو نقد په اصولو
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموڼ
په نقد وړی کې هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه
چې گوند زموڼ ننی شاعران اولیکوالان هېڅ
اویاهم د پل د ستاتیک معیارونو سره
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکومه
حده پورې زموڼ پرا د بیا تروکسی پرمخې گټی ؟
- داسوال لږ څه پوختللی ته ضرورت لري
په دې مانا چې باید په اول کې شخصه
کړ چې ایا فرهنگونه باید پولهله بڼه مثبت
ارزښتونه جذب کړي ؟ واخلی : اوک نه ؟
طبعاً د فرهنگ د مخپړنی او تحقیق په برخه
کې داپوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې
هغه فرهنگونه چې درشد اود وړی په حال
کې دي باید د نړیوالی فرهنگ نه بڼه
اود پښتو ارزښتونو مسائل . اوحقایق جذب
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه
نقل پردی فرهنگ ته قربان کړي .

موزی هېڅکله د نړیوال فرهنگ د پمیر
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په
ادب بیا ترو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه
اود شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره
جوړته ده . (موزی شرفیان یوه ټول نه پوهول
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگړه
پایله هغوی نه متاثره شو . اود اتا نهر
پد پورې ناگړه ده په دې شکل موزی د ایران
د ادب بیا ترو . پښتو د فارسی ادب بیا ترو
متاثره کېږو . سره له دې چې فارسی ادب بیا ترو
په خپل وخت کې د غرب ادب بیا ترو باندې د پسر
موتو . د مثال په توگه (د گوتی) اثار او
په خاصه توگه دده بختاروکی (دیوان شرقی)
دغه شخص تاثير له معان سره لري همدان
دغه تاثير د غرب په فلسفې اثارو کې هم په
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ټول د
ایران ادبیات فارسی ادبیات په مجموع
کې د غرب د ادب بیا ترو متاثره کېږي . او
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پد یی
نن روځ په سرعت سره په یو بل باندې خپل
تاثيرات لري . پاتی په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به مهاجرتی کردم و با همان خا موشی بیا نذر کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر نادیه را پیدا کردی ام میخواهد با نادیه ببیند ، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتم که در چشمهای ملولش برق شادی بدرخشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم ، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کلمات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند . من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر نادیه او را دلشاد میسازد ، بی اختیار نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسته دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه)) (نوروز)) اجازه بنین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی یک خانم شانزده ساله که همسایه خود مرفی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله نادیه داخل شده ، مرد خاموش بود و در سایه یک شرم خنک میخورد ، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شانزده ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یست ، زندانیان نیز خاموش بود چشمان او در انگشتان به هم گره خورده نادیه که مبین هیج و احساسات خود نی اش بود چرای دیگری را میخواست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کودکی نادیه خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد . صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتابی که در باب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کودکی را هنوز می شناسم و به نادیه گفتم: ((آخر تو چه قسم مادر استی)) اقلاد دخترت را خو ...)) و از دهان نادیه پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتم ، د که میخواهم تو ی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه هایش ساخت بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نوروز مرد پنجاه ساله و نادیه زن پانزده ساله بود . اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کودکی را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش نادیه داد ، نادیه چون نومی که بخار گرفته باشد آب شد چشمهایش را پرده شفاف از اشک پر کرد متوجه اش با گرچه اش عجیب گفتم ، انگشتان سرد و گرم خورده اش لرزیدن گرفت ، چندی بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لذت نگاهش به تارهای ریش نوروز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش ، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های نادیه به چشمهای به و حشمت افتاده نوروز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست با سره دروغین به خودش امکان یک دعوا را بدهد اما نشد نادیه به افسر گفت که ((به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بنین و طلاق مره از ی جلال بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نوروز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای نادیه راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه ای برای شنیدن سرگذشت نادیه دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیایم . گفتم : نادیه جان باز آمدم که سرگذشتت را بشنوم ، گفتن سرگذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سرگذشتت ... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافته و با آنده کی تا مل گفتم از آنوقتها که عروس گردی ، و او چنین گل قصه را شگفتانند . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرت از من بسود و پدر و مادرم دروغ می زدند ، گی داشتند را سستی نداشتن بیچه جوان هم در خانه های تر و تمند آن نهی است و هم در خانه فقیران تر -

تمندانی در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشوند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدین آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها پشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود . من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نوروز در آمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود ، چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نوروز در اولین روزهای هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حاکیانه می قایم کرد . تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهیکه در دقایق ، دقیقه آن حال مرامی سو زانده به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد ، او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تباهی چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه هایش بخوانم . از آن شب به بعد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیانده میشدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شده ام از زنده گی پیدا شده ند خودم را در کتاب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافته . نوروز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بوی کمتر لبخند بر لب میباشست و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او يك غافل بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لبت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لبت و کوب من عادت تش شده . بقیه در صفحه (۷۵)

چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه در ریختن در بازار همه جا .
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهن من می‌ساختم او را در ذهن من می‌دیدم و لاکه محکم می‌شد هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در ریختن می‌بودم و در دست می‌دادم و کتاب را می‌بستم به چهره ها می‌شکافتانم می‌دیدم . اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم و به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمعه در پایت در همسایه ما آورده گفته بودند :
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما به مادرش به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتف کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خد بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش در قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قهرستان می‌برد . قهرستان منقش و سنگی است . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه به می‌مانسی ازین فراموشی خواند .
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گرمی تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک و با خرافات انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس منحنی شده اند . پشت دروازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم . با احتیاط قدم گذاشتم غادم شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم . سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قهر است و در آن قهر کشته می‌شد . می‌خواستم زودتر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌دیدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم . یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . سطل آب و خریطه ازین درد ستنش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قهرام موش کردم . هر گامی سوزان نبود و تابستان را قهرام موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

وزن همسایه ما به مادرش به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتف کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خد بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش در قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قهرستان می‌برد . قهرستان منقش و سنگی است . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه به می‌مانسی ازین فراموشی خواند .
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گرمی تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک و با خرافات انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

پسرش را برد و ش کشته ام و شت درش برد . ام گفته ام :
 - بچه ات ...
 پس پس رفت . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفیدش چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک بار ازین همسایه هق هق شروع به گریستن کردند . گفتم :
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند هر پنجاه خان ...
 جمله قهرانان تمام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان می‌خورند . می‌گریستند . همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهر لب گفتم :

وزن همسایه ما به مادرش به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتف کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خد بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش در قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قهرستان می‌برد . قهرستان منقش و سنگی است . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه به می‌مانسی ازین فراموشی خواند .
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گرمی تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک و با خرافات انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولیندی سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همسوزده اعشاره هشت میلیون سرباز ارتش سرخ و سه میلیون سرباز آلمانی و هشت اعشاره چهار میلیون سرباز چینی و یک اعشاره پنج میلیون سرباز جاپانی و سه صد هزار سرباز امریکایی و صد و صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی و در کوره های آد سوزی هیتلر روزانه دوازده هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با لواز زهرش پرسید :
 - نوشتید ؟
 همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زهر لبم زمزمه می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع می‌خوردم . می‌گریستیم . همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهر لب گفتم :

وزن همسایه ما به مادرش به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتف کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خد بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش در قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قهرستان می‌برد . قهرستان منقش و سنگی است . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه به می‌مانسی ازین فراموشی خواند .
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گرمی تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک و با خرافات انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .
 معلم تاریخ ما از ((از موضوع خاراج شدن)) و از ((مزاحمت خلق کردن)) به چهار مترسید . به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوب بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد و باز آن خارج نشود .
 نهدانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته و در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر هم دست بوده است .
 به چشمان سرخ کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاهی کوتاهش . به دستکول کوچکش به ناخنهای

وزن همسایه ما به مادرش به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتف کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خد بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش در قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

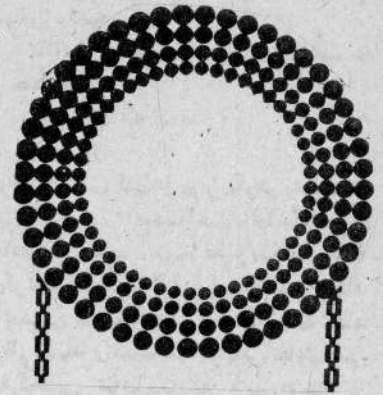
از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قهرستان می‌برد . قهرستان منقش و سنگی است . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه به می‌مانسی ازین فراموشی خواند .
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گرمی تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک و با خرافات انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

طلیهای آب خریطه های آرزو کبوتران سپید

کشته ها زهر زمین اند به خاطر کشته ها . معلم تاریخ تشنه را به رویم زد و فرهاد کشید :
 - از موضوع خاراج شدن مزاحمت مزاحمت
 ولند ترهانگ کشید :
 - بهرین پروا !
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را نگریستم . همسایه های سیاه و چادرهای سفید در سه قطار یکی پشت دیگری نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با این تفارسی به یاد می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به یاد می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به یاد می‌کردند .
 از همسایگان می‌دیدم آمد . از معلم تاریخ نیز می‌دیدم آمد . یکس کتابها هم را زهر بخلم محکم گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم . به نظرم آمد که زهر قدم قهر است و در آن قهر کشته بی قرار دارم .
 آواز زن همسایه به خودم آورد :
 با بچه ام پنجاه نفر بودند
 به نظرم آمد که مرا سرزنش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سب سرزنش .
 شرمزده پرسیدم :
 - کجا می‌روید ؟ در این گرمی آدم می‌سوزد .
 با نگاهش به سطل آب و خریطه آرزو اشاره کرد و تخته فرهاد زد :
 - قهرستان !
 نهدانم چرا از اینها سخن می‌گویم . از کارم تهرشد . ساعت را دیدم دوازده و نیم . بعد از ظهر بود تشنه بودم پشتم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش به شانه ها پیش فرورفته بود . پیشش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاه اش به همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت می‌دادند . بود . به نظرم آمد که سطل آب و خریطه آرزو را به سختی حمل می‌نماید .
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر ابراه سخی خانه نمی‌کشاند .
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم . متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

وزن همسایه ما به مادرش به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتف کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خد بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش در قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قهرستان می‌برد . قهرستان منقش و سنگی است . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه به می‌مانسی ازین فراموشی خواند .
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گرمی تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک و با خرافات انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود



گرمای سوزان نوریوز تابستان را فراموش کرد
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند
وسوی قبرستان میروند .
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید داشتند
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تابستان ساخته بود . از
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند
زنان بالباس های سیاه و چاد رهای سفید
خودشانرا روی قبرهای که به صورت
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت -
انگیزی تزیین شده بود انداخت . بعدا
وسخفایانه گریست .
زنان بالباسهای سیاه و چاد رهای
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر
سوپاش دادند . پرنده گان را به همان سی
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :

— با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند .
۰۰۰ هفت پنجاه و هفت نفر . ۰۰۰ این عدد
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :
بچه ات . . .
شربیدم . دری باز شد وزن همسایه
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد
که کرگسهای بسیار میبودند .
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بچه
لی بازمانده بود . از لای درنزه باز حویلی
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه
همسایه سوخته بود . . .
درنزه باز حویلی خشک بی آب و گلکهای
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرسوده یکبار
با خود گفتم :

طلیهای آب

خریخته های ارزین

و کبوتران سپید

داستان
کوتاه

نویسنده سید زهرا ریاضی

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانشم
عرقهام را خشک کردم . از راهای پریم و خم
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم ، از وحشت
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم
کار میکرد ، قبر بود و قبر بود . . . قبرها به صور
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی
سر قبر قبر در رفتی ایستاده بود .
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه
در رفتن ها یادیدن زنانی بالباس های سیاه
و چاد رهای سفید که سنگینی سطلها ی آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای
سیاه و چاد رهای سفید با سطل های خا
لی آب و خریده های خالی ارزین میبودند .
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و
کوچک گذشتم .
زنان سرهایشان را پایین انداخته
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .
درهای بسته یک یک باز میشدند . جزئی را بسا
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند تعداد
زنان کم و کمتر میشد .
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه
ما همچنان خانم کرد میبود . از شتم آواز قدم
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید شانرا
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای
نازنجی به تن کنند . . . اگر یک روز همسایه
ماوزنان دیگر با سطل های آب شان تلکهای
پانجه های خانه هایشانرا آبیاری کنند
اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر با خریده
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی
صدازنند . . . هر چه زودتر آنها خواهند شد
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر
یک روز . . . دل سنگ شد . ام بعد سالها
از شوق لرزید باز با خود گفتم :
— اگر یک روز . . . اگر یک روز . . .
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گسان بهر مویز •
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نس بیند •
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش گرداند •
 — به هر چه که قد می است باید احتسرام گذاشته شود •
 — يك هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدم تست پماتار پایش نگاه کن •
 — يك كتاب بزرگه يك شهر بزرگه است •
 — سگ به سگ حمله نمیکند •
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا فرق کنی •
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایینگارد •
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •
 — عادات دو ستانت را بدان ولی از آنها تقلید مکن •
 — تاریخ فلسفه بیست از سریشق تحصیل کرده ها •
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •
 — اگر امید نس بود دل من شکست •
 — گرمی به انسان خه لی چیزها میوزد •
 — شوهرم دو ستم ندا رذیرالت وکم نمیکند •
 — اگر پوست شهر درد سترست پوست رو باه را بر تن کن •
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چاپلوس است •
 — برای کسی که خوببخت است حتی غروب تخم میکند •
 — هر کس ریش دارده شانه هم پیداخواهد کرد •
 — در کشور نابینایان آنکه يك چشم دارد — خیلی چیز هام بیند •
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •
 — هر کس به گره خوراك ندهد به موشها — قدا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقس — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •
 — وقتی که میسرم مد نهادم میسرد •
 — برای تولد فقط يك طریق هست و برای مردن هزار طریق •
 — سگی که يك بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •
 — امید زن بدی است •
 — از اسب مانند يك دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •
 — موقعی که باران میخواهد بپاید باچند قطره شروع میشود •
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •
 — انسان خدای انسان است •
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکنند •
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاظهارا — بران •
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •
 — رنج دانایی موارد •
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •
 — حقیقت ته چاه است •
 — حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •
 — اگر از کرک در زمستان نگاهداری کنی در تابستان مخوردت •
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •
 — اگر دو نفر بتو گفتند که نابینا هستی يك چشمت ببند •
 — غریب نمیتواند از دوستیها رهاه نفسح ببرد •

مردم میگویند

از کتاب ضرب المثلهای جهان



و مانند يك دشمن سوارش شو •
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •
 — بد بختی دم درازی دارد •
 — اگر داخل اصحاب سوی آلوده با آرد — بهرون خواهی آمد •
 — پول موقع رفتن داری صد پاست موقع آمدن داری دو پا •
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

هغو معبد زبونه کتل کم چې زمانه پسرې تیره شوې وه . پنځوسو د شولوبه پټو کسې کارکاږو او د شينو غزلې یې ويلي . پرده یو داسې تاتیر کړې و چې خوبیدل یې ټول عمر هلته تیر کړې . یوه ورځ گویند کانچن پوښ ته ولاړ او د خپلو ملگرو لپاره یې سفارتنه واخستلې . د ده دغرسې پورې په یوه رستوران کې وڅیړه او اوبابین قصابونه راوگرځیدل . په کور کې بیده شو او بیا وروسته له هغه چې له خونه راڅخه . داسې یې احساس کاوه چې باید په یوه شپې پسرې وگرځي . لکه څنګه چې ده هیله درلوده هلته درکونښا اوږد او ، لکښن او سراسونې اوسیدلې . د کور په حالت کې موجودې وې . د هغو په لیدلو سره گویند یو بل بیا تاتیر لاندې راغی ، داسې چې په ناڅاپي سره یې په تکرور کې پورې کړ .

کله چې د خپلې خونې په لور ورسېد ، په داسې حال کې چې زه د دوسره زیاته نه وه ، یو څوک دده له څنګه تیر شو . ناڅاپه ور په یاد شونه چې دا هماغه یې نومې موجود وې . د دندل لرګي پورې نضا ، یو بل ورو ، اباد او یوازې خیال ورواوه په تیاره کسې ناڅاپي له کورې نجلۍ سره برابره شوې . دې یې له خونه راوښکړې ، تر څو له دغسې یې نومې نجلۍ سره وګوري ، د دې له هماغه سره فکر کاوه چې ښایې د باغ ښکلې نضا په ده ته دغه آراښ وښکلی وي .

گویند په باغ کې تیرید او د زړه له کورې یې هیله درلوده چې هغه ورسېدې . د دې سره وګوري . ناڅاپه ده ته یو څه راښی له چې د دوی باندې یې اوشاته یې وکتل . په داسې حال کې چې زړه یې د لیدونکو په شان پوښې وهلی . یوه جگه ترې نجلۍ یې ولید چې سپینه ماري یې په ښان کې وه او دده خواته راتلله . د هغې نژدې والی دې دوسره بهڅو وکړې و چې د دې توان یې نه درلود ترڅو وایستې چې د هغې مخ څنګه وو . خوند د هغې د سترګو برښنا ، تودو پیستان اوله خندا ، دې کې ګلاب شوندي ولیدي .

لکه څنګه چې گویند په خوب کې لیدلې وه یو څه بیا یې په خورامینې سره وڅارلې . اوس نوسه تیاره شوې وه او یوازې د هغې سپینه ماري لیدل کېده .

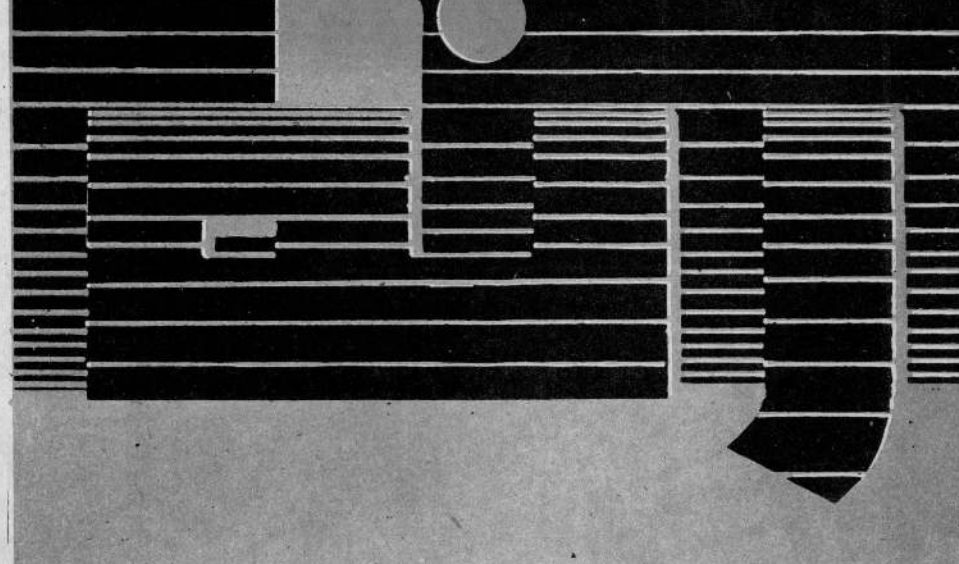
کله چې گویند هغه ښايي ته ورسېد ، کم چې د اولار په وه په خندا یې سلام ورو واچاوه . د نجلۍ قتي سترګې داسې ښکارېدې لکه چې په ده پسرې ګرځي د دندل لرګي زړه وړ وکړې پورې ټوله نضا ، نیولې وه اولکه چې په خوب کې وې او یوازې چې نښه یې رادادې . که څه هم دې نه سو . هېڅه خونجلی پوهید چې دې یې ((والی)) دې یوازې په دې پسرې اړه لري . هغې د واره د کلانو ترڅنګه کښیا ستل . ښایې د دې زړه ونه پورې بل سره اړیکې درلودې چې دوسره سره نژدې وو . کله چې گویند د نجلۍ لکه تودو شونډو وڅخه په تیروار مچکه واخیسته ، پاتې په (۸۲) مخ کې

زور معبد ته د تللو احساس ورسره پیدا شو . په رښتیا هم دې د معبد تصویرونو تر تاتیر لاندې راوستلې وو ، معبد له مدارس څخه پښه څلور پیټ میله لرې وو ، خود را بېښن پوښتنې ولې ده ته کاچې پوښه یاد کړې . په هر حال دغو ټولو خبرو ته دې حیران پاتې و او په یوازې شې باندې چې پوهید هغه دا و چې د کانچې پوښه خواته رهي شي ؛ خو سره له دې هم داسې یو موضوع یې نه درلوده چې له هماغه سره استدلال وکړي او بیا داسې یوې هیلې په هکله لارښوونې .

یوه ورځ مخکې گویند دا خبره پټلې وه چې خپله کلنې رخصتې په په کانچې پوښ کې تیروي ترڅو د پخوانیو معبدونو محرماري دوشی او مطالعه یې کړي . وروسته له دې چې گویند یو څو ساعتونه د شینو او شینو په معبدونو کې تیر کړل . بیا ښار ته د کورمېد لپاره ولاړ . د شینو او شینو



داوشاجان لیکنه دذبیح الله اسمای ژباړه

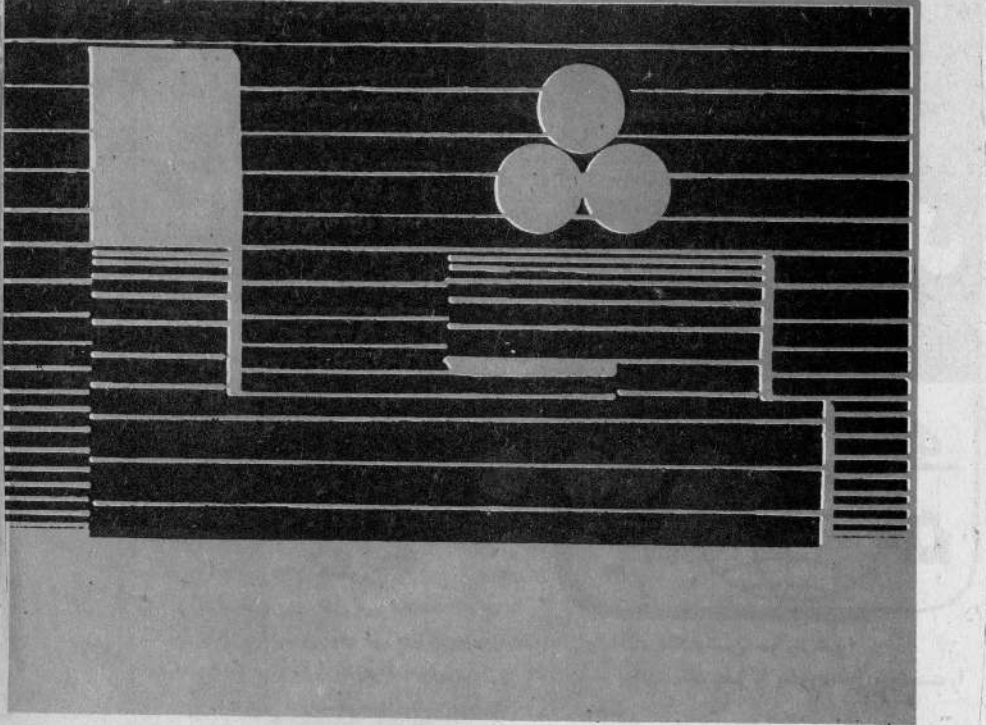
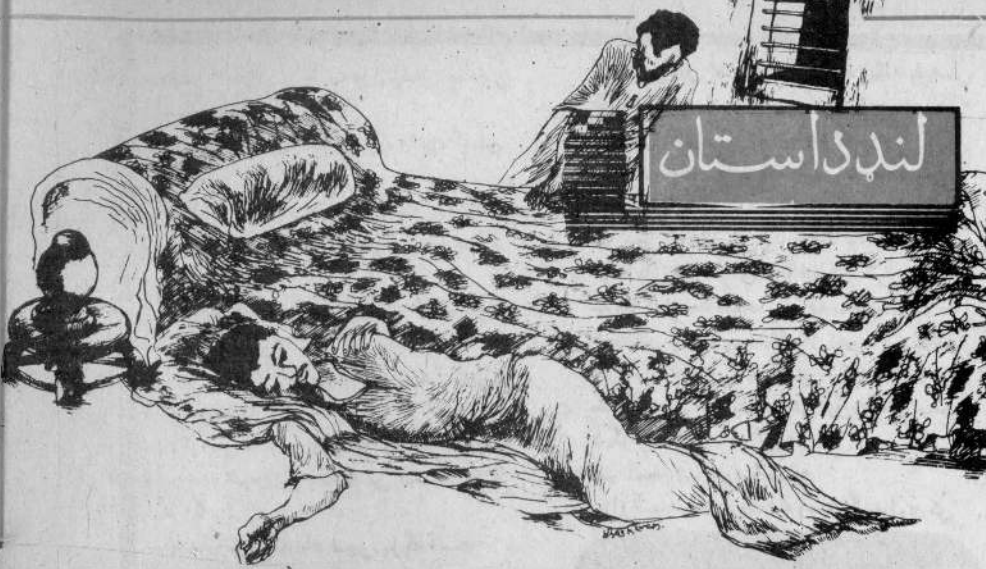


معبد زنه بالا اباد شاه جوړ کړې وو . گویند پرلپسې د پخوانیو معبدونو په بیلو بیلو ښارونو کې د رېده اوله ښکلا څخه یې خوند اخیست . دده لپاره د هر څه لپاره یې د حقیقت کسې د هند او نورو زمانو د جلال او عظمت څرګند وې وو کم چې دده پلرونو په هغه پسرې اړه لرله .

گویند په یوې ښکلې ماني کې چې له کانچې پوښ څخه درې کیلومتره لرې وه ښايي وښو . داسې یو څه په یوه راجا پورې اړه درلوده چې بیا وروسته د یوې سوداګر له خوا را ونیول شوې او په مېلستون باندې اړول شوې وه . د گویند د اعمای خونښه او شونډو یې دده زړه وړې وو . دده داسې فکر کاوه چې په خپل کور کې ناست وي لکه څنګه چې دې په لاره روان وو په خورامینې سره یې

((څوک پوهېږي ، ته به موز به خپل واده سره حیران کړي)) د گویند وروستی پورته کښ شوې . تابه ویل چې پوښتنه کوي ((واده له چا سره)) لکه چې گویند ناڅاپه له خونه را وښی شوې وي په رښتیا هم ده غبرله هماغې چه خوب کې ورتله ، هېڅ کله په پلې کورې نجلۍ فکر نه وکړې . ده افتخار کاوه چې د هغې نجلۍ په هکله کومه چې په خوب کې یې لیدلې ده جدي فکر کوي او اوس داسې ښکاري چې دده ژوند د هغې په لاس کې دی .

وروسته له دې چې راجا ولاړ ، گویند وښوایي کړې چې خپل ښان ته قناعت وکړي چې په ناڅاپي ډول ولې د کانچې پوښ



د تفریح لپاره ولاړشې . هلته په دې پښام په بله شې . ښایې هلته په کورمې نجلۍ ورسې او ورسره وکړي . د دې پېښه د طرح کول گویند ته د حیرانتیا سبب ووهکه دې په دې پوهید ه چې که راجا یې پوښه مه پیداکړي هغه د مې . دا ورسې لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بېله وه . ماښام به خپلو حیرانو ملګرو ته ورته ولوی به یې ورسره کولې اوله ژوند څخه به یې خوند اخیست . دده په خونښه چې دا وني وروستی ورځله خپلو همو همکارانو سره تیره کړې کم چې واده یې کړې دي . د هغې له پنځوسو سره ورسره یې اړه شوې د چنبا یې خورا کوچنی د خور لپاره په خپل اړتیا کې مېلند کړې . راجا یې خپلو خبرو ته ادامه وکړ

یې لیکلې . په هر حال اوس هغه زیاتره حتی په دفتر کې د کار په وخت کې د هغې نجلۍ په هکله فکر کاوه . کار ، کار دې که هر څه ورسره سخت هم وېجا پد ترسره شې د غرضې ډولې په وخت کې به په موټرې ډول د گور پند کار یې کیده . دده ملګري او همکار چې راجا یې نومېده د غرضې ډولې به یې ورسره یوځای خورلې . له خوبیا شتو راپه د پخواکله چې گویند د خپل خیال له نجلۍ سره پښا شوې وه ، نه یې غوښتل چې له راجا سره د خپل امر په هکله خبرې وکړي . یوه ورځ کله چې دده غوښتنې د خپل امر په هکله ترې خبرونه ترلاسه کړې ، راجا یې ناڅاپه ورته پېښه وکړې .

((څنګه ، نه غواړي چې یوڅه خونښه ترلاسه کړي . پښتې چې کورمې خور))

تیه تیاره شپه وه او سوز یې نه ښکاره کولای . گویند په خوب کې توپ وواژه او راجا د شواړد اڅکه چې یو ښکلې نجلۍ په ده پسرې راتله .

د خواشینی ښايي وچې ده خوب لیده ، خود هغې څارنه ، د هغې ناز او خړو ، د هغه زړه په ډونکې راوستلې وو . لکه چې پخوا یې هېڅه خوب لیدلې وه خود اوسه خوب کې لیدلې یې نومې نجلۍ چې تر څه تښتیدلې وه چې ده په ژوند کې هم یو وار هغه ونه لیده . هغه ولې په خوب کې ورتله او دغه د پاره گویند د نجلۍ په هکله فکر کاوه ځکه چې له یوه کاله راپه د پخوا یې دې څاره اوسه خوب کې مخې ته ورتله او هر څه ورته به چې وخت تیرید ه دده مینه په هم زیاتیدله . له خپل ښان سره یې وویل چې ښایې دا د دې لپاره چې دې پوښ

کلن وو . . . او که چېرې څلور پیټ کلن وا یې نو بیا به بل ډول وو .

خوله دوي نه چې د پوښ کلن وه خوش حاله ښکاریده . ژوند خپل خوند له لاسه نه وروکړې . دده مینه هماغسې وه لکه چې د شلواکو وو . دې په دې پوهید ه چې نجلۍ په خامخا په خپلو سترګو ښی . هغه په خپل ښان باندې پوره باور درلود او په دې لټه کې و چې داسې زمينه برابره شي ترڅو هغه ورسې . هېڅ څوک نشي کولای بل چاته ورسې چې د یوې پښې افسون څنګه دې په دام کې اچولې دي خو یوازې د اوبلې شې چې پرده کوي شوي او نجلۍ دده د ژوند په خوب او پېښو پ کله د دوسره یوځای وه چې دې نشي کولای د ارازخپلو ملګرو سره شریک کړي . په دې ډول هغې گویند په خپلو خونښو پرلپسې تر خپل نظر لاندې وساته . ده په پرلپسې د هغې دفترونو سترګو بنداره کوله او د هغې ښکلې اواز په دې دې ته راپاله چې خامخا په یوه ورځ ورسره وګوري . هغه هلته د کورې په کوچ کې وه . کله به په لار کې ولاړه وه او کله به یې په مدارس کې د خپل ایاړتیا ن له کور څخه د باندې هغې ته کتل . کله چې د وروستی بل لپاره دې په خوب کې سره ولیدل نجلۍ په خندا ورسې ورسې

وه چې ((د ژوند په ستره لوبه کې له تانه مخکې م)) نجلۍ دده د دې خبرې چې ولې یې زه له تانه نه مخکې کینم په خندا سره هرکلی وکړ او بیا یې تر شونه ولاندې ورسې . ((ترڅو چې سره ونه وینو ته به هېڅ کله په دې خبره ونه پوهېږي))

گویند وویل : مچ په څه وقت سره وینو ؟

نجلۍ د دې پوښتنې جواب ورنکړ او له سترګو ورته شوه ؟ خوند یې گویند کانچې پوښ ته راووست . ده د یوې لویې کښتۍ چلولو په کور کې د دې پوښتیا لپاره په کار پیل وکړ . د دې کار پیل ولې مخکې تر اودې یې یوې پښې ته منتظر وو . کله کله به یې د شې له خوا شوق کاو او لاندې کېسې .

من به دنباال

آهنگ

آهنگ

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین
آهنگش را

خواند

آمد تا اینکه او را تفکیک کنند
بعد از نشر آهنگه شعری
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -
تکمیل نموده اما کدام کورس
سلکی موسیقی را تعقیب
نکرده است. وی ادها دارد
که در عرصه موسیقی هیچ
استادی ندارد. اکثر کمپوز
های غزیه از استاد سلیم
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و شمس الدین مسرور
استاد محمد عمر و غزیه
و نغمه سرا میباشد و غزیه
شوخته خرابیات بوده و اعتماد
دشمن از آن درهای خروشان
موسیقی آب می نوشد.

سبک آواز خوانی استاد
مرحوم شهدا را در پیش گرفته
و آنرا ادا می دهد.
غزیه غزنوی در حدود
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو
و در حدود ۳۰ آهنگه در

آرشیف تلویزیون دارد که
هر یک از این آهنگها در زمان
ضربوش برسر زبان ها
بوده اند. در سال ۱۳۵۲
غزیه غزنوی آهنگی سرود که
کمپوز آن از -
به عمل

او هنوز ۱۵ سال پیش
نداشت که در کسرت های
لیسه حبیبیه شرکت میکرد
و اولین آهنگه کاپی هندی
گنگا جی را خواند و در
پهن مکتب و همسالانش محبوب
بیش کاپی کرد در ایسن
هنگام توسط استاد محمد
عمر به راد پو آمد و با خیال
صرفی شد و وقتی "ساقیا -
پده جاس" را از او شنیدند
بدون تاه خیر آنرا چیست
ثبت آماده کردند.
این آهنگه از طریق برنامه
دنیای خیال نشر گردید
به تعقیب آن آهنگی از هما -
هنگه نشر گردید و از شنونده
گان تقاضا
به عمل

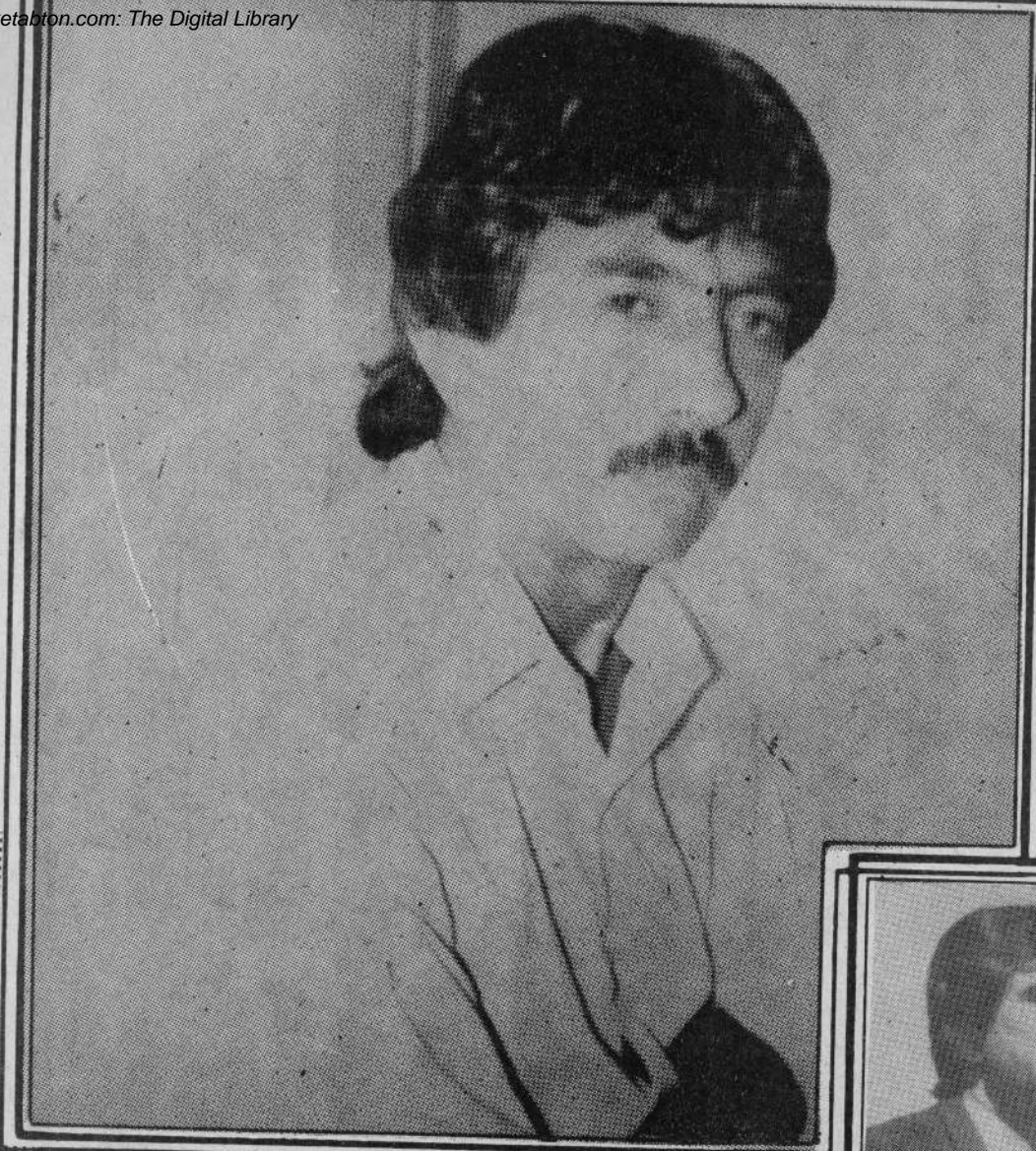


نغمه سرا بود.
من به دنباال دلم با چشم
خونبار آمدم.
این آهنگه موجب از جوانان
را به دنباال خود کشید و اکنون
نیز گهرانی ۱۸ سال قبل خود
را دارد. بعدها آهنگه
جاودانه محلی "سالی لاله"
زار باشد توسط او اجرا شد
که آنهم دست کم گرفته نفع
غزیه غزنوی دو دوره سر -

بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تمام ولا پات افغانستان سفر
کرد و کسرت های اجرا نمود
او سالها قبل برای اولین بار
کسرت مستطقی در کسب

ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران او -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانند.

غزیه غزنوی باری آهنگه
شور انگیزی برای وطن
در سال ۱۳۶۱



عزیز عزیز که از اولین -
 آهنگ "ماقاپده چاسی"
 زان سراب دوشمن "جام"
 است موسیقی را تا انجام سر
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -
 شهرت در یک خانواده -
 روشنگر بشود کرد بدو همداه
 به کابل آمد و در لیسه
 حومه به درس بکتاب داده
 داد

سهیلا حسرت نظمی



سرور
 که جایزه اول ادبی
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور
 راتبعش ساخت. او در سال
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جوایز
 ادبی هنری دست آورده -
 است پنج قطعه نقد برنامه ریز -
 رت دفاع جمهوری افغانستان
 در دوره سرانیش به وی اعطاء
 نموده اند. معلوم است که این
 وطن را نیز با صداقت و با همدلی
 انجام داده است. همچنان
 در پیه انجمن های هنرمندان و
 اتحادیه جوانان افغانستان
 بدست آورد. است. هم خاطر
 قدر دانی از خدمات وی که مدال
 در خدمت به خاطر نظر
 در سال ۱۳۶۹ از
 جانب

اتحادیه
 انجمن های هنر -
 ندان به وی تفویض کردید.
 عزیز عزیز بود که هرگز به
 عاشق او رسید. اکنون با خانم
 وصال او رسیده و او دختر و
 پنج فرزند خوش بود دختر و
 سه پسر زنده کی خوش دارد.
 از دوستان نزدیکش نیز
 است که به صداقت او ایمان
 دارد و برخورد نیکو و صمیمیت
 او را می پسندد.
 عزیز عزیز دوست دارد -
 همیشه در محافل خوشی علاقه
 ندان آوازش شرکت نماید البته
 هیچ سرحد مادی را در پس
 علاقه به حیث مد پر موسیقی
 فعالیتش در موسیقی تلفیقی و
 اپنا یوغیفه

به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفبای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فراگرفته و الفبای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموخت از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت جراحدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها م ملکوتی وانفالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در ازمسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعونى ظلم بلند کرد.

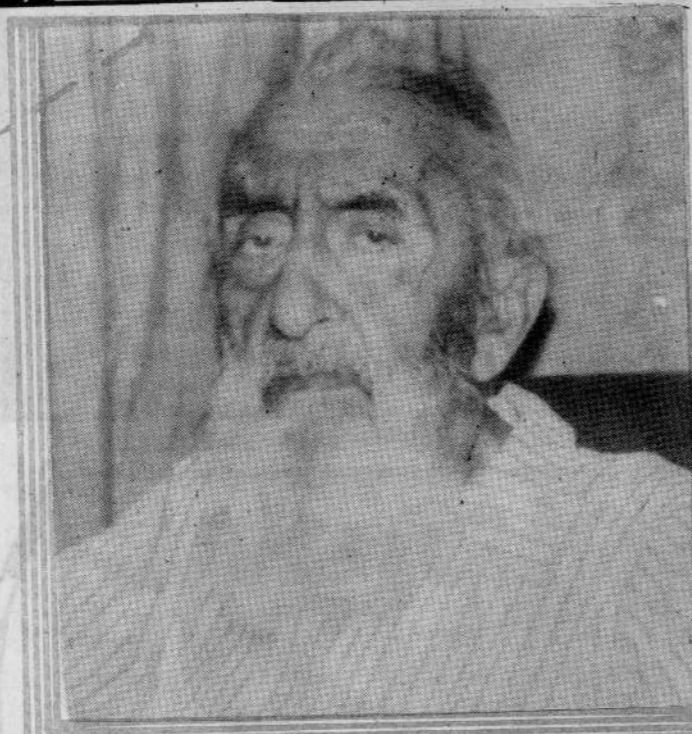
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگم استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

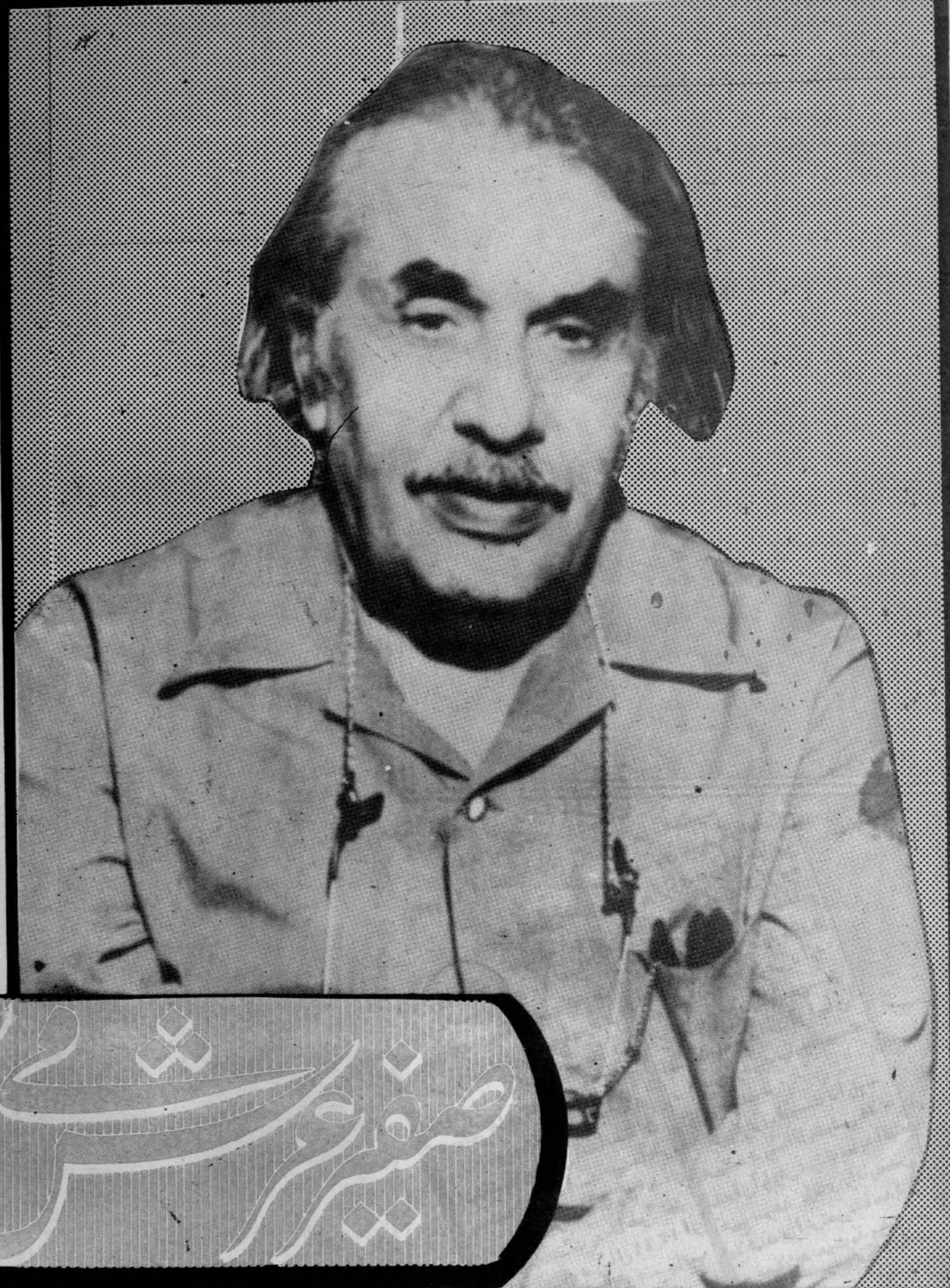
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره ویدرتک بجر خدا از بوستان سرای شعر معاصرفارسی ددی قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استلاخلیل الله خلیلی شکو مندتر و برو مند تر جلومی افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نمند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساو عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



صفتی که در سینه هر کس که در راه کمال است

من چها رساله بودم که مادر مرا مردود بعد از آن پدرم مارا از سر مسرای به یک سرایچه در بیرو نانتقا لدا ده عبد لر حیم خان معلم حسا ب و امیر محمد خان سید خلیسی معلم فارسی رامو طرف کرد که به تقسیم و تربیه ما پیر دلزاد باری امیر میخواست است به جلال آباد برود به پدرم اطلاع رسیدم بود که بلاق قتل امیر در شکار گاه کله گو ش طرح شده او این اطلاع را به امیر داد ولی امیر به اطلاع مذکور کمتر بهاداده به سفر رفت و پدرم را نیز با خود به جلال آباد برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ... پدرم زندانی شده ام در جلال آباد بودیم در آنجا بی سرو نشسته ماندیم شخصی بنا م ملاسلطان علی کوالده اش عثمان جان برادر خورد م زاشیر داده بود نزد ما آمده عثمان جان را پشت کرد و ما همرا یس از خانه بر آمدیم به چند مسجده رفتیم مارا جای ندادند به خانه شخصی بنام محبوب خان که اصلا همان خان نه را پدرم به او بخشیده بود رفتیم او هم ما را پذیرفت . بالاخره شخصی بنا م چها ن گیر خان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مدتی ما را در خانه اش جاد حد و در همانجا دوستان پدرم چون جلال الله بن خان باغبان نباشی ملک غلام نبی امینا لیفسی . محمد کریم خان خوتروان و محمد سیدی خان قزلباشی آمده از ما دعوت بر سر می کردند ... در کابل ما ماهایم عبد القوی سر خان و عبدالروف خان . به امان الله خان عرض کردند که امیر اجازه دهد تا ما از جلال آباد به کابل انتقال یابیم امیر اجازه داد و قتی به کابل آمدیم خان ما محاصره بود و ناچار به خان نه محمد حسن خان کاکیم رفتیم ... چند روز بعد مستوفی صاحب مارا به زندان نزد خود خواند سینه گفت : ((فرزندی عزیز من خوب دیدم که شهنشیم)) بعد از شهادت پدر همه مال و جایزاد ما ضبط شد من به گوش خود می شنیدم که جازچی صد می کرد : ((او مردم امروز مال محمد حسین خان مستوفی لیلا میشود مال مستوفی لیلا میشود))

کاکا یم با خبر شهادت پدرم سگته قلب نمود . بعد از آنما به خان نه مادراندرم که همشیره بیتا ب صاحب بود رفتیم . در این وقت حکومت گفت اگر کسی پیدا شود . مارا ن دهد و در قلعه دو راز مردم نگه داری کند ما را به او میدهد . از اقارب ما هیچکس حاضر نشد تضمین دهد . بالاخره ناظر عین الله بن خان مرحوم صاحب نداده ما را به صدق آباد شمالی برد . ابتدا در قلعه ما ما امیر وزیر صاحب عبد لر حیم خان زنده کسی میکردیم حکومت ششماه خرج مارا داده بود و قتی خرج ما خلاص شد مادر کلانم با ما اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شدیم درینا جو یلی به قلعه پایین برویم . در آن روزگار چیزی برای خوردن ندا شتیم بر گیت عبد السلام خان به ناظرش نوشته کرد که یک خروار غله از گدایم بیاید حد ناظر از گدایم غله بیام نداده گفت : ((بسروید در آسیاب هر قدر مزد روزانه آمد بگیرید)) اکثر ما مسن و خواهرم در آسیاب میبودیم اگر مزد میامد میگرد فتم و اگر نمید خیر ... با همیمن اوقات تلخ و زنده گیشوا ر به مکتب دهبا لی میر فتمیم معلمین ما ملا عبد السلام خان مشاق و یک قاری صاحب بود . ملا عبد السلام خان خلیسی با ما شفقت میکرد . استاد خلیسی سالیها به صد مشقات و نجای آن دوره



استاد خلیسی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بخارا بود

بنا مل جو خارا نچینند
 اثری پای من در آن بینند
 نجیب الله خان ادا میدهد حد :

((در آن سالها سیر کسالنگ تمدید میشد . امان الله خان میخواست از جرین کار این سر ک دین کند . احد علی خان حاکم اعلی شما لی به محمد امان خان حاکم کوهستان تیغون کرد که مارا به جیل السراج بفرستد . تا بنه امان الله خان عریضه نامه گشودند رحایی یابیم عریضه ما قبول شد و امان الله خان امر کرد که در بسا به قفقار سرا یخوا چه چند جریب زمین ضبطی ماسترد شود تا با لای آن کار و زنده گنیم . در باب قفقار شا صل مکتب میر بچه کورت شد یم و استاد یکسال بعد از دوس خواندن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شدو سی . رویه معا ش برا یس تعیین گردید .))

گو یی استاد میدا نست که روزی سر گذشت اشس را نجیب الله خان به کسی حکا یت میکنند که به تا ئید گفته او این مر حله زنده گیش را دوشمر چنین تصو یر میکند : بعد از آن شد وظیفه ام تعین شد بودم در آن مقام عظیم



استاد خلیسی بانایب سالار عبد الرحمان ما ما ش هنگام اقامت در هرات

پرسند که امروز که استاد سخن گوید

کو ییم تمام بنک که استاد خلیسی

حبیب زلی

بعد از آن شب بستاند تخلص اش را خلیسی گفته شد و به شعر سرودن آغاز نمود . خود استاد در یک مصا . حبه اش درباره اینکه چگونه به شعر رو آورد . میگوید : ((... بادبیتا نشنا بودم ، کتب فارسی خواندم بودم ، مخصوصا مثنوی رهبر م دوست داشت و به متهوصیه کرده بود که مثنوی مولانا - جلال الله بن را بخوانم انک انک با هنکا روز نها آشنا شدیم بعد از آن تعقیب کردم شعر را ، پیش کسی زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود به خود الهامی که از قلبم آمده ، واقعاتی که در افقا نستان موجود بوده ، گاهی انفعالات عرفانی خودم در وصف مناظر طبیعت ، در رسیدن به حقیقت ، در یافتن راهی برای نجات انسان ، در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن به خلا بعضی اشعار گفته ام))

نجیب الله خان مراحل بعدی زندگی استاد را اینطور شرح میدهد :

((بعد از اخراج استاد از مکتب میر بچه کورت به اثر مساعدت یکی از دوستان پدرم اجازه رفتن به کابل را حاصل نمود یم و در گو چه خیابان زندگی میکرد یم . در ۵۰ سالگی ...))

ظلمه شام

شده در شعر از فردا فراتر

با غربت در راه زنده گی گام ماند و در غربت جان سپید

زنده همیشه را در صدق آباد به دخترش ماری شرح داده میگوید :

آن یتیمی و آن حبیبیت ها
 درد ها رنج ها فلا کتها
 بیگانه و گونه گونه سزا
 حبس و نفی و شکنجه و یغما
 با برهنه شدن سوی مکتب
 یک ورق درس و صد هزار تمب
 اندران جا که روستای منست
 روستای من و نیای منست
 نیست جایگزینش که تر نبود
 از من و حال من خبر نبود

شاد بودم که در جوانی من
 وقف علمست زنده گانی من
 لیک از مکتب بیرون کردند
 درسیه چال غم زیون کردند
 نجیب الله خان بقیه سخنان را چنین ادا میدهد حد :

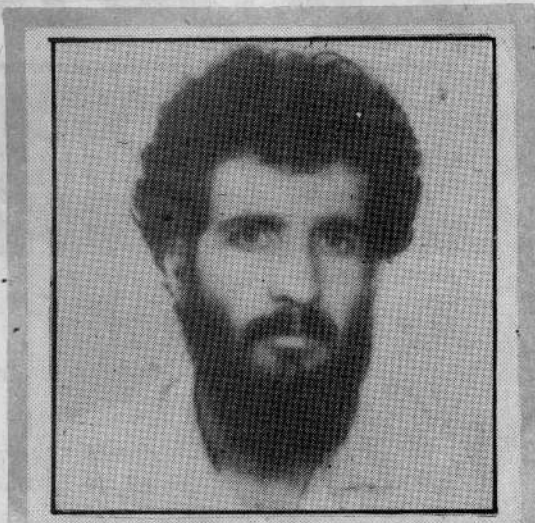
((در باب قفقار سرا یخوا چه یک شب استاد وقتی از خواب بیدار شد گفت من امشب خوا ب دیده ام که حضرت جاسم در حالیکه به دستشس چنگ است برایم این شعر را میخواند :

خلیلی ! چنگ بردار و این ترا نه بخوان
 « دهر و سیران و نام نیک آبساز »



گاوه فروشنده مغازه شهینشاه :
 از این که در پهلوی تحصیل دکاندار اراستم راضی ام . چرا که تحصیل عالی خود را متقلب
 میکنم و هم یک مایه خوبی برای خانواده تهیه میکنم .
 خالد فروشنده .
 گام عمل در زندگی هر اوست همیشه درسی بوده ؟
 خریدن یک ویدئو که سر انجام مال دردی برآید و در درستی راهی برای من و هم
 برای خانواده ام ایجاد کرد .

وحید و متعلم لیسه آمنه فدزی !
 در مورد زندگی چی گویند فکر می کنی ؟
 زندگی زیباست من به زندگی عشق میزنم . هر لحظه
 زندگی قابل استفاده است و چه خوبست که آن
 بتواند از هر لحظه زندگی استفاده نکند نماید .
 زندگی کردن در فضای صلح و آرامی بسزوا
 گترین نعمت انسان است .



فهد محمد محصل پوهنتون ژورنالیزم
 کاهاهی در صنعت چینی میخواهد چه چی میماند بیسی ؟
 به این که آبا روزی خواهد رسید که قهاریت سرخشان دنیا باشم
 چنان قهاریت کند رسایقات بن المللی اقرانک نمایم
 یک نفرمانی راه دست او و کشور ما در میان کشور های جهان نام
 شود . این از روی بزرگ و بگانه ام است .



نور محمد محصل صنایع
 سکتور تربیت بدنی :
 موردی را که فعلا اکثر جوانان
 نمی بینند زیاد طرف بستند
 نیست . تعدادی از آن ها به
 ریه از پا لباس میپوشند .
 لباس های اینستاگرامی
 را که بطور انحصاری است . زیرا
 لباس به عرض و فشار
 بستن به ...
 طرف ...
 من ...
 ...
 ...
 ...

عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان وادبیات
رشته الهی است از چهار سال به اینسو
شعر میسر آید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت
هایش (مشق) به رنگی رد پایی به جا
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم
و همان تصویر را به شعر میسردن و امیدارد اما
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است
گفت: هم اکنون که سخن شده است
ساجده بیلا در برابر پرورش بگویی گفت:
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را در شعر یا شعر
ثابت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل
است که حرفها به همدیگر بچسبانم و یک سینه
نمیستند پیوسته موضوع میسردند و بگویم طبیعت
حالات و زندگی را بگوید و آن پرسیدم: در شعرش
از یک شعر تا از روی تیغ (شیطان) (شبح)
(حوا) (پایه چینی) (ادم) (گفته اند و کس
در آن نشانه بر از مشق) (توالت میسران
پرسید: چرا این شعر را بگو میسردند غایب
زیاد دارد

دل من میخواهد

دل من میخواهد
که به روی من حاشیه ها
بوی دل بزرگ
به دور شکفتن آفتاب
به آن آینه ها
به گداز ستارگان
به برگ کتاب
تا نیای ترا میسردم
با خطوط شکفتن آینه در رشته
باری صد سیاه و سیوس
بار زین و زار در تمام
در همه مردم این شعر
تعمیر از نظر
ساجده بیلا در

در آن میسرد (مشق) یاد شعر (آیند)
و نیاز است داد بیان داشته ام وقتی در وضع
چون گداز است
دل من میخواهد همه زبان
استعداد خوشبختی تمام
از زبان شکفتن هوای شعر
گفت: تا این وقت شعر میسردم
گفته و تا وقتی شعرهای میسردم ام بخواب
هند که میسردند شوند
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخواهم
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواهد
(وید ویا تنگ در انتظار پرورش بگویی به پاسد
ادامه داد)



Brecyna

10/10/56

نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید در کشور خونین کفتان بدهکشايد
بلبل بچمن نغمه شادی نسراید ماتمزده گانزالب پخند نشاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بهار چه زمستان خونین جگران را چه بیابان چه گلستان
در کشور آتش ز دو در خانه دیزان کس نیست ز ندبور بر خار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز از خاک توستی و جنون می دمد امروز
آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز وان سبزه چه از زر دوزبون می دمد امروز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر سرد از تویی تو سردار و سزا و از نهج سرنار تویی تو
دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو فرمانده این خاک را آغاز تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین ز کهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری و طرد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارمندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجردها یکبار هم قادر نیستند ؟
 * بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .
 اما راست است که عوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟
 * قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟
 * شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

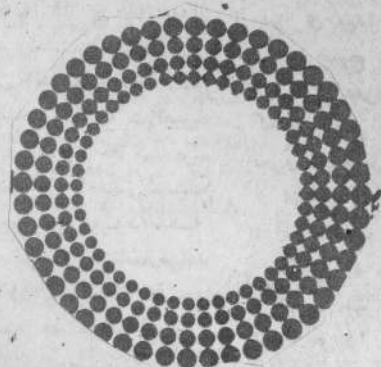
* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟
 * مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟
 * خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟
 * مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟
 * یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟
 * بخاطر یک فلم های تلویزیون را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همگی اطفال به خواب میباشند .
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟
 * بچه های پوهنتون به خوبی در سها-یشان را ادا می خواهند داد .
 قصاب اغنا مهالده زورناست کسی را میمالد ؟
 * خودش قصاب را .

نتیجه پرسیدید

با پاسخ گرفتیم

چرا در ستم برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .
 چرا تنظیمات شاروالی کثافات رادر دریای کابل میاندازند ؟
 * پس در کوچه ها و جاده بیندازد .
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟
 * هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .
 چرا در مکرورپان هاجه ها همه با غولک میگردند و در پی شکار گجھک - شومه دهلز ها و مکاتب را می شکنند ؟
 * بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .
 همسایه های مامعولا کثافاتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟
 * شما انرا با احترام زیاد دوباره بپالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟
 * خواننده به چاره .
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلویزیون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟
 * اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما گورکن این قبرستان را میهناسود ؟
 * کسانیکه می شناسند چی از دست - شان میاید که ما بهناسم .
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟
 * بخاطر یک زمین کروی است .
 علت آن چیست که میگویند میزمدور داریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟
 * از دیاد چوکی !
 وقتی که آدم به تلویزیون مینشند چرا خوابش میرود ؟
 * هیچ در برابر تلویزیون بیدار ماند ه - نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر میایند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟

خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا
 تر بخش نخست سرگذشت تهور
 جهانگشا خواندید که وی در شهر
 گش در خانواره ملاک به دنیا
 آمد. اما بنا بر استعداد که در
 دالعه علوم و فنون جنگی که
 داشت بیست و درباریکی از شاهان
 راه باز کرد و از آنجا به منصب
 سر لشکری و سپس به پایه پیک
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی
 را چگونه سپری نمود وی برداشت
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم
 که هرگز دین محمد (ص)
 را ترک مکن و پیوسته علمای
 دین را محترم بشمار و معام
 شرت با آنها دشمنان دینی
 را از یاد مبر و اگر میتوانی
 مسجد و مدرسه بساز و اما
 لیت را وقف مسجد و مدرسه
 بکن.

یکی از قایق که بعد از
 نمان نمانزده سالگی
 برای من اتفاق افتاد رفتن
 به سمرقند و ملاقات (امیر-
 کللال) بود (امیر کللال) بر-
 خلاف آنچه از نامش فهمیده
 می شود جز امرای نبود بلکه
 در زمره عرفا به شمار می آمد
 و او را ((پیر)) می دانستند
 و پیوسته عده ای از مر-
 یدان در محضرش بودند
 و از وی استغاده می کردند.
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام
 ای نوشت و به من داد و گفت
 وقتی وارد سمرقند شدی
 این نامه را به نظر ((امیر-
 کللال)) برسان و او تو را به
 خوبی خواهد پذیرفت من
 به سمرقند رفتم و بعد از این
 که گرما به کسرم راه را
 از خود دور نمودم وارد محضر
 ((امیر کللال)) شدم و نامه
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ
 که اولین بار او را دیدم پیر-
 مردی بود قهری بسیار
 ساله دارای ریش بلند
 سفید اما چشم های درخشان
 و با محبت و بعد از این که
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند
 نظر دقیق به من که در
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق
 نشستیم ۲-۳۰ انداخت و
 گفت ای جوان بر خیز و کنار
 من بنشین تا من تو را بهتر
 ببینم من از ذیل مجلس بر-
 خاستم و خود را کمر ((پیر))
 رسانیدم و ((امیر کللال))
 گفت ای ((تیمور)) من اسم
 پدرت را شنیده ام اما او را
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))
 می گوید که تو تمام قرآن
 را از حفظ داری و شعر اکثر
 شعرا را نامدا در عرب و عجم
 را میدانی گفتم بلی ای پیر
 طریقت خداوند حافظه
 این قوت را به من داده هر شعر
 را که یک بار بخوانم از
 حفظ می کنم ((امیر کللال))
 نفت آیا از اشعار ((اعشى))
 چیزی میدانی؟
 تو ضیح: اعشى یکی از
 شعراى معروف عرب است
 که به خصوص منوچهر شاعر
 معروف فارسی زبان قسمتی
 از اشعار او را به نظم فارسی
 درآورده است.

گفتم که من از اشعار
 ((اعشى)) چیزی نمیدانم زیرا
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)
 پرسید برای چه نه خوانده
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار
 ((اعشى)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت
 دارم.
 توضیح کلبه تشبیب از
 ریشه عربی شبید-شباب یعنی
 جوانی است و با شعاری
 اطلاق می شود که در آن شعرا
 زیبا می و جوانی را وصف
 میکنند.
 امیر کللال گفت تو که
 جوانی فاضل هستی نباید
 از غزل و تشبیب نفرت داشته
 باشی چون غزل و تشبیب
 وسیله ایست که شعرا بدان
 وسیله اسرار عرفان را بیان
 می نمایند و چشم و ابرو
 خال و می و معشوق اصطلاح
 حائس است برای بیان اسرار
 عرفانی به طوری که فقط
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک
 از این کلبه ها ذره ای بخور
 و بقیه آنکاه دار و مس
 پیش بیسی می کنم که هفت
 اقلیم جهان مطیع فرمان تو
 خواهد شد. وقتی ((امیر-
 کللال)) این پیش بینی را کرد
 هفتصد و پنجاه و دو سال
 از هجرت نبوی می گذشت
 و من تصور نمی کردم پیش
 گوئی او به حقیقت بیبوند
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))
 مردی است بزرگ و دارای
 کرامات و نبویه دستور او
 عمل کن و از هر کلبه ذره
 ای بخور و بقیه آنکاه دار
 من چنین کردم و امروز می
 فهمم که آن عارف سال خور-

تیمور

فهمند و نامحرم بدانها
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی
 از غزل های ((اعشى)) را خواند
 و بعد از خواندن غزل گفت
 تو که شعر عربی و فارسی
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ
 میکنی این غزل را که من خوا-
 نم تکرار کن و من بلافاصله
 آن ده بیت را تکرار کردم.
 پس از آن ((امیر کللال))
 خادم خود را طلبید و کلبه
 خواست. خادم رفت و بعد
 از چند دقیقه با یک ظرف پر
 از کلبه مرا جعت کرد.
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را
 از ظرف برداشت به من
 داد و گفت وقتی به ((کشی))
 رده چیزهایی را پیش بینی
 می کرده و می فهمیده که من
 در آن موقع قادر به استنباط
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))
 گفت به حقیقت بیست و هفت
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم
 از یک استاد شمشیر بازی
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت
 کرد که بیاید و فن شمشیر-
 بازی عالی را به من بیاموزد.
 من تا آن موقع شمشیرمیزدم
 ولی نه آن طوریکه با پدر-
 شایده ((سمر طرخان)) در
 اولین روز مبارزه با من
 تعلیم کرد یک طناب دراز
 با خود آورد و دست راست
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک
 تو مانند کسی هستی که پیش
 از یک دست تپا زد و آن دست
 چپ می باشد. بعد برای رسم
 توضیح داد که در میدان جنگ
 یا در موقع مبارزه دو نفری
 حریف می کشند که دست
 راست خصم را که مسلح
 به شمشیر است از گرد بینه ازد.
 یک ضربت نیزه یا سیر
 برای از کار انداختن دست
 راست کافی است و مردی
 که با دست راست شمشیر
 میزند بعد از این که دست
 راستش مجروح شد فرقی
 با مرد ندارد.
 وقتی به امارت رسیدم
 ((سمر طرخان)) پیر شده
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی
 خود انتقام نگرتم زیرا پس
 از این که به امارت رسیدم
 فرمانروای شرق و غرب
 جهان شدم دشمنان دورم
 جوانی که در آن عهد در نظرم
 بزرگ بودند طور حقیق
 شدند که شرم میگردم آن
 موجودات ناتوان و ذبون
 را مورد خشم قرار بدهم.
 انسان تا وقتی کوچک و نا-
 توان است دشمنان را بزرگ
 می بیند ولی بعد از این که
 بزرگ و توانا باشد دشمنان
 قدیم طور در نظرش حقیر
 جلوه من نماید که ننگ ندارد
 از آنها انتقام بگیرد.
 با اینکه جوان بودم و با
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین رو می سرا پنده
 اشعار مثنوی عقیده به
 آزادی مذهب داشته و تمام
 مذاهب را محترم بشمرده و
 می گفته که هیچ مذهب بر
 منهد دیگر مزیت ندارد در
 صورتیکه من عقیده داشته
 و دارم که مذهب اسلام بر
 تر از مذاهب دیگر است
 است و این را منبای تصصیب
 مذهبی نمی گویم بلکه
 از روی دلیل اظهار میکنم.
 دلیل من قوانین مذهب
 اسلام است و اگر قوانین
 مذهب اسلام را با قوانین
 مذاهب موسوی و عیسوی
 مقایسه کنید معلوم خواهد
 شد که مذهب اسلام بر تراز
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر
 دنیا دیگر. ولی از خواندن
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف
 محمود شبستری لذت بردم و
 یا اینکه سر آینده اشعار
 ((گلشن راز)) شرحی هفت
 اما می بود. اشعار شجاع
 به خدا و مبداء و ماد خیلی
 در من اثر کرد.
 من به قدری از خواندن
 ((گلشن راز)) لذت بردم که
 بعد از این که از ربا بیجان
 را به خون و آتش کشیدم
 از قتل عام سکنه ((شبستری))
 خود داری کردم زیرا سر-
 بند. ((گلشن راز)) شبستری
 بود. روزی که من به
 ((شبستری)) رسیدم مردم از
 نیم جان گر ریخته بودند
 من چارچی فرستادم که چار
 بزنند که سکنه ((شبستری))
 مرا جعت نمایند و با آن هیا
 قول داده می شود که چار
 مال و ناموسشان در امان
 خواهد بود.
 مردم که امید نداشتند امیر
 شرق و غرب جهان و عده
 دروغ نپسندید مرا جعت کر-
 دند و وارد خانه های خود
 شدند من دستور دادم که
 سکنه شبستری را سر شماری
 نمایند و معلوم کنند که چند
 تن از مردان و زنان عمر
 شان با زها نزد سال بیشتر
 است و بعد از خاتمه سرشمار
 ری معلوم شد که در شبستری
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می
 می نمایند که پیش از پانزده
 سال دارند و من دستور
 دادم که به هر یک از آنها پنج
 مقال طلا بدهند و هیچکس
 هزارد و پنجاه و پنج مقال
 طلا بین سکنه ((شبستری))
 تقسیم شد.
 مردم احساس رانندگی
 من چرا آن زن را بین سکنه
 ((شبستری)) تقسیم نمودم و
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم
 زیرا عوام الناس استمداد
 ندارند که به نیت دانشمندان
 صیه می کند که هم در فکر

تیمور

دیگر نمیتوانست گوشت
 و بان خشک و خیار بخورد
 و دانه های انا را بوجود
 و من خدمت گذشته او را
 فراموش نکردم و مستوری
 کافی برای پیش مقرر نمودم
 که مدام العمر به راحتی زنده
 می نماید. از آن گذشته
 من بعد از این که به امارت
 رسیدم هیچ یک از استادان
 و دوستان قدیم را فراموش
 نکردم و به همه یا مستوری
 دادم و با این که در قرآن
 نوشته است ((السن بالسن
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای
 دندان دندان بکشید و به
 جای گوش گوش ببرید
 تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر
 انداختن و شمشیر زدن و
 کشتی گرفتن را دو سنت
 میداشتم از تحصیل علم
 غافل نبودم. در آن موقع
 دو کتاب را که هر دو به زبان
 فارسی نوشته شده است
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف
 جلال الدین رو می و دیگری
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ
 محمود شبستری.
 هر دو کتاب شهر است و
 من از خواندن کتاب مثنوی
 خوشم نیامد و بر عکس از
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 لذت بردم علت نفرت من
 از کتاب مثنوی این بود که

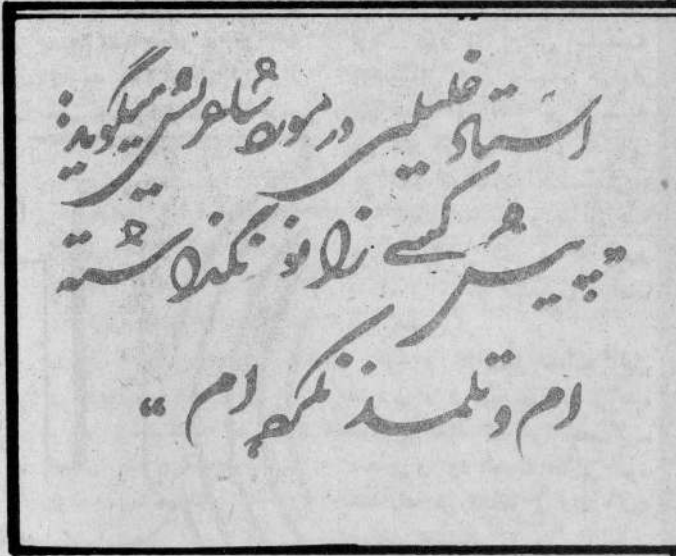
نبن مذهب موسی فقط به دنیا توجه
 شده و از آخرت ذکری به
 میان نیامده است و تو گوئی
 که زنده می بعد از مرگ
 هیچ وجود ندارد. در قوا-
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط
 به آخرت است و گو چگترین
 توجه نسبت با هور دنیوی
 ننموده است و مثل این است
 برای عیسی این دنیا وجود
 نداشته است. ولی در قوا-
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم
 به دنیا توجه دقیق شده هم
 به آخرت و به مسلمین تو-
 صیه می کند که هم در فکر
 بقیه در صفحه (۱۷۹)

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :
نقش زشتی که من شدم مجبور
شدم در وزارت می ما مور
روزها رفته حاضر می دادم
تاسر شام نوآوری دادم
کیست ما مور اختیار فروش
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت
رسید تشمن، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



ست به مجرد دیدن ما ازجا بش بلندشد . هشتی اوسکه -
ها بی را که نازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا
دستان خود به جیب های ما گذاشته مارا رخت نمود ؛
چندروز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمشقی
حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب
عبدا لر حیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه
و بالاخره با فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت
مسئول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله -
کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا
نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و
یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان
(وزیر صاحب مامایم) بود . در زمان صدرت ها شمع خان
او را از هرات به کابل خواستند بگرو ز به خانه
استاد رفتیم . استاد برای ششم گفت که از چندروز به ایسن
طرف خانه ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه
تنگ شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب
منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و
استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز
وزیر صاحب عبدا لر حیم خان مامایم هم زندانی شده بود .

دسیسه ایکه برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای
وزیر صاحب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ،
من و استاد یکسای لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه
شب) رانوشته بود که در قسمت از آن آمده است :
شد پنجمه خسته به زندان فتاده ام
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی
برادر استاد ادا مه میدهد :

((پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه ما در
قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدراعظم به قند
هار آمد استاد قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانسم و جهان داند
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از
بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ،
استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بمسما
مجلسی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ،
مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی
جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج شد
ولسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره
روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار -
ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید
که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شرمیونفوال
به خانه استاد آمده گفت : ((سما خیلی خسته شده اید به
هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر
بروید))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد
در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه
بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن
نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر
گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم
بن علما ی بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتم
به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خودرا معالجه کردم...
بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار
غربت باقی سالها ی عمر شردا بسر برد . ولی حتی در شرایط
دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل
نیود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری حیارک بی اگر اینجا رسی
جز خدا و جز وطن حر فی میا در بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چون ندرسا یه های
خیر ، ما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیارخراسان و
آثار بیشمار منطوق و منشور دیگر آفرید . استاد قسبل از
دوران غربت بیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ،
علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده
چاپ داشت که امید واریم مقامات مسوول به چاپ و
تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان
آکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسنده گان بین -
المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغا -
نستان بود .



شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا -
 شد . در شخصیت او خلیلی شاعر ، خلیلی صوفی ،
 خلیلی عاشق ، خلیلی مجدد ، بسند ، خلیلی ،
 ژورنالست ، خلیلی محقق ، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند
 همزمان تبلور یافته است .
 از دیدگاه قصایه اش او رامیتوان فرخی دوران مانامید
 و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی های
 شورانگیزش چون (کودکی برخاست ازام البلاد) و
 داستانی بایزید تائیسرات روحانیت حضرت مولانادر
 شخصیت او دیده میشود .

همین استاد بزرگواراست که به یاد وطن درآثارش سو -
 زنده ترین ناله ها را سر داده میگوید :
 ناله خاگر کن افگند بیساده وطنم
 و طنا و و طنا و او طنا و او طنا
 استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با
 استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین -
 سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند .
 جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند
 بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند
 در ناله های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواج
 ابن سعید ابوالخیر را می بینیم که میگوید :

الهی اشک جیشی سوز آهی
 فروزان خاطر ی و روشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید
 کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری
 بر تائید همین گفته ، از او میخوانیم :
 پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن
 افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن
 کم شد شرد از برق شعله ی تو ای زن
 بستند به بازوی تو ای تو ای زن
 زنجیر جفا وستم و جهل و مکر
 خلیلی زانیتوان با این نوشته های قصار معر فسی
 کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این
 فرزانه مرد قلمرو شعر ، ادبیات ، تاریخ و تحقیق زمینه
 های پژوهش و کاوش را درآثار او مهیا سازند . جادارد

شماره (۱) نایب سالار عبدالرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی
 شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب الله خان و عثمان ج)
 که به خلیلی بگوئیم :
 صبر بسیار بیاید پندی پیر فلک را
 تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید
 امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو
 ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما و
 در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند .
 خلیلی ! بدیلت ندیده زهان
 خلیلی ! امثال نجیده زمین
 درو دی زهند و کش شیرزاد
 تراباد تا پشت عرش برین

دملروند و ناخواله ...

۲۳۰ مخ پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د
 جراحی له همدی عمل وروسته
 می له دی چی دلاس قدرت او
 یا کار کول می تغییر موندلی دی

له درد خجه خلاصییری :مانیای
 لبرخه دوام وگری ترخو دلاس
 کرخت والی بیخی له منخه لای
 شی
 که خو کاله دلاس به کرخت
 والی اخته یاست نیایی دلاس
 کار کول بیرته به لومرنی حالت
 غیر ممکن وی . دیر کسان چی
 ددواوو لاسوله درد خجه رنخ
 وری بنه به وی چی یولاسس
 عملیات کری که بنه نتیجه یی
 تر لاسه کره - بل لاس دی هم
 دجراح لاس تهور کری

منجیمور ...

بقیهاز صفحه ۴۱

می بیر نه .
 خود سکنه ((شبستر)) هم
 ندا نستند که برای چه از
 احسان من بر خور د ارشدند
 و او لین با رهن علت آن احسان
 را در این جا ذکر می نما یم
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 خلیلی ذهن مرا روشن کرد و

بعضی از مسایل غامض
 حکمت را برایم حل نمود.
 وقتی به هیجده سالگی رسیدم
 پدرم تمام کارهای خود
 را به من واگذار کرد و گو شد
 نشینی اختیار نمود و بقیه
 عمر را به عبادت گذراند .
 ولی من برای این که بتوانم
 بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج
 به کاری داشتم لذا تصمیم
 گرفتم که وارد خدمت یکی
 از امرای ما و راءالنهر
 شوم .

راهپیمایی مرگبار

قرار میگیرد. اگر چه ارقام را به شده در باره انتشار در مرزهای ایدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورهای مختلف انجام یافته است که همه این تحقیقات آینده خیلیها وحشتناک را مورد تأیید قرار میدهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست میدهم، هر روز به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش مییابد. اینها بر ارقام ارائه شده سازمان جهانی بهداشت بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا در درجهای بالاتری قرار دارند. (ایدس) در حدود هشت میلیون نفر.

تا این اواخر کشور (زیمبابوی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار میرفت که مرزهای ایدس در آنجا نیافته بود. اما بدبختانه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرض مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل میدهد.)

تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا همزاد با ویروس ایدس تولد یافته اند. با کمال تأسف که اکثریت آنها بعد از چند روز و یا ماه چشم از جهان بستند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا بشده اند. واکنش کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگختمی نجات یافته اند. علاوه بر آن مشوره های تدویر کنفرانسهای برای مادران حامله کک بزرگی نموده است.

بسیار در صفحه (۶۲)

به گمان اغلب در شرایط کنونی دردناکترین و غم انگیزترین حالت را بزرگ مردی دارد که جگر گوشه های کوچک و بزرگ خود را به خاک میسپارد. در کشورهای یکه مرض وسیعاً انتشار یافته است. (اوگاندا) زنان و مردان به خاطر وحشت از مبتلایان به آن حتی از تشکیل زنده گی مشترک وجود دارند که ازدواج باعث انتقال مرض به جا نمیآید. (به دلیل اینکه گردیده است) اکثریت مبتلایان به مرض در گذشته های چندانی در مبتلا گردیده اند و مرزهای ایدس در یک سال انسان ناگوارتری در برابر مردمان این قاره قرار دارد. به دلیل اینکه انتقال دهنده گسان ویروس ایدس در بین بزرگسالان به پنج میلیون و در بین اطفال صد هزار تن میرسد. انتشار و انتقال مرض در آینده نزدیک به صورت وحشتناک تو سم خواهد یافت. به خاطر وحشت از آینده، رهبران کشورهای آفریقای غربی از خود میهرسند: مرگ ناگهانی غیر طبیعی اکثریت اهالی جوانان و جوانان تأثیرات منفی را در اوضاع اقتصادی، سیاست و زندگی آینده کشورها خواهد گذاشت؟

دگرگونی های جدی در زندگی مردمان آفریقا در حال وقوع میباشد. در تمام قاره آفریقا برای اولین بار به صورت آزادانه دروازه های با مسایل جنسی جریبتهای صورت میگردد. همچنانکه صوت جلق رسم و عمنه داشتن چند زن تحت سوال قرار گرفته است. همچنان روحیه اشتی ناپذیری در برابر زنده گی بی بندوبار ایجاد گردیده و محلات بدکاره ها مورد هجوم مقامات است.

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حساً یک تن را مرض (ایدس) به دیار ایستی فرستاده است. ویروس (ایدس) به راهپیمایی شوم خویش درسیاره ما ادامه میدهد. هیچ قدرتی تا به حال نتوانسته است از متوقف بسازد و نه دولت دریاها و نه دولت ها. به حال تبدیل از همکاران آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده است. با وجود تلاشهای همیشه گی حکومت کشورهای آفریقا به خاطر جلوگیری از انتشار مرض ایدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه میدهد. شیوع ویروس ایدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده است. در شهر لوساکا (زامبیا) و (کامپالا) (اوگاندا) بیشتر از ۲۰ فیصد اهالی بزرگسال مبتلابه ایدس میباشند. در شهر هاییکه فعلاً از ۱۰ فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس استند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آوروبه ازدیاد مستمر قبلاً تصور میرفت که ایتمی ایدس محدود به ساحات مرکزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال مییابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که ایتمی مرض کشنده تقریباً در تمام سر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گهر مرض در حال حاضر از شهرها به دهات تا جاییکه بیشتر بس نفوس این کشورها به سر می برنده انتقال گردیده است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تا مس جنسی بوده. علاوه بر آن ایدس می امراض تناسلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمیگردید باعث عامل مسا عد و سلامت انتقال این ویروس میگردد.

آینده همبیم و خطرناک:

در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا
بیشتر از ۲۰ فیصد
بزرگسالان مبتلابه
ایدس هستند

بارنخست سیاهپوستان

به ارزش نفت پی بردند

نخستین چاه نفت

به وسیله

چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلف فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند. بشر بار ها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموش نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دستشوند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباجسی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آباجی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آباجی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آباجی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تاریخ غرب وحشی امریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبه دشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت امریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز امریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در امریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعداً چند تن از دانشمندان معتبر امریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت بپردازند .

دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عمده از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولیسن ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عمده احسان بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی بجهت دور صفحه (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند . این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



رقچای پیاوچای سبز

طبقات یا کف اتاق پهن میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجوده در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را با نمک پخته و با نمک دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عسل اکسید پز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید پز شدن است. احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند. برگها را از غرابال گذرانده و برگهای اوله شده را از دسترس دور میکنند. برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند و این عمل دوباره در ماشین ما لشی ولو له فرستاده و عمل ما لشی ولو له تکرار میکنند. سپس چای تخیر مینمایند و به این منظور برگ چای را له شده را به اتاق تخیر میبرند (هوای اتاق تخیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۱۷) درجه سانتی گراد میباشند. و این مقدار رطوبت آن فوق العاده زیاد میباشند (سپس چای حاصله را بعد از تخیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا نخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزار ها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کباب که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شده، بعد از توزین و تعیین ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن، نازک و لطیف بسوزانند برگها را به یک جا های ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چی ددغو (وزر لرونکو سایبرایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مسمولا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خا نه را الوزی مگردقیقه نیته به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبرایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخو ک ددی ضمانت کولای شی چی دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چی دسایبرایی لک لکو وروستی سنبری بایسد واوریدل شی.

نیولی دی. چی به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تکلازه هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبرایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. په (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چی ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته گری چی به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

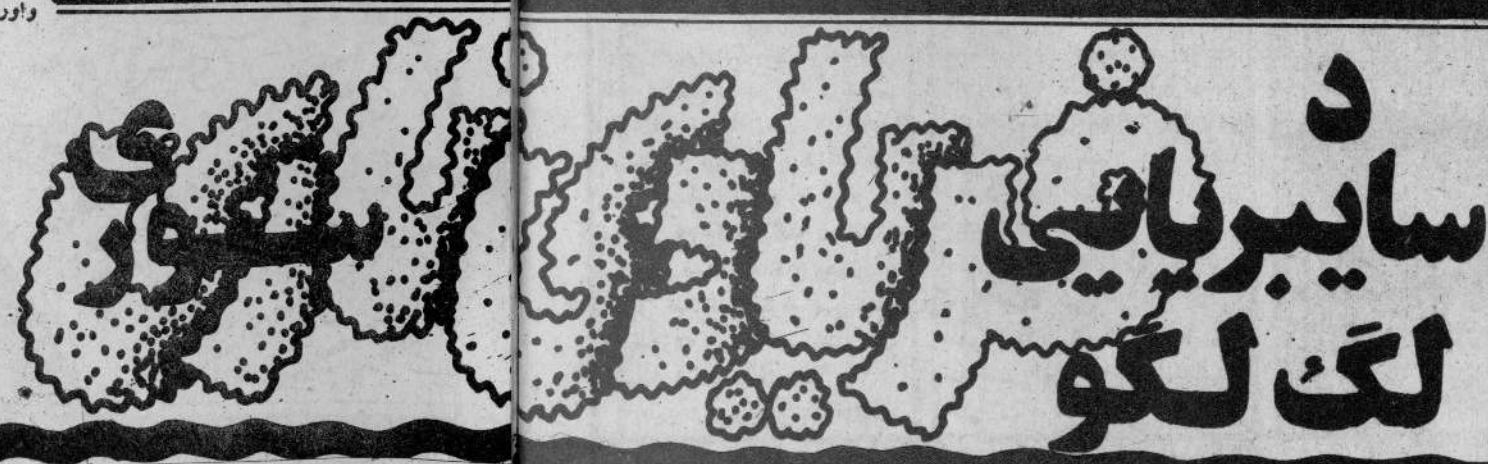
الوتونکی خای برخای پاتی کیری او که جهدی خان لپاره بل په زړه پوری او مناسب خای پیدا کړی. د طبیعی تاریخ دانچمن یو پوه داکتر و. س. وی چی نظر لری چی ددغو الوتونکو دخی بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اړه لری چی به دی وروستی وروختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک په مشرتابه باندي وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دمسو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندي هرډول بدلونونه، اوله باندي خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دپنسونو او دبر بنسنا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچارنیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول په (۱۹۳۷) کال کی هندي الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وهولیدل. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نورخواوونه مهاجرت کړی دی. خیرنی بنشی چی سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کړی دی. سایبرایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک په مشرتابه باندي وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دمسو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندي هرډول بدلونونه، اوله باندي خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دپنسونو او دبر بنسنا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچارنیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند د راجستانه د ایالت دکیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هرکال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی اوگنلی عولید یو سلو پنخوسو زرو دالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چی دلته اوس داووب دسند دسواخلو خخه سایبرایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو ته یی تغییر

ورکړی دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکی د سایبرایی لک لکانو د راتگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به ((سره کتاب)) کی لیکل شوی دی. خکه نن په توله نړی کی (۱۲۰۰) سایبرایی لک لکان پاتی دی. سایبرایی لک لک به هندکی د (واورین ډوله غاړکی)) په نامه یادوی. دکیولا دیوسیمه یو وخت دپه پرت پوز د شهزاده بنکار خای و. وایی چی هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی بنکار کولی. ((دشرافنی بنکارونو)) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منع خای باندي اوښتی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی بناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووبو سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبرایی لک لک له نژدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی دلو مری خل لپاره به نولسمه پیری کی د دوونو انگیزانو

نن په توله نړی کی ۱۲۰۰ سایبرایی لک لکانو پاتی دی



۲۵ مدال طلا و قهرمانی

ورزش جوانان

تکواندو

تواضع بازگرم تو اصرح

محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزش و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال می کند.

محمد فیاض نخستین تمرینات خود را در این رشته تحت رهنمائی استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میبرد و بعد ها جهت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جمناسطیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری اموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد.

محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو موارند چنین ابراز نظر می نماید:

ورزش تکواندو ورزشیست که اساساً متکی به خصوصیت های ویژه ای انسانی چون:

بقیه در صفحه ۸۴



تصویر کننده لطیفه (سیدی)

و تمرکز باشد.

همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیتهای ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به است و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز در مسابقات بین المللی و یک نقره در مسابقات بین المللی است.

در مسابقات بین المللی که در میان گروه خویش به حیث قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعداً به مرور زمان به اندوخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشتر در مسابقات بعدی گردید.

مو صوف به سخنانش ادامه میدهد:

ورزش اتلتیک خفیفه که متکی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکسک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و سرخشی گامدار و دوش های سرخشی و سرخشی که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است استفاده می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر کدام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد.

آنگاه باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدال طلا را در نزد ورزشکار میسر میکند که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

سوال جالبی است که حرف مقابلم را صرف رقیب ورزشی یا دشمن ورزشی به شکل سالم آن میپندارم نه تنها من بل تمامی ورزشکاران خواهان آن اند تا موفقیت و امتیاز را از آن خود بسازند که این احساس در ذات خود تا به نهر منتهی بر روحیه ورزشکار به جا میگذارد.

آنگاه هر چه چی مشکلی دارید چی خواهد گفت؟

میگوید: مشکلات فوق العاده زیادی نه تنها دانشگر ورزش دوش است بل مانند یک مرض ساری در همه بخش های ورزش سرایت نموده است و طور مثال نداشتن محصل مناسب برای تمرینات و سامان و لوازم ورزشی کسب نمودن صفرهای خارجی ورزشکاران در اثر عدم موجودیت بودجه ناکافی المپیک و فاکتور مده اینک ورزشکاران بعد از تمرین به جای صرف نمودن عصر به لازم آید مینوشند در زمینه خواستار توجه بیشتر از مقامات مسوول میباشم.

دفاع و حمله

مدحی با عید الله از غنایوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

باسکتبال ورزشیست زیبا و اجتماعی که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشها تثبیت هویت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیم بندی گردیده است.

یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد. گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به سرعت قاپل ملاحظه ننموده است با آنهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به وسیله میدهند.

از جمع چهره های ورزش باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال عید الله ارشد سوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب نماینده در خشان ترین چهره ای باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به نماینده شایسته ترین ورزشکار روی این صحنه به آشنایی می نشینم.

عید الله ارشد سوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خود را



بکویس که سیاوون چکونه باشت؟

زوغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه ما را زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و ظرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

صفحه معلم ساپنس لیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داستانه باشد.

محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت درجای است. ولی بهترین و قیمت ترین جای چایی است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چایی گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا پسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاورد (تازه) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶۴ تا ۱۰ درصد) و در چای سیاه (۰.۴۸ تا ۱۰ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف اکسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ تا ۳.۲ چای سیاه ۳.۲-۳.۲

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از ظرف فلزی خسارچ میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در پیله سینی های فلزی که روی شعله های هیتم قرار دارد،

کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سربلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سبب وون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا م

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصا آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

نظرا بتدانش آموزان ایسه زوغونه :

دیاندانش آموز صنف یازدهم: مجله سباوون واقعا مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید عکس های پیش از حد ستاره های فلمی خارجی به خصوص هند پست. واقعا که مسخود کش و بیگانه پرست استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

الفشین : صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شامس مصاحبه بی انجام داده شود. **و یحاه ته !**

در مجله موضوعات معمولا ماتی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخوا رسند میشویم.

نوشین : سباوون راهیتوان به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

مشکلات ما را بشیر کبیر

محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های وید یو فلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها وید یو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روان اطفال صدمه میزند. و از سوی برخی اطفال پول پرداخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورد.

قصص اقران

بخمه از صفحه (۵۲)

پامپمیای مرگبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصه های شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنار و خانهها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت : ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

موسسات صحی کشور های افریقا بی دروغ ضعیف بسیار بدی قرار گرفته اند، زیر مبارزه و سیخ علیه مرگ اید س با عت گردیده است که تداوی یک تعداد امراض دیگر تقریباً فرا موش گردد

با آنقدر به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرگ های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیاران داخل بسترهای مرگبار (ایدس) تشکیل میدهند. اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرگهای مبتلا به (ایدس) و غیره رها کردن بیمارستانها به شفاخانهها منبشیرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

سپاوون کودکان

عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . يك روز کوروش نامزد موش صحرائی نیز خواست با دختر ک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- موش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولز بخواند . بهار پندیرفت و دو آهنگ مقبول خواند .

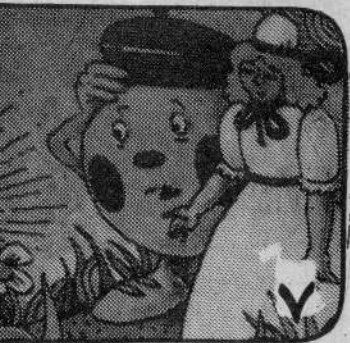


۳- عروسی شام همان روز بود . موشیکه داماد مصر و فوشیدن لباس بود ، موش صحرائی به بهار رونموده گفت .

۴- عروسی شام همان روز بود . موشیکه داماد مصر و فوشیدن لباس بود ، موش صحرائی به بهار رونموده گفت .

۵- بهار از موش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگذازد تا بر او سوار شود . در باغ به سستو به بهار وعده داده بود که نزد یکهای شام بر گشته او را به مطلق میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین اثنا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . موشیکه داماد مصر و فوشیدن لباس بود ، موش صحرائی به بهار رونموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین ، تو زنده گیم را نجات دادی من در چنگال موش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد مطلق عروسی آغاز میشد . بهار با نا نا را حتی گفت : چی تصادف بدی وعده خلا فی چقه ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

پایه این دختر ک را کک کنم . او نیا بد سرگر دانو بی سر نوست باشد . او ، یک فکر خوب...!!



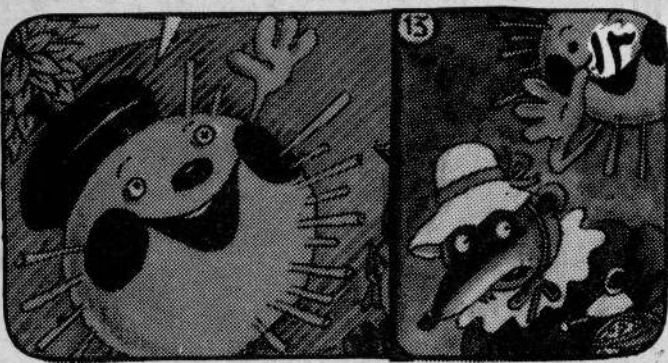
۹- احدین اثنا مسخره کک گفت: دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- ادا ماد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر باید آفتاب غروب کند و مطلق شروع شود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بمن امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبزم که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره

کک دلسوز .

۱۵- احد سر زمینی که همیشه آن جا بهار است با شوزا ده بی که در خوبی ومهر با نی و حمد ردی یگانه جوان در آن سر زمین شناخته شده بود عروسی کرد . واقعاً قصه ما با یان خوب شایندی داشت ... مگر نه؟؟



مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .
 آخرام میفامی که مادر مرده
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده
 چی غم استم وای ده چی غم
 زن با صو شیوه گپ خوده
 ادامه داد . آخرام ، هله که
 امشو نوکریستم ، هله که
 اضافه کاری دارم مجم که فلان
 جای میرم ، مجم بیستان جای
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون
 داره ومه خیرام نغلم .
 با ای گیش تکان خوردم به
 خود آدمم و طرفش سیل کدم ،
 ناگاه خندیم گرفت و گفتم :
 و آخرم به خاطر اضافه کاری
 شوهرت خودت اضافه بیست
 شدی . دینم به جای خنده
 گریان کده ، آاا ، او او او)
 چون دل بسیار نازک دارم صی
 که میبینم کسی گریه می کنه
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم
 و شروع به گریه میکنم کا ملا
 مثل دیگرها همیکه دیدند کسی
 گریه می کنه نسبت به نفر اول
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه
 گریان سر میته ، گریه به
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که
 چگونه کنم - همی هرکس که
 مره میبینه به زور خوده
 همصحبتم میسازه شاید گپ
 خواهر خوانده هاجراس با شه
 که میگویند (قواریت آجزک
 مالوم میشه) او روز ده غم
 امتحان که کلگی چقدر نقل
 کدن و امامه نتانیستم از او
 مستفید شوم سوار سرویس
 شد م که ده پالویم یک زن
 شیشته اول ساته پرسان کده
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .
 به بی حوصله گی گفتم - وی
 ندارم دیگه . گفت : از اول
 نداشتی ، گفتم ، نی !
 از اول داشتم - گفت : خی
 حالی چرا نداری ؟
 گفتم : ساتم ایستاده شه
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :
 یانی که ده دستت میکدی .
 گفتم : نی - خی ده پایم
 میکدم .
 خاله جان ! بانیا .
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش



تأثیر نگاه حافظروایی

دختر جوانی از یک پسر
 جوان که در صحن پو منتون
 با مصنفانش قلم میزد .
 بدون مقدمه پرسید :
 ببخشید ، شما بچه ها
 میان هم چی قصه میکنید ؟
 پسر روبه دختر کرده
 گفت :
 آنچه که شما دختر ها
 میگویید .
 دختر باکمی سراسیمه گی
 گفت :
 (وی) خیر چقدر بی تربیت
 هستین !

در مجلس صحبت از تأثیر
 نگاه بود .
 یکی از حاضرین گفت :
 من شخصی رامی شنا سم
 که روزی در یکی از جنگل های
 افریقا با شیری روبه رو شد
 و همینکه چشمش رابه چشم
 شیر دوخت ، شیر پیشروی
 پای او زانو زد .
 همه گفتند : آقا عجیب است
 باید چنین شخص را دید که
 حالا کجاست ؟
 او جواب داد :
 داخل شکم شیر !

نکته های نیشدار

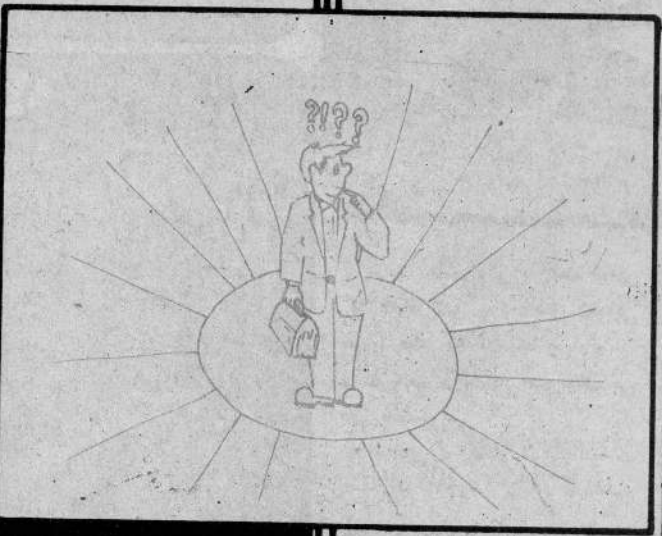
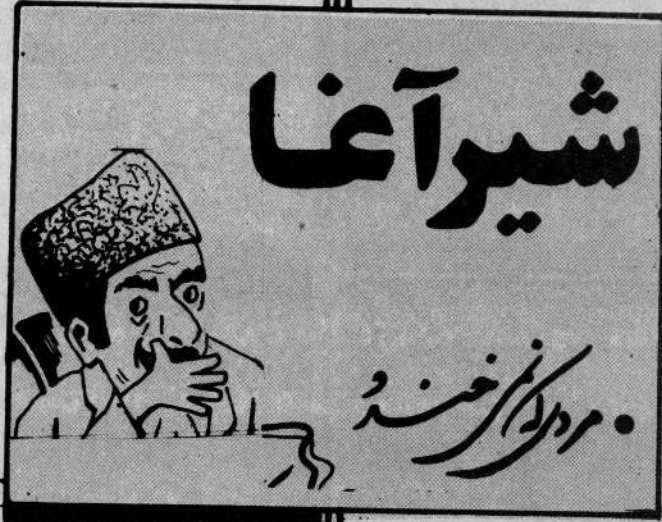
مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
 کمک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
 شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!
 اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
 پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!
 عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک?
 عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی .
 تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
 وظیفه در اطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی .
 شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را (بوتل؟!) بنویسد .
 مامورین انانیت آستریلی که تازه قلعلم نموده اند کجا
 رفتار رسمی - استراحتگاه های نیمروزه .
 تلویزیون - نالیبت خواب آور .
 سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا .

تفسیر

دولافوک باهم صحبت
 میکردند .
 اولی - من آنقدر زبان
 انگلیسی را میدانم که هیچکسی
 نیداند .
 دومی - پس بگو که گوسفند
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟
 اولی - گوسفند را خسو
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی
 میگویند .
 ارسالی حکمت الله ناظمی
 کارمند شاورالی کابل .

میان توره اطلابی

- گاهی یک چیز معادل همه
 چیز می شود .
 - خولی از بزرگان در خانه
 کوچک می شوند .
 - چشم عقل عینک نمیزند .
 - بعضیها از تبار تیزند .
 - ناز جو پای نیاز است .
 - خیلی ها بالباس حرف
 میزنند .
 - فرور ریاست ه سقوط
 دیانت است .
 - شریک حد اقل یک سر
 دارد .
 - سهل ه اتفاق قطره
 هاست .
 - دلبری کار خولههاست
 دلدارها اندکند .
 - بعضی از گریه هارو -
 کش خنده کرده اند .



لطفاً دفعتم تخلید

چند مصنفی
 گرفتند تا روزی معلم خود را
 عصبانی بسازند یکی از آن ها
 بدون مقدمه گفت :
 معلم صاحب ! این راست
 است که پدر شما جوپان
 خوکهای وحشی بود ؟
 معلم بدون مطلق گفت :
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .
 متأسف هستم که فعلاً این
 وظیفه را از او به ارث برده ام
 و همین اکنون مشغول این کار
 هستم .
 ارسالی ذکیه کوهستانی

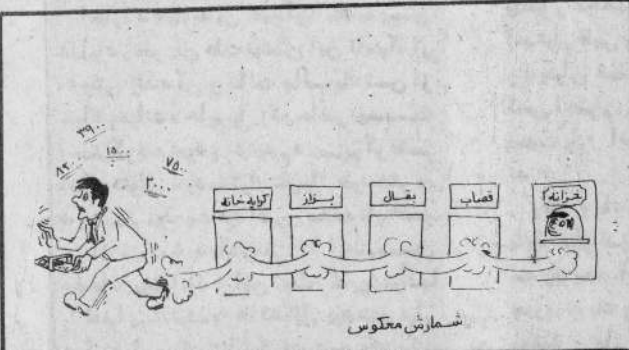
مفروضه

کودک : پدر جان میخواهم
 معامله پر منفعتی برای شما
 انجام بدم !
 پدر : چطور ؟
 کودک : میدانید که در
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی
 رانشان میدهند که صدملیون
 فرانک خرج فلبرداری آن شده
 است !
 پدر : وبعد چی ؟
 کودک : وبعد اینکه شما دو
 فرانک به من بدهید من میروم
 آن را تماشا میکنم وبعد میایم
 و داستانی راکه صد ملیون
 افراک ارزش دارد برای شما
 حکایت میکنم .
 ارسالی فریبه ورسته

بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره
 د مامور به کورگی خردی با یسکل
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی
 بی له تیلو زورور دی با یسکل
 آشپز باشی



کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړي :
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شی .
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښت شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره بوزی راشنه شپدی ؟
 هغه بی له خنده ورته وویل :
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .
 بیایی ورخنی وپوښتل :
 - پوزه دخه له پاره ده ؟
 هونبیار ورته وویل :
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

دبریتو ویښتان



دغه اروا پوه دخپنی مایه
 په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :
 ((... انسانان په مجموع کی -
 په دوه ډلو ویشلای شو .
 لومړی ډله چی دوی خپله خوری، خوکار دبل کسوی او دوحه ډله چی کار خپل کوی، خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شه چی دلومړی ډلی نسل دخنگی برمخ دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دیر پری . که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه، نوی له شکه به ددوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کښی خپرونه، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .
 محبت او مینی خخه اغیستل شوی دی، خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کسیری . که څه هم عقل او شعور دواړه لری، خو وخت ناوخت احساسات، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیسری یوی ډی خبر برسر یو د بل وینی تیوی .))
 دده نوری لیکنه
 د محمود نظری لیکنه
 (د... غوښی کیلو . ۱۳۰۰ نفانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی
 (۵۰۰) افغانی گڼه کوی ، اخر دلتنه ښاروا لی شته که په ؟
 شته خو ویده ده .
 - نه راو ښیږی ؟
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی، وگوره زه یی دبریتود ویښتانو یو و ښیښه شکو م . ترنگ ...
 ددی هغه لاییده دی ، نه راو ښیږی .
 - هو واله نه راو ښیږی .
 اوپه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمود غو ښی په خای پتا تی اخلم . او دپتا تود خرڅو لو . هتی پلور روان شو، هلته یی همدا پیښه ولیده . پتا تی پلور نکي همدا ښار وا لی دبریتو یو و ښیښه وشکوه ، هغه و ښی نه شو، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز، صابون ... هر یوه یو ، یو و ښیښه تری وشکاو ، خو ښاروا لی و ښیښه نه شوه . خالی کشوره لالمانده دخوا
 هاخوا گرځیده چی ستر گي یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازه یو تار و ښیښه په خای دو . و ښیښان دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په دندنه خوب ویده وه .
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی ستر گي یی به تر کار ی ولگید ی لږ خو شا له شواو گامو نه یی لږ تند کړل خو د نرخونو په اوږدو اوڅپرو- اترو په ترڅ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر څو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غوسه وویل :
 چی زور دی نه رسیری مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو و ښیښان و شکوی .

دمریخ دکری مطبوعاتو ته یوه کتنه

گرانو لوستونکو به ضرور درادیدو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکهنی عنوانونه اوږدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کښی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کسې په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کوو .
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای اکیساید ، دډیرښت او دجایبیر یال دککر تیا له کبله دمجلنی پښتی تکه توره اوښتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره بوزی دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زون شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمن

قصه خانه خودما

آخرد

به مجله دو ست داستانی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این ناممکن نام و خوشی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم و تصمیم گرفتم آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه در این مجله خود مابفرستم تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست و شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما نمیتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روز به روز خراب شده میرود. نمودار آخرم چطور خواهد شد؟ من به پدر و مادرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قایل هستم و دیگران همه را دوست دارم اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر اوقات عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چسب؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویسی کتابهای خود را و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود را بر ناحیه بازی مینویسی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تیر - نیستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمیکنی؟ مکتبه خود خوب ده به شدنی غمگینم کی -) نتیجه همی که به فاکولت طلب نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و خوشی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اصحاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرم بگرد: آخر به خود دشمنت نیستی به خیرت گپ میزنم. و خوشی که بخیر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خوشی و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس به بری هر گپ یک دلیل مینترا - هن و کتشان یکی - دو گفته نیستی..."

به مادرم میگرم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشه همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست هر چی اس بین خود - ماس و او با قهر زیاد تر جواب میداد - هد: "زیاد زبان نکو و مره عقل مباد نشی - تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هایم را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همینش ها و خواهر خوانده هایم زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی میرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است مگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کلمه دلیل بشنود خوشی غمگین میفمرد. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی بیچاره میکند و بد و پیراه - میگردد و هر غم و غصه ای که از برون داشته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد روی دیوارهای اتاقش عکس ها و پوسترهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که میرای کسی تار میدانی؟ به میگرم که چرا یکمان بگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زبر لب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی. مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صفتهای عشق و هفت پالا - نخاسته. صد دقه پایسته گتم به گتم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست و حیانتس و شور بخوره خوار خواندم اینو که بخوار - خواندم او طو گت و شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست خاک به سر آینه خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها بر نامه معمولی و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپزه نیست. به هر صورت و اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

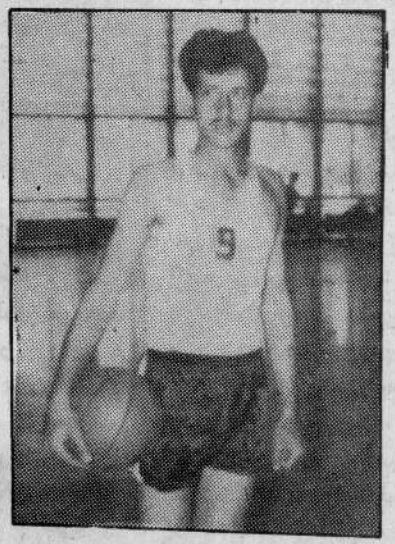
اما چیزی که مراد من حال بیفتنم است از آزار و آذینم میکند، نسخه آخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویز نهایی شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هم آنها با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه رواج نبوده که دختر بگوید میگرم یا نیگرم. چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چه زها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم. این بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به هالک زنده گی مطرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که به روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است و باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفتم که از خودم مهر - سد: آخر چطور خواهد شد؟ و راستی هم آیند من چطور خواهد شد؟

دفاع و



بخه از صعه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قایل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیله و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای چیز - بیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسا زده این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگردد. عیب الله اینقدر بیاد در طول فعالیتها ی جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقاء باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

تست

بته از صعه ۷۷

۱) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرقید. و تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هر چه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک ننمایید. اطرافیان تان شما را آدم

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

۲) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که باید بگردان چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفته خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند شما از محاسن - زیادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگردد. بنا بر این حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگرد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

۸) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و به همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میکنید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانی صفات پسر - چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میگردید.

تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر ...
 هکار میباید . اما با تاء سفک عده بسی
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله
 بی دفاص به شکل خشن آن مورد کار برد
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود
 تا گوارهای ادا به نهایه به است التمسک
 به پایست فدراسیونی را ایجاد و در چوکات
 آن جوانان را به استفاده سالم از این
 ورزش و هنرهای نمایند .

در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -
 نده بود . * * *
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی
 مطبعمه مهند و چشم انتظار آن بودیم
 تا خاطر امانت باشد بچن رادر باره -
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرورسا
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی
 به دست ما آوریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی
 زبویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد
 روشن گردد .

مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند
 که مثابه (تی نی کی) باشند (تی نی کی) د
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-
 تی نی کی را یافت و وی اظهار نمود که بر وی من صرف
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه
 همچو مطلق و واقعیت نداشته است . هر مودل (سر اسری)
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشد پیدا جنبه
 اجتماعی دارد .
 هیچکس نتوانسته است که بر نسیم های پیدایش
 آنها را توضیح نمایند .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .
 بیاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای
 ۶۰ بالاخره از (مینک) زانو بالا رفت . دامن های
 مینی به بیوق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویوحت های در رابطه
 (منع) مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

چینی را به مثابه سهول آزاد ی های خود تلقی میکردند
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران
 و مادر کلانهای انجده و دشیزه های که با های خوبتر
 در جاده ها به معنایش می گذاشتند به مرکز مدیسی
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل
 میداد کلیسا های کاتولیکی دیوید جدید (دموت -
 به جنجال بزنگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید
 (پیداایش) راپ های مکمل فرانسوی ارتباط مستقیم
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی ر
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت
 نعل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز (کشال)
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه
 نود جوانان یکبار دیگر یاد مینی ژوب شدند مینی
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه
 مینی در آن زمان بر وجود می آورد قابل تذکر و جالب
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . ویدون شک مینی
 ژوب امسال سرودها و در سرهای طلای ۶۰ را
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی
 ژوب است

تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه
 تائیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و
 چی پینتواد بیات نین هغسی زبوی او هنری
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی
 اد بیات دهر اوطبعی ده چی دافارسی
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد
 اد بیاتوبانندی خیل تائیرات گزاروی چی
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم
 کارارد چاله خوا ؟
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی
 مثلاً . داستاد تر ی مینی مقالی چی
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست
 داستاد روی کارونه دیوید باملری در دی
 چی د هغوی د (ادیی خیری) اشیر
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد
 روی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو
 شاهد یو . زونیز فرهنگ محیط به یوه
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف
 ارای بیول ته به نفرت سره کهل . اد بی
 مسئولیتته خبری اوقضارت کول . یوه و ل
 عادت گر خیدل دی تاسو دافغانستان
 د لیکوال دایمن دیو سول بصفقت
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت
 زونیز دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم
 دی . یعنی دچی دغه تشتت او بیوالی
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم
 سوری لاندی نیولی دی . اود سیاست
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر
 دلته هره رخ به لری کویواسلوگنوا تاسانان
 فل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به
 سایدکولوی بانندی جووته اغیزی لری . البت
 داد جنگ لوج او برهند تائیرات دی چی
 زونیز تولنه ورسره لاسرا وگرویان ده .
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر د نغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی
 یعنی هم د نغد اویدولو سویه اوهم د نغد
 د لیکلو سویه له بده مرفه لینی چی د نغد به
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی
 اهانت . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغی
 اوافراق اسیز خبری یوچا - بل چاته ک نسبت
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریاندی
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگیمل
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه
 لهایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده نه
 لرم . داخبره مطلق دملی و نه ده . لکه
 چی زونیز دینتواد سانی اد بیات د پسر
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کیسی
 خروگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام
 وروانه روی اونه خیلو لیکوا و تاروکی لسه
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کیسی
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه
 رحمان بابا چی وای
 به دکان دنا بیاتواد جوهریانو
 خرهمره لعل وگوهر . در وایر هیون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بیکیافت معنوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹
بود و بخصوص پس بمسد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر م را از خانه کشید.

و از این سرگردانی ها چهار سالگی گذشت که من مادر شد م دختر م بنو شد در قلمرو پراز مرا مس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با ما. بار زود آقا رسم گریستم که به نوروز بفرمایند تا مرا لت و کوب نکنند جایی را نگرفت به مادر م گفتم پلاقم را از نوروز بگیرد و مادر م از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خان را زنگ گفتم تمام زنجیر م آورد که به اداره بویس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوروز به امتحان بگیرم اما میدادند که بارفتن دوباره به خانه نوروز به جر م برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی ها و زنا نام. تمام هستی ام عیارت بودند از کتا رجاه می که ادبای زیاد در آن عیادت شدند میگردم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

حق بیرون شدن نداشتیم جز زمانیکه خریدار نام میامدند و شبی میبردندم و دوباره میاوردند.

یکروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد، بویس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زنی را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: (تو نیت داشتی که من در زندان هم نرفتم اگر نام اصلیات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسرین است و عروسم است، ترا زود به قفسان آزاد میکنم و به بوسه نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که بخواهم میردم دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمر م باز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرین عروس زینباخ را معرفی کردم و پس از آزادی بویس مراود - باره تسلیم (خشویم) زینبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل پنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میکرد رفت دوباره مرا تسلیم مالکم زینبا میگردد باز هم در یافتن که فریب زینبا را خودم ام بازو عده دروغ داده بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرد و نی به خان ببرد من سرگردان جاده یاس در اوخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زینبا داره مرکزی بویس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سرم گذشت بودم به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زینبا را خودم ام گفتم که دهر شب به گرایه دادن. پنجاه هزار افغانی میگردفتند و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زینبا نام هویسم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره بویس مو فتن شد که

حق بیرون شدن نداشتیم جز زمانیکه خریدار نام میامدند و شبی میبردندم و دوباره میاوردند. یکروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد، بویس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زنی را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: (تو نیت داشتی که من در زندان هم نرفتم اگر نام اصلیات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسرین است و عروسم است، ترا زود به قفسان آزاد میکنم و به بوسه نکاح کرده به خارج روانت میکنم. زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که بخواهم میردم دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمر م باز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرین عروس زینباخ را معرفی کردم و پس از آزادی بویس مراود - باره تسلیم (خشویم) زینبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل پنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میکرد رفت دوباره مرا تسلیم مالکم زینبا میگردد باز هم در یافتن که فریب زینبا را خودم ام بازو عده دروغ داده بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرد و نی به خان ببرد من سرگردان جاده یاس در اوخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زینبا داره مرکزی بویس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سرم گذشت بودم به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زینبا را خودم ام گفتم که دهر شب به گرایه دادن. پنجاه هزار افغانی میگردفتند و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زینبا نام هویسم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره بویس مو فتن شد که

زینبا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکم ام. من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند، وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دلم به اوسوخت به نا مش سوخت را ستشش نادیده نامیست که از سالها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرین شده. برسیسم: (چرا آنروز که دختر و شوهرت آمدند بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نمیشدی). (من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکتنم سال از من دور بود، مرا دوباره معادد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میکرد و آنگاه من زیور تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم نام بی هیجان باقی بمانم. اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش و ادعای بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد، نادیده راه با حلقوم های دیگر فدا میزند، نشود او را سال آینده بار دیگر با جر م سنگین تر بندی کنند. امروز نوروز است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوروز نیوده. کی میداند بازنده نوروز بعد بنوشه در زندان موقعیت نوروز را جشن خواهد گرفت. نت در زندان؟ در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام روستیخواه؟! و یادختر که همسایه نوروز که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زینبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

آدمی، قایم با کثرت از فتنه میان

آرامش را فراموش کن

آرامش را فراموش کن

بهرتر جمعی که برای مراد و تازگی نیست، زنگ



فرشته گاه زینبیت

برای شما فال دیده ایم



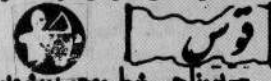
میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خوش را با کمال بپذیرید.



عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خوشی را ناراحت می‌سازید وقت که بزرگ می‌شود یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید در زندگی را یاد بگیرید از افزایش آسایش خود غافل و دوستان خوش خود را دریغ کنید.



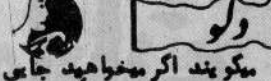
قوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی که داشته باشید ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌گیری در خوردن غذا های پروتئین دار که خود را با شاد از خانوادگیان واری صمیمانه نماید.



جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدهید بهترین است کارهایی را انجام بدهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



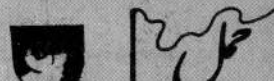
دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسارت سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسئولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خوش توجه کنید.



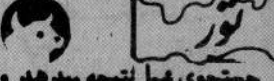
حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



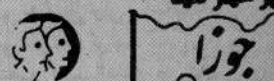
عمل

احساسات خوش را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را بپذیرید. کتید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



جوزا

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌شوید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صمیمیت و ناراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهر هیچز کنید.



جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کوشش نتیجه نمی‌دهد خود دار باشید.



سرطان

کسانی که شما را تشویق می‌نمایند می‌کنند نیت نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌کنند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوختن خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل بپذیرند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را با یکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌آید. نهد که چگونه جمعی را با صحبت‌های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدمی های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله فنق و تک رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بجا و پکندگی رضایت کامل می‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به قدرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشگین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشگی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌حوصله و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید. (۷۱) بینه در صفحه

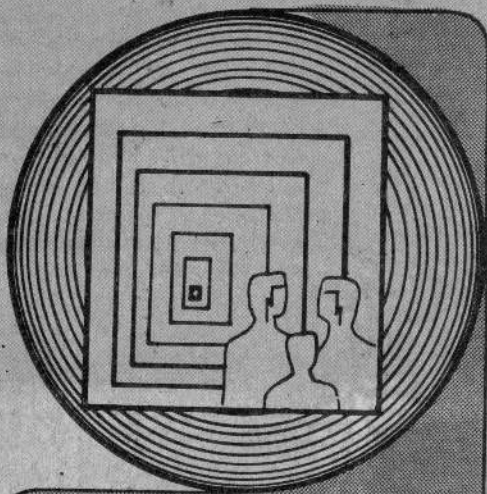


باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شما را درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود و ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌های از می‌آورد نمی‌توانید خود را با وجود پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شما را ترک می‌کند. این تنها چیز است که شما را سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد همه گره از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



روانشناسی



تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخواهید که چگونه استید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است.

چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟

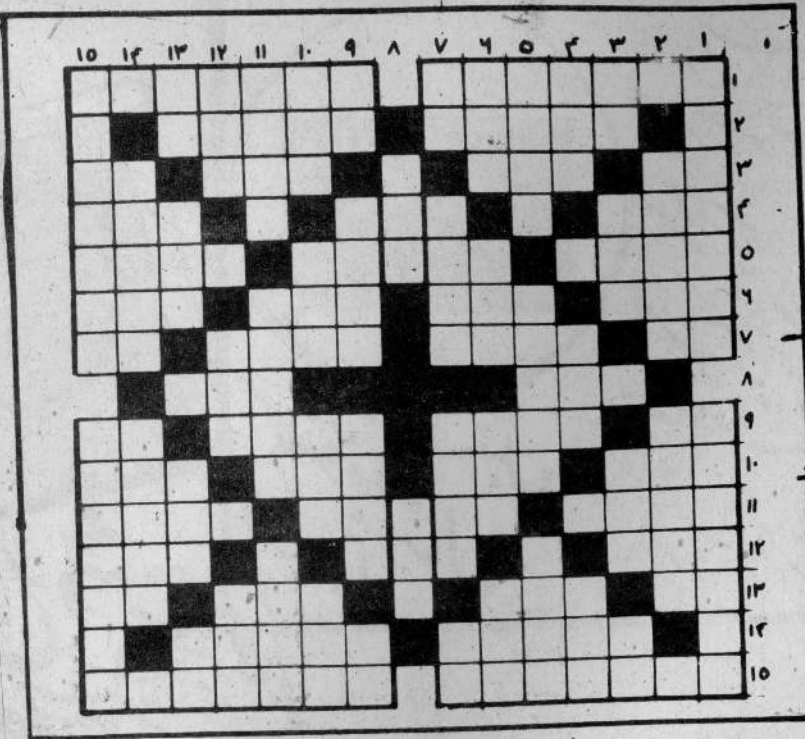
اکتوبر شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از دران سهلت از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را بعهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید. اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابل شما به شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارند و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید.

(۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



حل کننده گان

شهره محمود محصل پوهنځی حقوقی، سیمین لمر از اخیتر پوهنتون، علن محمد احمد یار محصل پوهنځی کابل، ک ه ه فارغ لسه عایشه داتی، سبلا محصل پوهنځی فارسی، جناب الله سعادتیا فارغ لسه، هتنگاه مجروح افسون، تور پکی اسی از لسه بریم، آکسی هیزر متعلم لسه نوان خیر خانه، محمد طاهر عزیز از شورای شهر کابل حزب وطن، آذ رخسار متور محصل طب معالی کابل، زید صالح، کاره سلجوقی از لسه استقلال، محمد فهم مهنهار و فریحه مهنهار از د ه بوری کابل، محمود از کارته پروان، حوا احمدزی از لسه زرغونه، شهره شتا متعلم لسه نوان خیر خانه، دیبا اثر محصل پوهنځی زراعت، ح اصل حمیدی از ولایت بدخشان، سدا احمد شاه جعفری محصل پوهنځی زراعت، محمد فهم مهنهار از بزار شریف، آذ رخسار از پوهنځی طب عالیه اکبری کارمند وزارت عدلیه، مرگان سهاهی از لسه بریم، شگوه رحیم از لسه ایوا لقاسم فردوسی، سوزنل محمد طاهر عزیز، فرزانه فایق از لسه ملالی، ژوسه ناصری از پخوان، عبدالصویر، نایجه افندی از لکه وریسان، وحیده اکبری، زیلا نوری فارغ لسه بریم، سعدیه احمد شاه جعفری، هارون پهل، زلفیه پهل و زرفشان پهل از شاه شهید (ع)، تور پکی اسی، محمد فهم مهنهار و زیلا نوری به اساس فرقه مستشرق جایزه شناخته شدند، خواهر شندیم به دفتر جلیت شریف محمد فهم مهنهار و زیلا نوری به اساس فرقه مستشرق جایزه شناخته شدند، خواهر شندیم به دفتر مجلسه تشریف آورد، جایزه شانرا تسلیم شتند.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چزانوک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

برای حل کننده گان جایزه های ذیل در نظر است.
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگه
 دو کتابچه پسرانند از بانگه ملی افغان
 یک پوستر شاهپوری فامیلی تخته فرزندگامه بزرگ افغان

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.
 کجک که شاعر آن کوست؟
 شکستن
 چشم را خیره کند پرتو زیبای تو
 من و از دورتاشای تا شای تو

- مغزی:
- ۱- آماده گی، توانایی داشتن
 - کاری- از شهر های مذهبی در اروپا.
 - ۲- یکی از سینما ها، یکی از ادیان.
 - ۳- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار.
 - ۴- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد، خزانه سیم و زر - عدل و انصاف.
 - ۵- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در پشتو - نوعی موز.
 - ۶- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع پول - قسمتی از با.
 - ۷- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک.
 - ۸- کیش و مذهب - نلک و بند.
 - ۹- به پشتو - استوار و با برجا - وقت و هنگام - سنان و پوشیده - اصطلاحی.
 - ۱۰- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده.
 - ۱۱- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام.
 - ۱۲- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک.
 - ۱۳- بوم (در پشتو) - جور و ظلم - بر پشت حیوان گذارند - آلات موسیقی.
 - ۱۴- دستگاه ساختمانی مشهور



سراگله‌ی سا

پرسش‌ها

بخه از صفحه (۱۶)

جایان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزام می بایستی به پای برسد و

- یست - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایباری عمومی:
 - ۱- فرزند قربانی بیضمر - بیسان مشترک المنافع.
 - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن.
 - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم.
 - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان.
 - ۵- به اصطلاح عوام کینه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت.
 - ۶- واحدی در برق - راهنما ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک.
 - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی.
 - ۸- کوتاه به پشتو - آرزو.
 - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوب رو - من و شما.
 - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شانه استفاده می کند.
 - ۱۱- نوعی رقص اما از گون - جمع مدد - خوروش.
 - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب و توان.
 - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی.
 - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند.

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند.

با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را تا یوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید.

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبودند و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بعلاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی یا خصوصیات ویژه شد نه به سیستم های امروزی صناد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شده اند.

بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیا به تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.

هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در ملک جاپانی هست و این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و بطور تخمین می شود که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!

شرکتهای جاپانی:

محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان درهم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیابان اتمی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد ولی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود مواد معدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

بیلیون دلار بالغ گرد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد و با حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیا ادر آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با واقعیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

دو سه ماهه سال گلبهار
 تان بهمنه عمر بهت کرده
 مرتلا نید
 گلدرت عدوس خنچه دکور تو
 هر مطابرت ذوق خوشما
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخان



گلفروشی سنبل
 گلفروشی سال



عینک فروشی روشن

اگر میخواهید عینک طبی مناسب بخرید عینک فروشی روشن
 ۲۵ ساله دارد مرا جویا ناس در عینک فروشی روشن
 شایسته ترین عینک ها طبر را از مشهورترین کشورها جهان
 وارد و باز فروش نیاز متعرفه کرد
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزل سینما پامیر

دستاورانت محبت



بهر عزم و شری غیره می فروشد اول در دست محبت برکند
 نماید دستور محبت محبت و هر شرط بجز مینور عدا خوب
 قیمت لطف در همه احوال بر اول در
 پنجشنبه دستور محبت هر روز ساعت ۱۱ تا ۲ ظهر
 بجا می آید ساعت در خدمت مشتری است
 آدرس: حد اول حاد مینور عمارت تصدیر بر شری ت ۲۵۷۶۶

رستوران ذنب طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنب طلایی همیشه در خانه
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایید. رستوران ذنب طلایی
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنب طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو در سفله المانج

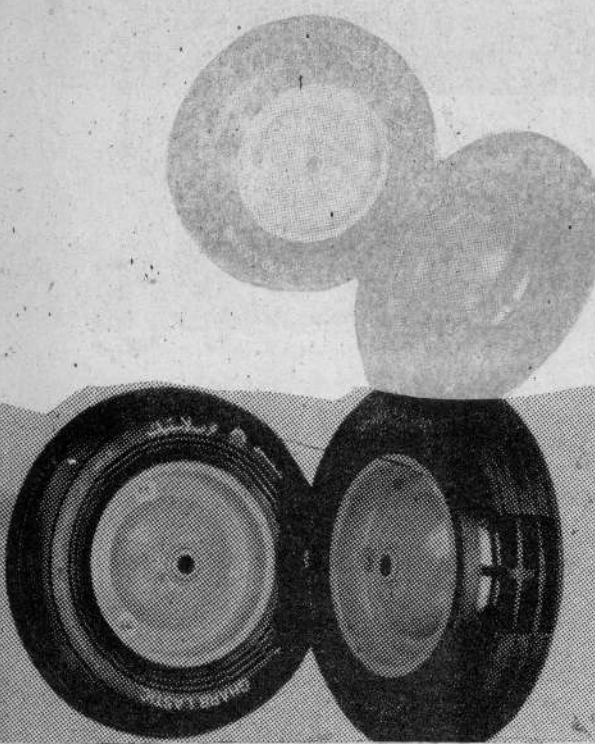
فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها را خوشحال و خانواده‌تان از لباس‌های شیک استفاده نماید فروشگاه جواد را یادداشت کنید
 این فروشگاه بهترین پلوشها، کادو، بار مردانه، دیشتر، پرفلانه، جیپر کادو، بار مردانه، جاکت، دامس زنانه، تهم
 پوست زنانه و سیلیر مردانه و بلوز کادو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه میدارد.
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

تایر موتر با اطمینان بیشتر



شاکر خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجو می نمودید حال حاضر آئیند
مطمئن شوید این تایر را که ششمین مرتبه گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.
این تایر ای توپس ضد پنچری و ضخیم شده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اینها
برده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق مستند و بین المللی
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکر و به کراچی ای حمل نقل امسال و دناشین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهر گزیری راحت بشیید.

آدرس فروش: - کلل محمد ایل جاده نادر پستون - محله ماکیک دوکان علامه رشا.
سالنگ و اف چهار راهی کراچی مرکز سر ای محله عطا دوکان محمد رضا ربا
تلفون ۳۴۹۸۱

مسافر بازار کبچر

اگر قصد سفر دارید
در بسه های خیس آرام
و سترج ۳۰۳ سفر
کنید.



بازار کبچر بخیر بس شمارا
از کابل به پنجره بسنگان
و مراد شریف مع الخیر میرساند
آدرس:
کابل - ساحه واقفان و پل خشتی

تلفون ۲۱۷۸۴

فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶
 فیف کابری، گیت ۲۰۰ و سال نوری، گیت ۴۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره
 فردر ساخته و فلیم محکم و غیره، اطور کرایه بد کستر علی شمس کلا
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره، مودل جدید 1000 M فلیم واری نماید
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس سهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷
 نهابندی ذبیح موزیک در مید و پس میدان مقابل بانک پیل

فبیج
 موزیک



قرطاسی فروشی صد

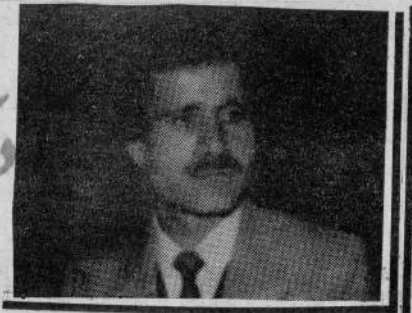
قرطاسی فروشی صد (اقدام کتاب و کتبی
 انواع قلمها خودکار و رنجر و صد ها قسم جنس
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوس و سون
 اخبار بقیه، جوانان لروز و سایر شریه بار را
 به قیمت نازل عرضه میدارد.

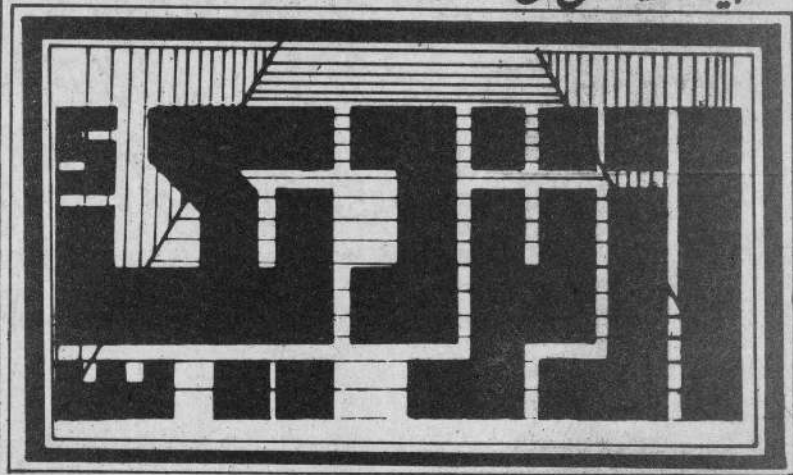
آدرس
 زلفانخ، ایستگاه متری کولایی
 پارک

رهنمای مساطات
 رهنمای در خرید
 و فروش خانه
 زمین آپارتمان و موتر

روح الله تقیری

شهر نو چار راهی حاجی یعقوب
 متصل مسجد جامع شیرپور
 تلیفون ۳۲۵۲۹





بر سا زیم.
 همکار گرامی و حیدالله
 سلیمان زاده محصل بسو -
 لیتخنیك كابل!
 نزد يك بین مطلب (زن از
 نظر پیشه وران، را همین
 اکنون میجا بد.
 (زن از نظر ساعت فروشی)
 زن همچون ساعتی است که
 مانند نا نیه گرد شو هر رادر
 يك ساعت سی دقیقه
 میفادند و اگر شو هر مانده
 شودو ایستاده گردد. با گپ
 های تاو بالاوی را دو باره
 کوك میه حد.
 (زن از نظر گلکار) زن همچون
 گل ما له ایست که شو هر را
 مانند گل بر سر خشت میگو
 بد.

* همکار خوب سلما زارا
 فارغ لیسه آریا تا!
 در مورد گله های تان باید
 گفت که می بوط نزدیک بیسن
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته
 رسان نیست. ودر مورد سر
 کردنی (جسجو کردن بقیه
 های مطالب) باید گفت، چسی
 فری میکند هما نظور که روزانه
 از عقب سرویس های که دور
 تر از ایستگاه منت توقف را
 بالای منظر بین خویش میگذ
 آزند. سر کر دان میشو بد.
 یگان و قمت جسججو کر دن
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی
 نه خواهد بود. از شو خکی که
 بگذریم، میگو شیم تا ایسن
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

* همکار خوب فرو زان فروغ
 حسن زاده فارغ التحصیل
 لیسه مریم.
 نزدیک بین یا ماینه اش
 هر قدر این بفل و آن بفل
 مطلب (علامه خار جی و خصلت
 از نظر حکما) رادیده، نه تو
 نست بداند که این مطلب
 چقدر صحت دارد، امید بدم
 از این جای اقتباس مطالب
 تا نرا هم شما و هم دیگر
 دوستان و همکاران مجله
 تذکر دهند. صحتش باشد!!
 گرامی خورج میرا و ف
 وردک!
 نزدیک بین وای و لیکه
 ولیکه تر خو و سوسی لیکوا!
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!
 نوشته اید:
 عشق بزرگتر از آسما زبور
 شکوه تر از ابدیت است.
 و نزدیک بین مفر ما بد:
 عشق اگر بیروز شود (خشو)
 در قبال دارد.
 * همکار خوب مریم عبیدی
 ومیجا ((منجاقی)) شان
 چهیرا عبیدی فزده فانا!
 نزدیک بین نامه های
 منجاقی تا نرا خوانده و در
 سوال تان، این جواب را
 منجاقی کرد!
 مطالب مجله را جمع به هر
 هنرمند خارجی کاملاً تر
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق
 مختلف به دست میاوریم.

ستا سی یو متره لیسک
 راورد سیداو هفته دو متره
 بی دمجلی در کار کونکو ستا
 یسی شوی و هم وور سید،
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس
 چسی دخیر یلو وو نهو، شک
 چسی دخیرو یلو به صورت کی
 هر چیا فکر کاره چسی مو تر
 خبله ستاینه کر ی ده. ستا
 سی استمداد دقیق وور دی.
 ستا سی نه یوه قسیم منته!
 همکار خوب ناچه اسراف
 محصل یو هنخی اقتصاد!
 شعر تان رسید، دعا کنید
 که یک روز بلند آفتاب بی، در
 صفحات بیکران مجله صفحه
 شعر جوانان دو باره رایج
 شود. تشکر، شا عرابا شید!
 * محترم فریده شیر زی

* محترم و هاب را سخ
 محصل پوهنخی اد بیات!
 نزدیک بین در مقابل سوال
 تان میجا بد: بلی میشود!!!
 * همکار عزیز شیم عزی
 محصل انستیتوت پولیتخنیك
 کابل.
 از اینکه کلام حرفی به
 یک طرح ادبی ندا شتیه
 ما هم بدون کلام گبی، آنرا
 میجا بییم.
 اگر صد سال بعد از مرگم
 بیایی و گویم را بشکا می،
 و اگر قلب خاک نشده باشد
 خواهی دید که زوی آن نو
 شته شده هنوز دو مستخارم.
 * گرامی وورود محمد شاه
 آشنا دکرنی وزارت مامورا

* همکار عزیز پان سبیه آریا
 لطیفی از لیسه لامه شید!
 در کلمه انتقاد در چار انگشت
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد
 تان بالای چشم ما! اما از
 گفته های نزدیک بین است که
 ((زنده که نمود دمم به زور
 دم)) نامه ما زیاد است و
 امکان نشر جواب منه، کم
 تشکر آشتی با شید!
 * دوست عزیز صاحب الله
 دو سنتار محصل پوهنخی طب
 نظامی!
 سلام های شیر گرم تان را
 میید یریم، ولی انفسوس
 که دو پنجا نیز بر چای برق
 منتظاً وجود دارد. لذا از
 جوش کردن آن معذرت نزدیک
 بین را پذیرا شو بد. و اما
 مطلب طنزی تا نرا به انجیر
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه
 نصب نماید.
 * همکار عزیز فرید احمد
 از مکتب تخنیک حرفی سیر
 چاره!
 پیشنهاد تا نرا به ((پیشنهاد
 خوان)) مجله سیر دیدیم.
 تشکر!

از او سال فکا می کل تکراری
 تان تشکر میکنیم.
 * محترم بزرگ صاحب فارغ
 لیسه خیر خا نه!
 نزدیک بین بر سنبهای تان
 را همین لحظه میجا اید.
 س: آیا تنها بی برای
 جوا نان قیامت است؟
 ج: برای جوا تان می که
 برای بیرون هم قیامت است.
 س: در زمانه های گذشته
 زنها، مرد هارا سر تاج خود
 میبا بستند - اما حالا چرا
 محتاج خود میبا بندند -
 ج: فرموده شما به جاست
 ولی در نظر داشته باشید که
 (تاج) همان تاج است. چیدر
 آغازان (صح) بیاید و چسی
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک
 بین وراز دار باشی کیبا
 هستند یا بد بگویم که رازدار
 باشی پادش به خیر سابق
 همکار نزدیک بین بود که
 فعلاً دو شش از یار نا مفا
 سبک شده و در جسر کیش
 محترم دور بین نشسته نامه
 های همکاران دو دور از مرکز
 را میجو بد و نزدیک بین هم
 عبارت از خودش میبا شد.
 به امید آن که قناعت کرده
 باشید.
 * محترم غلام نبی سرور ذی
 از لیسه انصاری!
 باو حید صاحب بری در همین
 او اثر مصاحبه بی انجام داده
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همرا کسی مصاحبه
 نمیکنیم، شما هم فکا هیات
 تکراری نه فرستید. خلاص
 دنیا گل و گلزار است. از شما
 همکاران گل، یکچمن تشکر.
 دوست و همکار فایمی مجله
 عشق المصطفی زاده از بلقیس
 نزدیک بین در مورد مطلب
 تان ((علا مات عشق)) میفر
 ما بد: ای برادر، درین زمانه
 سر چیه بدون آنکه ما علا مات
 عشق را نشمر کنیم، هر طفل
 و هر آدم حسن میبا ند که عل
 شق شده است.
 همکار خوب مجله موشن
 کولری.
 نامه مفضل و مه جا نیه
 تا نرا محترم نزدیک بین خواند

* دوستدار مجله معید یف
 آسین هموش محصل پوهنخی
 ادبیات.
 نزدیک بین با خاوشی
 نامه تا نرا که در پیشا نیسی
 نوشته بودید ((به لحاظ ندا
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا
 ست به خاطر همین لوحه
 نامه تان هر نوع مطلبی که
 نوشته اید، بجا بد. ولی
 انفسوس که برای چاپ چیزی
 نیافت. منتظر نامه های چیز
 دار تان هستیم.
 همکاران صمیمی فاطمه
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر
 خانه.
 نزدیک بین در قسمت
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

* محترم غلام نبی سرور ذی
 از لیسه حبیبیه!
 نزدیک بین میفر ما بد:
 پس خلاص، مساله حل است
 وقتی از دوستان نزدیک همنه
 منته مورد نظر تان هستیم،
 از خود ایشان بوسید کماز
 کلام ملیت تشکر یف دار ند.
 تشکر!

حکماکان همیشه گی نازبلا ذوق ششل ذوق و تیمور - شاه ذوق!

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس جانب صرف همین قدر میدام که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به اسی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود بنام درین بنامید.

محترم فریبا اما زنده مصلحتی به معلم سید جمال الدین

در این وقت بنام میگوید. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند اعمالی نان را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواهید.

برای آخرین بار صلیب برایش حد به کردم صلیب را گرفت و گفت: اینجست من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آویزان کنی. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسور عشق من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خوانش نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکماکان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

حکماکان فریبا فروغ از ده دانا.

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

محترم منجوب به آرزو گو - هستای فرغ لیس فریم.

در دست است - مرد یک بین شما را (امکار دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلا متبک - بیچ نان هستیم!

حکما محترم فر زانه فایق از لیس ملالی:

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینماید. و حال چنان شده است مطالب نان را بخوانید: از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن.

دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

دوسته افران مجله ملای حنیفی - فاطمه حنیفی و علیغلام لله نجانها

با هنرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

حکما با سلیقه محمد عباس

سعادت از لیس شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کز بزرگ نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چار بار سپاسگزاریم. میگویند همه آنرا در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

احمد جوی پد حنیفی از لیس عینا لیبور شید

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و تحسیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهد. لایسق باشید.

دوست عزیز خالده نااهل: محاش نزد یک بین و دور بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخورد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با پد گفت که امکان نشر شعر و معر فعلاً بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گذاشت. با امید باشید!

صفیه امیری ششریقه - شمیری و انیسه جان.

شما هم ضمن گله - شعری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیس هم ضمن گله میگوید: افسوس افسوس.

حکما شوخ طبع خالده جان ناهمید

نزدیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید و ارباشید.

شاه پیری مسکین کار مند لیس خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

فروزان جا هد محصل بود لشکریک کابل و مدیره از لیس ملالی.

ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

حکما و دایمی لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر حا لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیدیم: نگاهت کردم - همه ات با من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم.

هما افسوس که نگاهت... حکما خوب عاشق الله - حسین خیل فارغ لیس میخانگی پلضری

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امکان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی حکما حد خشم دوستان را کم و

دشمنان را زیاد میکند. خشم بیش از آنکه به دیگران صدمه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

محترم د پیلوم انجیرو ... ساحلی معلم دو حوربی - شوخی نغلی بلخ.

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم:

حکما عزیز نا صید از لیس سلطان رضیه شکر مزاشرف

دور بین سوالات تا سراسر مفصل می جوابد - جواب سوال اول: نس از دواج نکرده است - اما خارج رفته است.

دوم - بلای از دواج کرده است.

سوم - از امکان یک هنر دوراست - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شده است. باز هم تصادف را گفته نیتوانیم.

سوم - از امکان یک هنر دوراست. زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شده است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

دوسته افران مجله زوینده امید ما پشه امید از لیس حرفه جلالی ولایت پروان.

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسید از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاسی - دور بین و نزدیک

بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند

زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم

در نظر میگیریم. بزم تشکر.

علاقه مند جواب به نامه هر صیه مرادی.

این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکما دایمی میس باشند. و اینهم مطلب نان: زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج

است

خوران گرچه خفته در جوارم حکما با جرات ... البته

به گفته خورد نشان. امید - حسن وحفت. مطلب نان با

رو حیه مجله چی که بازو حیه آدرس مجله هم بران نبوداز

اینکه یکی از حکماکان خوب چشم به راه مطالب خوب و

عمر و حیه نان هستیم. روحیه نان عالی باد!



به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست، تیفون: ۲۰۵۰۹
نماینده: دکان پخش عمده، کوچه دست تیفون: ۲۳۶۲۹، طبرستان، تهران، دکان شهر دویلی



با غذاهای لذیذ از
مهمانان پذیرایی
مینمایید

پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تا ۱۳ در رستوران پایه که در بهترین
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.
پایه رستوران با غذاهای متنوع و شرابط کمالاً هوتمله
لقه مهمانان خویش پذیرایی می‌نماید.
بهمنی پایه رستوران همه روزها از ساعت ۲۰-۱۱
بسی ظرف ظرف کبابان در خدمت همیشه پذیرایی
کد رستوران: ۲۰۵۰۹

یکبار دیگر جایزه های بزرگ
فقط با خرید یک یا چند جوره بوت
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود
نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد
آدرس: شعبه الکتریک
جاده نادر پشتون
تلفون ۲۳۵۴۷

آریان
ویدیو

ACKU
 مدل
 DS
 350
 22س
 ۰۴۱۰۲



یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های یادگار بزرگانه مناسبت - ارزانی تره
 بهترین وقت سالیان درخت کهنه

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین
 پرست آورید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**